یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فبای آلاء ربکما تکذبان

الحمد لله المنعم [illegible] که [illegible] زمان برکت اقتران رسالهٔ براعت عنوان هدایت بنیان

لؤلؤ و مرجان در شرط پلهٔ اول و دوم منبر روضه خوانان

تصنیف منیف سرکار شریعتمدار ثقة الاسلام علم الاعلام آیة الله فی الانام مصباح الظلام
نور اللیالی والایام فقیه اهل البیت علیهم السلام محیی السنة النبویة مجدد آثار الاثنی عشریة
غواص بحر الاخبار ونقاد ما روی عن الائمة الاطهار ملاذ الشیعة
وظهیر الشریعة نادرة الادوار وباقعة الادهار صاحب التصانیف
الجلیلة الجمة والمآثر العظیمة المهمة حجة الرواة واعجوبة
المحدثین الوعاة الفرد الاوحد والمؤید المسدد
بقیة السلف وخاتمة الخلف برکة العصر
وحسنة الدهر مرجع الفقهاء والمجتهدین
ملتجئ اصحاب الشرع
والدین نائب الحجج
المصطفین مستودع
اسرار الثقلین
جناب الفیض
مآب
القدسی الحاج میرزا حسین النوری الطبرسی طیب الله ثراه وجعل الجنة مثواه

بحسن اهتمام [illegible] طبع گردید

الحمدلله المنعم المنان که درین زمان برکت اقتران رساله براعت عنوان هدایت بنیان

تصنیف منیف سرکار شریعتمدار ثقة الاسلام علم الاعلام آیة الله فی الانام مصباح الظلام

نور اللیالی والایام فقیه اهل البیت علیهم السلام محیی السنة النبویه و مجدد آثار الاثنی عشریه

غواص ابحر الاخبار و نقاد ما روی عن الائمة الاطهار ملاذ الشیعه

ظهیر الشریعه نادرة الادوار و یاقوتة الادهار صاحب التصانیف الجلیلة

الجمه و المآثر المعظمة المهمه حجة الرواة و اعجوبة المحدثین العلامة

الفرد الاوحد و المؤید المسدد و بقیة السلف و خاتمة الخلف

برکة العصر و حسنة الدهر مرجع الفقهاء المجتهدین

ملجأ اصحاب الشرع و الدین

نائب الحجج المصطفین

مستودع اسرار الثقلین صاحب الفیض القدسی الحاج میرزا حسین النوری الطبرسی طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه

فهرست رسالهٔ لؤلؤ و مرجان

الجهبذ النقاد الخبیر والعلیم الوقاد البصیر السید السند المؤید المجتبی مولوی سید محمد مرتضی جونپوری
هندی ایده الله تعالی مکرراً از اینجا بحقیر شکایت از ذاکرین و روضه خوانان آن صوب کرده که در
گفتن دروغ حریص و بی باک و اصرار تام در نشر اکاذیب و مجهولات دارند بلکه نزدیک بآن رسیده
که آن را جائز دانند و مباح شمارند و چون سبب گریانیدن مومنین است از دائره عصیان و
قبح او را بیرون دانند و امر فرمود که چند کلمه در این باب بطریق موعظه و مجادله احسن نوشته شاید بعضی متنبه
و دست برداشتن از این قبائح شود و ظاهر احباب ایشان گمان دارند که در عتبات عالیات
و بلاد مقدسه ایران این طائفه از این غائله آسوده و دامن عفت ایشان بلوث کذب و افترا
آلوده نیست و این خرابی و بیخ منحصر است در همان بلاد غافل از آنکه نشر خرابی از سرچشمه و در هر جا
منتشر شده به تقصیر اکثر علما و حمیه اهل شرع اعتنا بحالیه است چه اگر اهل علم مسامحه نمیکردند و مراقب
تمیز صحیح و سقیم و صدق و کذب گفتار این طائفه میشدند و از گفتن اکاذیب نهی میکردند کار خرابی
باینجا نمیرسید و باینجه بی باک و متجری نمیشدند و این قسم اکاذیب واضحه معلومه نشر نمیکردند و
نزد مذاهب فرق مختلفه اسلامیه و دیگران باین درجه مورد سخریه و استهزا نمیشدند و این مجالس شریفه
باین اندازه بی رونق و بی برکت نمیشد بهر حال این حقیر بجهة اشتغال بکتاب مستدرک نتوانستم
مسئول ایشان را اجابت نمایم تا در این ایام که بحمد الله تعالی از این خدمت خود فارغ
شدم حسب الامر مختصری در کیفیت سلوک این طائفه و دخولشان در این شغل نوشتم
و نام آن را **لؤلؤ و مرجان در شرط پله اول و دوم منبر روضه**
خوانان گذاشتم و رجاء واثق از الطاف غیبیه الهیه و نظر لطف و مرحمت ولی عصر
و امام زمان صلوات الله علیه که بمنصه قبول رسیده لا محاله سبب ردع و زجر بعضی از ایشان
شود و دست از تمام یا عمده آن اکاذیب و فساد اعظم دیگر که بآن اشاره خواهد شد

ستایش بیرون از اندازه و حساب سزاوار قادری است که از سوزش برق خاطف و نائرهٔ صاعقهٔ
قاصف ابر تیره را بگریاند و از قطرات تیرباران اشک دیدگانش قلب زمین را بشکافد و بنبات اشجار
باوقار و تمکین و گیاههای نباتات لطیف رنگین شبستان جهان را آرایش نماید و بواعظان اثمار با دستار
گوناگون و ذاکران کلمات رنگارنگ با پیرایش وارگون زمزمهٔ توحید ذات مقدس سبحان تبارک و تعالی
کل من علیها فان را بگوش هوش عالمیان برساند و خلعت رسائی در بر قامت حمد و ثنا لایق
آن قامتی است که در رضای محبوب تیرهای بلا را بجان خرید و سخنان زشت ناگوار از مشرکین
شنید و دست از ابلاغ رسالت نکشید تا آنکه روح انسانی در هیکل بنی آدم دمید و آل اطهارش
نجوم ثواقب و انوار غیاهب بهدفهای سهام مسموم مصائب و بعد چنین گوید بنده مجرم
مسمی حسین بن محمد تقی نوری طبرسی البسه الله تعالی حلل الصدق و الیقین و جعل له
لسان صدق فی الآخرین که جناب العالم العامل الجلیل والفاضل الکامل النبیل حامی
حوزة الدین وماحی بدع المشرکین والملحدین صاحب التصانیف الرشیقه والمؤلفات الا

انشاء الله تعالی بردارند واین رساله مشتمل است بر مقدمه و دو فصل و خاتمه

مقدمه مخفی نماند که گریانیدن مؤمنین و وا داشتن ایشان بگریستن و ناله کردن بر مصائب وارده بر حضرت ابی عبدالله علیه السلام و سائر اهلبیت علیهم السلام و خواندن مراثی و ندبه کردن و ذکر کیفیت آن مصائب و غیر آن از آنچه در شرع مطهر نهی از آن نشده و محذوری در آن نباشد از عبادات ممدوحه مستحسنه است که برای آن ثوابهای جزیله و اجرهای جمیله مقرر فرموده‌اند **چنانچه** در کامل الزیاره مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند بعبد الله بن حماد بصری بلغنی ان قوما یاتون قبر الحسین علیه السلام من نواحی الکوفة و ناسا من غیرهم و نساء یندبنه و ذلک فی النصف من شعبان فمن بین قارئ یقرء و قاص یقص و نادب یندب و قائل یقول المراثی فقلت له نعم جعلت فداک قد شهدت بعض ما تصف فقال الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی علینا و جعل عدونا من یطعن علیهم من قرابتنا او من غیرهم یهددونهم و یقبحون ما یصنعون

یعنی رسیده که گروهی میآیند نزد حسین علیه السلام از اطراف کوفه و مردمانی از غیر ایشان و زنانیکه برای آنحضرت نوحه گری میکنند و این در نیمه ماه شعبان است پس بعضی قرائت و بعضی حکایت میکنند یعنی کیفیت شهادت و سائر مصائب را ذکر میکنند و پاره نوحه گری میکنند و برخی مرثیه میخوانند پس گفتم آری فدایت شوم ملاحظه کردم پاره از آنچه بیان فرمودی پس فرمود حمد خداوندیرا که قرار داده در میان مردم کسانی را که نزد ما می‌آیند

و مارا مدح میکنند و مرثیه میخوانند برای ما و قرار داد دشمن مارا کسانیکه طعنه میزنند بر ایشان
از خویشان ما یا غیر ایشان و تهدید مینمایند ایشان را و زشت میشمارند کارهای ایشان را
و در انجا و در کتاب عیون شیخ صدوق علیه الرحمه مرویست که حضرت رضا علیه السلام
فرمود حسین بن علی بن فضال من ذکر مصابنا فبکی و ابکی لم تبک عینه یوم تبکی
العیون هرکس یاد کند مصائب مارا پس بگرید و بگریاند دیده اش گریان نشود در ان روز که
دیده ها گریان شود و در کامل و ثواب الاعمال و آمالی مروی است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود بابی عماره شعر خوان من انشد فی الحسین بن علی صلوات الله علیهما فابکی خمسین فله الجنة
و من انشد فی الحسین شعرا فابکی ثلثین فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فابکی عشرین
فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فابکی عشرة فله الجنة و من انشد فی الحسین
علیه السلام فابکی واحدا فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فبکی
فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فتباکی فله الجنة هرکه بخواند شعری
در مصیبت حسین بن علی علیهما السلام پس بگریاند پنجاه نفر را پس برای اوست بهشت و هرکه
بخواند در مصیبت حسین علیه السلام یک بیت پس بگریاند سی نفر را پس برای اوست بهشت
هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند بیست نفر را پس برای اوست بهشت
و هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند ده نفر را پس برای اوست بهشت
و هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند یک نفر را پس برای اوست بهشت
و هرکه بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام پس بگرید پس برای اوست بهشت و هرکس شعری
بخواند در مصیبت حسین علیه السلام پس خود را بگریه وادارد پس برای اوست بهشت و نیز
در کامل الزیارة مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بابی هرون مکفوف

يعني يا بنيا يا ابا هرون من انشد في الحسين عليه السلام فابكى عشرة ثم
جعل ينتقص واحداً واحداً حتى بلغ الواحد فقال من انشد في الحسين عليه السلام
فابكى واحداً فله الجنة اى ابو هرون هر كه بخواند شعرى در مصيبت حسين عليه السلام
پس بگرياند ده نفر را پس پيوسته كم ميكرد تا رسيد بيك نفر پس فرمود هر كه بخواند در مصيبت حسين عليه السلام
شعرى پس بگرياند يك نفر را پس براى اوست بهشت و نيز در انجا و در ثواب الاعمال مرويست
از آنحضرت عليه السلام كه فرمود يا ابا هرون من انشد في الحسين عليه السلام فبكى وابكى عشرة كتبت لهم الجنة ومن
انشد في الحسين عليه السلام فبكى وابكى خمسة كتبت لهم الجنة ومن انشد في الحسين عليه السلام فبكى و
ابكى واحداً فلهما الجنة هر كس بخواند شعرى در مرثيه حسين عليه السلام پس بگريد و بگرياند ده نفر را
نوشته شود براى ايشان بهشت و هر كه بخواند شعرى در مصيبت حسين عليه السلام پس بگريد
و بگرياند پنج نفر را پس نوشته شود براى ايشان بهشت و هر كه بخواند در مصيبت حسين عليه السلام
شعرى پس بگريد و بگرياند يك نفر را پس براى اين هر دو است بهشت و نيز در انجا چنين شده
و در ثواب الاعمال صدوق عليه الرحمه مرويست كه آنحضرت فرمود بصالح بن عقبه من
انشد في الحسين عليه السلام بيتاً من شعر فبكى وابكى عشرة فله ولهم الجنة
ومن انشد في الحسين عليه السلام بيتاً من شعر فبكى وابكى تسعة فله ولهم
الجنة فلم يزل حتى قال ومن انشد في الحسين عليه السلام بيتاً فبكى
واظنه قال او تباكى فله الجنة هر كه بخواند يك بيت شعر در مصيبت حسين عليه السلام
پس بگريد و بگرياند ده نفر را پس براى او و آن گريه كنندگانست بهشت و هر كه بخواند يك بيت
شعر در رثاء حسين عليه السلام پس بگريد و بگرياند نه نفر را پس براى او و ايشانست بهشت
پس پيوسته كم ميكرد تا آنكه فرمود و هر كس بخواند در مرثيه حسين عليه السلام يك بيت پس

بگرید و گریانم که فرمود یا خود را شبیه گریه کنندگان کند پس برای او ست بهشت و سید
جلیل علی بن طاؤس طاب ثراه در لهوف فرموده روی عن آل الرسول
علیهم السلام انهم قالوا من بکی و ابکی فینا مائة فله الجنة و من بکی و ابکی
خمسین فله الجنة و من بکی و ابکی ثلثین فله الجنة و من بکی و ابکی
عشرة فله الجنة و من بکی و ابکی واحدا فله الجنة از آل رسول علیهم السلام
روایت شده که فرمودند هر کس بگرید و بگریاند در باره ما صد نفر را پس برای او ست بهشت و هر که بگرید و بگریاند
پنجاه نفر را پس برای او بهشت و هر که بگرید و بگریاند سی نفر را پس برای او بهشت و هر که بگرید و بگریاند
ده نفر را پس برای او بهشت و هر که بگرید و بگریاند یک نفر را پس برای او بهشت و در رجال
شیخ کشی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بجعفر بن عفان بعد از آنکه در محضر
شریفش اشعاری در مصیبت خواند و انجناب را گریاند و لقد اوجب الله تعالی لك
یا جعفر فی ساعته الجنة باسرها و غفر الله لك فقال یا جعفر الا ازیدك
قال نعم یا سیدی قال ما من احد قال فی الحسین علیه السلام شعرا
فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له هر آینه تحقیق که خدای تعالی واجب
نمود برای تو ای جعفر در این ساعت بهشت را با تمام نعمتهای آن و خدای تعالی گناهان تو را
آمرزید آنگاه فرمود ای جعفر آیا زیاد کنم برای تو عرض کرد آری ای آقای من فرمود نیست
احدی که بگوید در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگرید و بگریاند با آن مگر آنکه واجب کند
خداتعالی برای او بهشت را و بیامرزد او را و برای صدق دعوای مذکوره انچه در
اخبار کافی است و مستفاد میشود از تمام آنها آنکه گریانیدن غیر در مصائب اهلبیت علیهم السلام
بخواندن شعر و غیر آن از اسباب تقرب و مغفرت و سلامتی در قیامت و عیش جاودانی در جنت

است واین ازعبادات سابقه قدیمه بود درعصر ائمه علیهم السلام وبعدازان قصص وحکایات
آن درکتب اخبار ومقاتل موجودست واین صنف ازمومنین اسمی مخصوص نداشتند تا درعصر
ملا حسین کاشفی که درحدود سنه نهصد بود چون کتاب روضة الشهدا را تالیف نمود مردم رغبت
نمودند درخواندن آن کتاب درمجالس مصیبت وبجهة اغلاق آن کتاب هرکسی ازعهدهٔ خواندن
آن برنمی آمد بلکه اشخاص مخصوصه بودند که آن رادرست اموخته درمجالس تعزیه داری میخواندند
وایشان معروف شدند بروضه خوان یعنی خوانندهٔ کتاب روضة الشهدا پس ازان کم کم ازان
کتاب بکتاب دیگر انتقال نمودند وازان بخواندن ازحفظ وان اسم اول برایشان ماند وکار
این طائفه اندک اندک بالاگرفت وبرای اصل مقصد که گریانیدن باشد مقدماتی پیدا شد
ازقصص وحکایات واشعار وفضائل وزواجر ومسائل فرعیه وغیرآن وفنی شد مخصوص و
ممتاز وکار ترقی آن بانجا رسید که یکی ازعلماء اعلام میفرمود درمقام مطایبه ومزاح که دراین
اعصار روضه خوانی داخل درعلوم شده وعلمی شده مخصوص که باید درتعریف آن گفت
علم یبحث فیه عن عوارض اجساد الشهداء أو ما یتعلق بها و دراین فن از
علمای اعلام وبی بهرگان ازعلم کتب ورسائل بسیار تالیف شده بنظم ونثر بزبان عربی و
فارسی وترکی وهندی وکافه شیعیان دربذل اموال وخدمت گذاری بابدان وجاه دراقامهٔ
مجالس مصیبت وترتیب ما تحکم آن حضرت که اصل وقوام آن شخص معظم روضه خوان است
بی اختیارند چه علاوه برمثوبات جزیله دراین دنیا ازان برکات وخیرات بی حصا در
جان ومال واولاد خود دیده اند ولهذا کسانیکه درسایر مقامات انفاق وصدقه حتی درواجبات
آنها مسامحه دارند واگرچه هندا ازروی شوق ورغبت نیست دراین مرحله بانهایت میل ومحبت
وبطیب ورغبت بمال وجان خدمت کنند ولکن خدمت روضه خوان که رکن اعظم این

مجالس شریفه است از خدمت سائرین که این مجالس را برپا کنند اعلی و اشرف است
چه روضه خوان خود در زمرهٔ آنان است که در اخبار گذشته وعدهٔ مغفرت و جنت با ایشان
داده‌اند و نیز محسوب است از طائفه که اعانت میکنند مؤمنین را بر نیکی و پرهیزگاری و کردن اعمال
خیریه که خداوند تبارک و تعالی بآن امر فرموده در کلام شریفش که تعاونوا علی البر والتقوی
پس بمقتضای اخبار بسیاری در ثواب با هم شنوندگان و گریه کنندگان و خدمت گذاران
شریک و سهیم خواهند بود بلکه از خادمان خاص و چاکران سرافراز آنحضرت شمرده میشوند و باین
منصب عظیم و مقام جلیل فائز و معزز و مکرم و رواست که بر سائر شیعیان افتخار کنند و لکن
رسیدن باین رتبهٔ جلیله و درآمدن در سلک آن طوائف مذکوره مشروط است بشروطی که عمدهٔ
آنها دو شرط است که با نبودن هر یک از آنها زحمتها بی فائده و رنجها بی ثمر و مشقتها بی نتیجه
خواهد بود و نامها از دفترهای آن گروه محو شده یا گاهی در آن ثبت نشده بلکه اسامی
ایشان با نداشتن آن دو شرط العیاذ بالله یا در دفتر کسبه و تجار یا در دیوان کاذبین
و غادرین و خاسرین و مشرکین درج خواهد شد و در این عباد جمیله حظی از بندگی خداوند
و خدمتگذاری رسول اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم نخواهند داشت پس بر هر
روضه خوانی که عزم نموده بر داخل کردن نفس خویشتن در این صنف و رسیدن بمقامات
عالیه و درجات سامیه و ثوابهای بی نهایت و اکرامهای بی منت و اذیت که برای این
زمره مهیا نموده اند و وعده داده اند لازمست پیش از اشتغال در این فن درست
کردن این دو شرط و دارائی آن بنحو جزم یا اطمینان بلکه امتحان داشتن با آنها و سنجیدن
آنرا بمیزان عدل که در کف کفایت علمای راسخین و امنای شرع مبین است تا آنکه تلبیس شیطان
و تسویل نفس که بسیار شده و میشود که باطل را بصورت حق و خطا را در لباس صواب

بیرون آورده آسوده شود و کورانه خود را در مهالک عظیمه نیندازد و آن دو شرط
یکی **اخلاص** است و دیگری **صدق** که بجای دو پله منبری است که بر آن بالا میرود که
اگر هر دو یا یکی از آن دو صحیح و بی عیب نباشد برو خواهد افتاد و از فیوضات عرشه
منبر بالمره محروم خواهد ماند و شرح این دو شرط در ضمن دو فصل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی فصل اول در
اخلاص مستور نماند که مقصد اصلی و غرض کلی از فرستادن پیغمبران و صحف شریفه آسمانی
کشاندن خلائق است بسوی خداوند تبارک و تعالی و نشان دادن ایشان است
بآیات باهره و معجزات قاهره بانجاعت ذات اقدس یگانه دانائی توانائی بی نیازی
که آفریننده و روزی دهنده و نگاه دارنده و میراننده و زنده کننده تمام جهانیان
است واحدی غیر از ذات مقدسش را بهره و نصیبی از امور مذکوره نیست و انبیاء عظام
و اوصیاء کرام صلوات الله علیهم به بیانهای شافیه و براهین کافیه مراتب مسطوره را واضح
و هویدا نمودند و در در آوردن خلائق بزیر بار باور کردن و تصدیق نمودن و تسلیم گشتن
آنچه فرمودند و بادا داشتن بر فرمان برداری آنچه بآن امر نمودند رنجها کشیدند و ناسزاها از مردم
شنیدند و صدمهها دیدند و جان و مال بخشیدند بامید آنکه خلق پروردگار خود را شناسند و خود را
بنده و فقیر عاجز ذلیل دانند و غیر ذات مقدسش خالق و رازق و دافع مهمات نبینند و ندانند
حاجت دارند از او بخواهند از بلا ترسند پوشش را از او مسئلت نمایند سرکشی نمودند
عفو و صفح آن را از او طلبند و برای آنکه باور کردند و پیروی نمودند اعمال و آدابی مقرر
نمودند بعضی قلبی و بعضی جوارحی که بوسیله آنها اظهار بندگی کنند و اعتراف بعجز و اضطرار
و فقر خویش نمایند و با آنها حاجات خود را بخواهند و حق ربوبیت را ادا نمایند و این رقم
عمل را در لسان شرع عبادت گویند که حاق معنی آن پرستش و بندگی کردن است که

تمام نشود و درست نیاید تا آنگاه که خود را بنده داند و عبادت را از روی عبودیت خود
بجا آرد چه بسیا شود که انسان عبادت کند و لیکن آنچه را خدا برای او خواسته و معنی عبودیت در کون نفسش نباشد و خود را بر استی بنده نداند و از آنجهة سرکشی کند
و از معاصی کناره نکند و گاهی بعکس میشود که خود را بنده داند و لکن در پرستش مسامحه نماید
و این مطلب بمحل خود بیشتر وضاحت ذکر شده و بمقام فرق میان عابد و عبد و عبادت و
عبودیت و در هر دو مرحله باید برای ذات اقدس حضرت احدیت جل جلاله شریکی قرار
ندهد یعنی پرستش نکند مگر خداوند را و خود را بنده احدی نداند مگر بنده ذات مقدس او
معبود نگیرد جز او و مولائی نداند غیر او و در تلاوت آیه مبارکه ایاک نعبد و ایاک نستعین باید
ملتفت شود بهر دو مقام و بجهة کاذب نبودن در این دعوی باید آنچه بزبان گفته در سویدا
قلبش ثابت و راسخ باشد و کردارش با آنچه در دل گرفته و بزبان گفته مطابق باشد
پس اگر کسی پرستش کند مخلوقی را بشکلیکه داعی و محرک او در کردن آن عبادت مخلوق باشد که
تا در قلبش جائی گیرد و او را از این عابد خوش آید یا باز از آن عمل مالی یا او دهد در عبادت
برای پروردگار خود شریکی قرار داده و داخل در یکی از اقسام مشرکین شده و این مطلب
با شهادت وجدانی عقل صافی بیان در مطاوی کتاب و سنت بغایت واضح و هویدا است
بلکه بعد از تامل معلوم میشود که اذن در عملی باین نحو و روا دانستن آن معقول نیست زیرا که آن
منافی است با غرض اصلی از ارسال رسل و انزال کتب و مقاصد انبیاء علیهم السلام و از حکیم
علی الاطلاق نشود چنین کاری صادر شود و بر فرض جواز معقول نیست که برای آن عمل ثوابی
باشد و مستحق اجری شود پس از تمهید این مقدمه میگوئیم بر هیچ دانائی بصیری پوشیده
نیست که ابکاء شیعیان و گریانیدن مومنین بر مصائب آل محمد علیهم السلام مثل گریستن

از عبادات موکده و مستحبات مرغوبه است که بآن امر فرمودند و بران تحریص و ترغیب نمودند
و برای آن اجرها و ثوابها مهیا نمودند و همه مکلفین مشمول این امر و قابل فرمان بنسبت قدر
استعداد و قوه و مستحق آن ثوابها بعد از امتثال آن فرمان مثل اصل گریستن بر آن مصائب که
اعظم عبادات و اجل مثوبات است که کافه انام مکلفند بآن و این دو از یک صنف عبادت
و از یک منبع منشعب میشوند جز آنکه گریستن برای هرکس میسر است و اما گریانیدن چون
برای همه میسر و خالی از مشقت نیست لهذا این طائفه مخصوصه موسوم بروضه خوان
دامن همت بر کمر زدند و علم این سنت سنیه را برپا نمودند و برای تعظیم این شعار عظیم نفوس
خویش را مبذول داشتند و البته باید دانست و ملتفت شوند که این عبادت مانند سائر عبادات
است و این عمل آنگاه عبادت شود که در هنگام بجا آوردن آن جز رضای خداوند و خوشنودی
رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر در او همان مجرد
یافتن ثوابهای موعوده و پاک شدن از گناهان مهلکه باشد که با اخلاص در عمل منافاتی ندارد
چه عمل باز برای فرمان برداری فرمان حضرت باریتعالی است که بوسیله آن بآن ثوابها برسد
و از شر گناهانش ایمن شود و این مرتبه اول مقرر است که چون پای بر آن گذارد بایست
غیر از ذات مقدس حضرت احدیت و خلفاء راشدینش همه را فراموش کند کیسه اینکه کسی را
بخود چه رسد بآنکه برای جذب قلبش یا جذب مالش بآنجا بالا رود و سخن گوید و از مصائب
شهرت و خلق را بگریاند پس نعوذ بالله اگر شیطان او را از این مرتبه بلغزاند و هوای نفس او در دام
دامن ملوث دنیا کشاند و برای تحصیل مال یا فریفتن بال یا نشر فضل و کمال در اقطار و امصار
و بلاد و رسیدن بمجالس گفتارش در اسماع عباد بر منبر آید و سخن گوید و روضه بخواند خود را
بمهالک عظیمه انداخته که امید نجات در آن نیست و بعضی از آنها اشاره باید نمود اول آنکه

خود را بجهة آن غرض فاسد از فیوضات و ثوابهائی موعوده که برائی این طائفه مهیا نموده
محروم کرده و گذشته اند کی از جیفه گندیده دنیا و غرض فاسد سمعه و ریا دست از نعمتهائی
بی نقص و زوال آخرت کشیده چه از واضحات دین مبین است و اجمالا گذشت که ثواب
در مقابل عبادت است و آن نعمتها بازاء بندگیست و عبادت بی اخلاص عبادت نیست بلکه
محسوب از شرک خفی است ثقة الاسلام کلینی قدس سره در جامع کافی در باب المستاکل بعلمه
والمباهی به روایت نموده از ابی عبد الله الصادق علیه السلام که فرمود من اراد الحدیث
لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الآخرة نصیب ومن اراد به الآخرة اعطاه الله
خیر الدنیا والآخرة هر کس که قصد کند از حدیث یعنی از یاد گرفتن و نقل آن برای دیگران
منفعت دنیویه را که بوسیله آن مالی بدست آرد برائی او در آخرت حظ و نصیبی نخواهد بود و هر که
قصد کند از تعلیم و تعلم آن خیر آخرت را خداوند باو عطا میفرماید خیر دنیا و آخرت را و نیز فقره
اول را در انجا از آن جناب بسند دیگر روایت کرده و شیخ فقیه محمد بن ادریس حلی در کتاب سرائر
از کتاب ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه نقل کرده که او از جناب ابی ذر رحمه الله روایت کرده که
فرموده من تعلم علما من علم الآخرة یرید به عرضا من عرض الدنیا لم یجد ریح
الجنة هر که بیاموزد علمی از علوم آخرت را و غرض او از آن یاد گرفتن تحصیل متاعی باشد از
متاعهائی دنیا بوی بهشت را نخواهد یافت و شیخ ابن ابی جمهور احسائی در کتاب غوالی اللآلی
روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من اخذ العلم
من اهله وعمل به نجی ومن اراد به الدنیا فهو حظه هر کس بستاند علم را
از اهلش و بآن عمل کند نجات یافته و هر که قصد کند بآن تحصیل دنیا را پس بهره او از آن علم همان
است که قصد کرده و تحصیل نموده یعنی دیگر از آخرت حظ و نصیبی ندارد و سلیم بن قیس هلالی

از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام همین مضمون را در کتاب خود از انتخابات باز یافتی نقل کرده که
ومن اراد به الدنیا هلک وهی حظه وحاصل زیادی آنکه علاوه بر نداشتن
نصیبی در آخرت هلاک نیز شده بجهت اینکه علم دین داده و مال دنیا گرفته چنانچه شرحش بیاید و در
این مضمون اخبار بسیار است دوم آنکه داخل شود در جماعتی که آل محمد علیهم السلام را سرمایه تجارت
خود کرده اند و آن کسب بگیرند معاش خود را از آن میگذرانند شیخ معظم کلینی در کافی روایت
کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود بابی النعمان در ضمن وصایا که یاد کرده ولا تستاکل
الناس بنا فتفتقر یعنی مال مردم را بسبب و وسیله ما مخور فقیر خواهی شد و ظاهرا مراد فقر در دنیا و آخرت
هر دو باشد چنانچه از تفصیل آینده معلوم میشود و شیخ مفید علیه الرحمه این خبر را در امالی روایت کرده باین عبارت یا
ابا النعمان لا تستاکل بنا الناس فلا یزیدک الله بذلک الا فقرا حاصل آنکه مخور بوسیله ما مال مردم را که خدا تعالی
نیفزاید باین کسب برای تو بجز فقر و پریشانی را و شیخ کشی در رجال خود روایت کرده از قاسم بن عوف که حضرت امام
زین العابدین علیه السلام با او فرمود ایاک ان تستاکل بنا فیزیدک الله فقرا و مضمون آن هم مثل سابق است و
شیخ جلیل حسن بن علی بن شعبه در کتاب تحف العقول روایت کرده که مفضل بن عمر با اصحاب خود وصیت میکرد و گفت
لا تاکلوا الناس بآل محمد علیهم السلام فانی سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول افترق الناس
فینا علی ثلث فرق فرقة احبونا انتظار قائمنا لیصیبوا من دنیانا فقالوا وحفظوا کلامنا وقصروا
عن فعلنا فسیحشرهم الله الی النار وفرقة احبونا وسمعوا کلامنا ولم یقصروا عن فعلنا
لیستاکلوا الناس بنا فیملا الله بطونهم نارا یسلط علیهم الجوع والعطش
وفرقة احبونا وحفظوا قولنا واطاعوا امرنا ولم یخالفوا فعلنا
فاولئک منا ونحن منهم مخورید مال مردم را بوسیله آل محمد علیهم السلام
زیرا که من شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود مردم متفرق شدند

در بارهٔ ما گفته فرقه فرقه دوست داشتند ما را با انتظار قائم ما که برسند بدنیائی ما یعنی بحرفهاشان
از محبت ما نفس و خوشگذرانی است در سلطنت ما پس گفتند یعنی اظهار تشیع و محبت کردند و
سخنان ما را حفظ کردند ولکن کوتاهی کردند در افعال ما یعنی متابعت نکردند ما را در کردار ما پس بزودی
بر انگیزاند ایشان را خداوند بسوی دوزخ و فرقه دوست داشتند ما را و سخنان ما را شنیدند و
در کردارهای ما کوتاهی نکردند بجهت اینکه بسبب ما اموال مردم را بخورند پس پر خواهد کرد خدا تعالی شکمهای
ایشان را از آتش جهنم و مسلط میکند بر ایشان تشنگی و گرسنگی را و فرقه دوست داشتند ما را و کلمات
ما را حفظ نمودند و فرمان ما را اطاعت کردند و مخالفت نکردند افعال ما را ایشان رفتار ایشان
مانند رفتار و کردار ما است پس این گروه از مایند و ما از ایشان و مرحوم آخوند ملا
محمد صالح مازندرانی و غیر او در شرح این کلام شیخ کلینی که فرمود باب المستأکل بعلمه والمباهی
در ذم ایشان روایت کرده چنین ذکر کرده‌اند که مراد او کسی است که علم را آلت قرار میدهد از
برای خوردن اموال مردم و او را سرمایه میکند که بآن کسب کند و وسعت دهد در معاش خود
و بالجمله شرارهٔ آتش فرقه دوم دامن بسیاری از اهل علم را گرفته و از افراد واضحه و مصادیق جلیه
ایشان است جماعتی از طائفه جلیله روضه خوانان که اصل غرض ایشان از تعلم این فن
و آموختن آنچه متعلق بروضه خوانی است از اخبار فضائل و مصائب و خطب و مواعظ بلکه بعضی
از مسائل دینیه که باصطلاح ایشان در آن جائی گریز است از آنها یا اصل مقصد تکسب
و تحصیل مال است بدون ستر و تقیه و توریه بلکه مثل سائر اهل کسب و تجارت معامله کنند و در
زیادی و کمی مکاسبه و گفتگو نمایند و برای اذن در رفتن مجالس عرض متاع خود بمشتریان
و اسطها فرستند و رقعها نویسند و بعد از رفتن و خواندن بی اذن یا با اذن بی تعیین مقدار
عوض اگر از آنچه قصد کرده از عوض بازاء آنچه خوانده نقصی شود خشم کنند و بد گوید و صاحب مجلس را

رسوا و مفتضح کنند بلکه بعضی از پست فطرتان ایشان در بالای منبر سوال کنند و از بانی طلبند
و با آنچه خوانند معامله کنند و از عجائب مضحکه آنکه با این کاسبی تجارت و معاوضه دنیا
با آخرت در مجالس و محافل و بالائی منابر افتخار کنند و خود را از چاکران خاص حضرت سید الشهداء علیه السلام
شمرند و خویشتن را صاحب حقوق عظیمه بر همه و مستحق هرگونه توقیر و اکرام و تعظیم و احترام دانند و از اینجهت گاه
در بالای منبر میگویند آقا یم امام حسین علیه السلام چنین کرد چنین فرمود و با شما چنین کند بیچاره
جاهل غافل از آنکه میان او و آنحضرت ابدا علاقه نیست و بین ایشان دوریست از ما بین زمین
و آسمان و قدر و رتبه اش پست تر است از پست ترین کسبه مانند حمال و سبزی فروش و نانوا
و در و فقر کسبه ثبت ست و باید مثل ایشان هر ساله بحساب منافع خود از این تجارت برسد و
خمس آن را بنحو مقرر در شرع بمحلش برساند و با این حال کارش از همه آنها خراب تر زیرا که کسب حلال
از صنف عبادت نیست پس صحت آن مشروط با خلاص و قصد قربت نیست همان
قدر که سرمایه از تمام محرمات شرعیه پاک شد و در عمل کاسبش نیز محذوری شرعی نباشد کار صحیحی
کرده و خسرانی برا و نیست بلکه اگر قصد کند بکسب خود تحصیل مالی بجهة زیارت بیت الله الحرام
و زیارت ائمه انام علیهم السلام و اعانت سادات و علماء و فقراء و وسعت بر عیال و امثال این امور
از مستحبات مالیه و اعمال خیریه ماجور و مثاب خواهد بود و اما شغل روضه خوان مثل شغل
طالبین علوم دینیه که محسوب از عبادات و مندرج در قربات است مردد است میان
دو چیز یا خیر عظیم اگر دارائی اخلاص و قربت باشد یا خسران عظیم اگر مقصد جز تحصیل مال و جاه
دنیوی نباشد چه این سرمایه گران بها را با و مرحمت فرمودند بجهة تجارت آخرت و تحصیل
رضای حضرت احدیت و رسیدن به نعیم جنت نه بجهت کسب متاع دنیای دنیه و جلب متاع
مغشوش و حطام دنیوی و ازین بیان مکشوف شد که بمجرد ذکر فضائل و مناقب و حالات

ومصائب حضرت سید الشهدا علیه السلام کسی سمت چاکری و منصب نوکری آنحضرت پیدا
نخواهد کرد وگرنه هر که کتب فضائل و مقاتل را طبع کند و نشر دهد جهة تجارت بلکه مکاری که انها را
نقل کند از بلدی ببلدی برای تحصیل کرایه و حمالی که حمل کند آنها را از دکان بخانه برای گرفتن
درهمی همه از چاکران و خدمت گذاران آنجناب محسوب خواهند بود و لکن **روضه خوان**
آنگاه در قطار چاکران آنحضرت درآید که آنچه گوید برای حق عز و جل و ادای حق اولیائش
علیهم السلام باشد والا کاسبی خواهد بود که آن فضائل و مصائب را سرمایه نموده و بان مشغول
تجارت شده ابدا حقی بر کسی ندارد و خدمتی برای احدی نکرده و برای امتثال فرمان آن بزرگواران
عملی از او سر نزده پس این سمت چاکری از کجا پیدا شده و سبب این افتخار از کدام ماخذ بدست
آمده بلکه روضه خوان با تقوی و دیانت باید راه جواز این قسم تجارت و حلیت آنچه میگیرد بعوض این خواندن را
بزحمت پیدا کند تا آنکه ربقه تقلید آنرا بر گردن خود نهاده سوال کند و قسم جائز آنرا از آن صوری که در آن و در
امثال آن از مستحبات تصویر نموده اند بدست آورد که آیا در معامله برین عمل و امثال آن از مستحبات
اجرت در مقابل عنوان نیابت از صاحبش است چنانچه در اجاره بر زیارت یا حج از غیر فرموده اند
که اجرت در مقابل عنوان نیابت در زیارت یا حج است نه در مقابل نفس عمل زیارت
و حج پس بنابراین وجه می باید اجیر در ابتدا شروع در عمل قصد کند که نائب باشد از
جانب آنکه او را اجیر کرده و اجرت داده بقصد نیابت از او زیارت کند یا حج نماید
یا روضه بخواند پس فی الحقیقه آنچه میگیرد در مقابل این عمل خواهد بود که خود را نائب از غیر در
عمل حج مثلا قرار داده که پس از قصد نیابت چنان است که گویا اجرت دهنده خود زیارت
یا حج بجای آورده و یا روضه خوانده است بتوسط نائب از او و بنابراین وجه نباید قصد قربت در
عمل زیارت یا حج یا ابکا که عنوان عمل روضه خوان است از جهة نائب محقق باشد تا عملی که بنیابت

بیان صور ممکنه جواز روضه خوانی

غیر کرده علی وجه العبادة از او واقع شود و مستحق اجرت گردد که هرگاه این عمل را جز بوجه عبادت
و بقصد قربت واقع نشود بهیچ وجه مستحق اجرت نخواهد بود و یا آنکه اجرت روضه خوان در مقابل نفس آن عملی
است که در مقام امتثال امر شارع مقدس بکار بجا می آورد چه بقصد نیابت از صاحب وجه باشد یا نباشد و یا
اینکه جواز اخذ اجرت بر این عمل مطلق و اعم از صورت سابقه نیز خواهد بود یا اینکه هر چند بی قصد قربت باشد و در
مقام امتثال امر شرع بکار نباشد همین قدر که فقرات مخصوصه را میخواند کافی است و اجرت در مقابل نفس آن
خواندن نیست که بسا باشد بسبب گریه غیر گردد بدون ملاحظه اینکه العمل محسوب از عبادت باشد و یا نه و بالجمله در
این مقامات سخن بسیار و کلام طولانی است و اشباه آن محل گفتگوی فقهای اعلام است چنانچه شطری از کلام
در این مقام را در مسئله اخذ اجرت بر اذان گفتن که در میان مستحبات نظیر عمل روضه خوانی است مشروحا
ذکر فرموده اند و اگرچه در این مسئله بعضی در بعض صور آن تصریح بجواز فرموده اند ولی قول مشهور میان علمای
اعلام حرمت اخذ اجرت است و در این باب اخبار بسیار نیز وارد است ثقة الاسلام کلینی علیه الرحمه
در کافی و شیخ طوسی طاب ثراه در تهذیب بسند بسیار معتبر روایت کرده اند از حضرت ابی جعفر یعنی امام
محمد باقر علیه السلام که فرمود نماز کرده نمیشود در پشت سر آنکه مطالبه میکند برای گفتن اذان و کردن نماز بر مردم اجرت و شهادت او
مقبول نیست و شیخ صدوق نور الله مرقده در فقیه بسند صحیح همین خبر را نقل کرده ولی در اینجا مذکور است کردن
نماز با ایشان که مراد امامت است و نیز شیخ صدوق قدس الله سره در کتاب فقیه روایت کرده از امیر المؤمنین
علیه السلام که مردی خدمت آنحضرت رسید و عرض کرد یا امیر المؤمنین بخدا قسم که من ترا دوست دارم از برای خدا
جل جلاله پس حضرت با او فرمود ولکن من ترا دشمن دارم برای خدا عرض کرد چرا فرمود برای آنکه تو در اذان طلب
میکنی کسب را یعنی اذان میگوئی برای طلب مال و شیخ طوسی عطر الله مرقده همین خبر در تهذیب نقل کرده
با زیادتی که فرمود و بر تعلیم قرآن مزد میگیری و شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود هر کس بر تعلیم قرآن مزد بگیرد
حظ او در قیامت همان است که گرفته و نیز شیخ علیه الرحمه در بیان کتاب از آنجناب روایت کرده که فرمود آخر چیزیکه مفارقت

کردم پر ان حبیب قلبم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن بود که فرمود یا علی هرگاه نماز
کردی نماز کن نماز ضعیف ترین آنان که در پشت سر تواند یعنی با مومنین و موذنی مگیر که بر اذان گفتن
اجرت میگیرد و در کتاب جعفریات از آنجناب مروی است که اجرت موذن را از
اقسام سحت شمردند مثل قیمت میته و نظائر آن و غیر اینها از اخبار بسیار که در مجلسش ثبت شده و هیچنان
روضه خوان با موذن واضح ست زیرا که موذن اعلام میکند مومنین را بحضور وقتی که طلبیده
حاضر شد در ان وقت در محضر خداوند تبارک و تعالی و برسیدن وقت بهترین اعمال که
سبب رستگاری و خاموش کردن آتشی ست که بسبب گناهان برای خود افروختند و غیر اینها
از فضائل و آثار و خواص دینوی و اخروی نماز که معراج مومن است و همچنین روضه خوان
اعلام میکند مومنین را بفضائل و مناقب و مصائب سادات انام و رسیدن موسم عملیکه سبب
تقرب بخداوند و خوشنودی رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام و نجات از شدائد در دنیا و آخرت
و خاموش شدن دریاها از آتش ست یعنی گریستن بر آل محمد علیهم السلام و چنانچه
اذان بر همه مستحب است ولکن بر غالبی شاق چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن خبر داد
که اما انه لن یعد و ضعفائکم پس جمله از مومنین در مقام ادای این مستحب
برامدند و دیگران را آسوده کردند همچنین است گریانیدن ایشان چنانچه سابقا توضیح نمودیم
بهرحال تکلیف روضه خوان کاسب متدین این ست که در باب اخذ اجرت بر کسب عمل
خود رجوع نماید بان عالم که بنای عمل خود را بر تقلید از او گذارده و قسم حلال اینگونه کسب را
از او اخذ نماید و بهمان قسمی که فرموده عمل کند تا از تبعات کسب حرام و مال حرام آسوده باشد
و حال که خود را بجهت این کاسبی از بسیاری از فیوضات اخرویه محروم کرده بنکال و عذاب
آن خود را گرفتار نکند سیما از جهالک آنکه داخل شوند در این جماعت که آخرت خود را

فروختند بدنیا شیخ جلیل جعفر بن احمد قمی علیه الرحمه در کتاب غایات روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود شر الناس من باع آخرته بالدنیا
و شر من ذلک من باع آخرته بدنیا غیره بدترین مردمان کسی ست که فروخت
آخرت خود را بعوض دنیائی خود و بدتر ازین کسی است که فروخت آخرت خود را بدنیای
دیگری که دین از او رفت و دنیا بدست دیگری رسید و این مضمون در اخبار عدیده موجود
است و قریب بآنها ست آنچه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عقاب الاعمال روایت
کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آخر خطبه که خواندند فرمودند و من عرضت
له دنیا و آخرة فاختار الدنیا و ترک الآخرة لقی الله و لیست له
حسنة یتقی بها النار هر که عرض شود برا و دنیائی و آخرتی پس برگزید دنیا را و واگذارد
آخرت را ملاقات خواهد کرد حضرت باری تعالی را در حالتی که برای او حسنه نیست
که بسبب آن خود را از آتش دوزخ نگاهدارد و در نهج البلاغه و ارشاد شیخ مفید
و امالی وغیره مروی است که امیر المومنین علیه السلام فرمود بکمیل در حدیثی شریف
که در آن اصناف طالبین علم را ذکر فرمودند بلی اصبت له لقنا غیر مامون
یستعمل آلة الدین فی طلب الدنیا آری برای علم یافتم خورش فهم خائنی که استعمال
میکند آلت دین را در طلب دنیا و مفاد این اخبار شریفه و نظائر آن یکی است
پوشیده نماند که فروختن آخرت بدنیا گاهی بگرفتن مالی یا جاهی است و برداشتن دست
از کیش و آئین خود مثل پاره ضعفا که بجهة تقرب یا عاظم خارج مذهب یا گرفتن مالی
از ایشان از مذهب خود دست برداشته و مذهب کفر را اختیار میکنند مثل ابن عاص که
بجهة ولایت مصر از ولایت و نصرت حضرت امیر المومنین صلوات علیه دست برداشت

و او را باین فروختن دین بدنیا کرتوبیخ و سرزنش کردند و در شرح حال او مذکور است
و امثال او در آن عصر بسیار بودند که پسر ابی سفیان ایشان را بدادن مال و منصب
بدین و پسر عاص مبتلا کرد شیخ **ابوالفتوح رازی** در تفسیر خود بعد از ذکر زهد امیرالمومنین
علیه السلام فرمود انا و چه بدیع است این و امثال این او را مولائی بود از موالیان او را
ابوالاسود دوئلی گفتند پس از آنکه حضرت امیرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه بجوار
رحمت ایزدی پیوست معویه خواست تا او را استمالت دهد باشد که از دوستی علی
علیه السلام برگرداند او هر وقت تحفه و بری و لطفی کردی و چیزی فرستادی یک روز
هدیه فرستاد او را انواع حلوا که در او بود چون بخانه ابوالاسود بردند بنهادند و در آنجا
شهد مخلوط بزعفران بود دختری کوچک داشت ابوالاسود پنج شش ساله بدوید
و از آن پاره گرفت و در دهن نهاد پدر او را گفت ای دخترک بیفگن که زهر است گفت
چرا گفت بنیدانی پسر هند فرستاده است تا ما را از دوستی اهلبیت علیهم السلام برگرداند
دخترک آنچه در دهن داشت بیفگند و گفت اتخدعنا بالشهد المزعفر
عن السید المطهر آنگه این بیتها انشا کرد۔

ابالشهد المزعفر یا ابن هند علیك نبیع اسلاما و دینا
معاذ الله لیس یکون هذا و مولانا امیر المومنینا

ولکن در تعبیر از عمل پسر عاص و امثال او بفروختن دین بدنیا فی الجمله مسامحه در عبارت
شده چه او دست از دین برداشت و دنیا گرفت اما دینی بکسی نداد و از آنحضرت
او چیزی بمعویه نرسید در مقابل مالی که باو داد بلکه آنچه از او باو رسید بی دینی بود پس
حقیقت معامله و معاوضه صورت نگرفت و گاهی فروختن دین بدنیا بدادن چیزی است

از اخرت یعنی از اسباب وسیله نجات در آنجا و رسیدن بنعیم جنت و گرفتن مالی بعوض آن
که خود می توانست بهمین عمل تحصیل آخرت کند و نکرد و بآن تحصیل دنیا کرد مثل آنکه کسی بدیگری
تعلیم قران کند یا مسائل دینیه که از عبادات عظیمه مرغوبه است و بآن توان تحصیل ثوابهای
بسیار کرد و پس از تحصیل آخرت اعراض میکند و در مقابل تعلیم مالی میگیرد و ازینجا صدق حقیقت
معامله و داد و ستد واضح و دخول در اخبار گذشته هویداست و در تفسیر حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ثواب عظیمی از برای
قاری یک آیه قران و گوش کننده بآن ذکر فرموده آنگاه فرمود آیا میدانید در چه وقت
این ثوابها را باین مستمع و قاری میدهند اذا لم یغل فی القران انه کلام مجید
ولم یستاکل به ولم یراءی به آنگاه که در قران غلو نکند باینکه بگوید مخلوق نیست
چه آنکه آن کلام رب مجید است یا کلامی است که خیر و برکت و نفع آن بسیار است و بوسیله
آن مال مردم را نخورد باینکه با آن کسب کند و در خواندن و گوش دادن مرائی نباشد و
بالجمله بقران کاسبی نکند و بر هر دانائی بی غرضی پوشیده نیست که این مطلب اختصاصی
بقران مجید ندارد هر چه وسیله تحصیل آخرت و آلت دین باشد در این حکم با او شریک است
و بایست از آن احتراز نمود و ائمه علیهم السلام برای محض مبتلا نشدن باین بلیه اهتمامی تام
داشتند تا آنجا که معامله با آنکه ایشان را با مامت و بزرگواری نشناختند نمیکردند از خوف
آنکه فروشنده بملاحظه بزرگی مقام ایشان چیزی از قیمت کم کند پس گویا قدری از قیمت
آنچه خریدند از اسباب و آلات آخرت شده با آنکه نفوس شریفه ایشان منزه بود از قصد
کردن چنین چیزی و در سیره حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مکرر این مطلب ذکر شده
ابن شهر آشوب وغیره از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امیر المؤمنین

علیه السلام روزی بدکان بزازی رفت پس بردی فرمود دو جامه بمن فروش پس آن مرد
گفت یا امیر المؤمنین آنچه بان حاجت دارید در نزد من هست چون شناخت آنجناب را
ازاو گذشتند و بدکان جوانی رفتند و ازاو دو جامه خریدند یکی بدو درهم و یکی بسه درهم پس
[illegible] از دو دکان گذشتند که هر دو شناختند آنجناب را دکان سیم بغلامی رسیدند
که با آنحضرت خطاب کرد ای شیخ پس ازاو خریدند و برگشتند چون پدر یا آقای غلام آمد بدکان
فهمید که مشتری آنجناب بوده نفع گرفته زیادی را آورد بخدمت آنحضرت و عذر خواست نگرفتند
و فرمودند معامله بود برضای هر دو گذشت و شیخ شهید ثانی قدس سره در شرح لمعه
بعد از ذکر کراهت تفاوت گذاشتن میان مشتریها فرموده مگر آنکه میان مشتریها فرقی باشد
بسبب فضیلتی یا دینی پس تفاوت گذاشتن عیبی ندارد ولکن مکروه است برای گیرنده
یعنی آن صاحب فضل و دیانت قبول آن و پیشینیان بعضی از علما و اتقیا چنین بودند
که وکیل میکردند دیگران را که بخرند از کسانیکه ایشان را نمیشناسند بجهت
فرار از ابتلاء بجهت و گذشته که بجهت فضل و دین ایشان بایع چیزی کم کند و ازین کلمات
مکشوف شد که از قبایح اعمال بالبت شمرد آنچه شایع و متعارف است که سید یا طلبه یا حاجی
یا زائر در وقت خریدن چیزی گفتگوی در قیمت ان برای کم کردن قیمت ان متوسل
میشود بسیادت و علم و حج و زیارت خود که آخر من سیدم یا طالب علمم یا اراده زیارت
بیت الله و زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله یا زیارت ائمه هدی صلوات الله علیهم دارم
چیزی کم کن و بسیار شود که فروشنده باین ملاحظه کم کند و بفیوضات عظیمه برسد ولکن خرنده
جاهل بآداب دینیه بجهت این نفع جزئی خود را داخل کرده در زمرهٔ آنانکه فروختند دین را
بدنیا و استعمال نمودند آلات دین را در دنیا و خسارت کلی کردند در این معامله و مخفی نیست

که آن علم که وسیله شود از برای کم کردن قیمت باندازه قرآن یا کمتر از آن معدود است از آن
علومیکه در ادعیه بسیار از شر آن پناه برده‌اند بخداوند تبارک و تعالی و فرموده‌اند اللهم انی
اعوذ بک من علم لا ینفع و از آنچه گفتیم واضح و روشن شد که این دسته روضه‌خوانان
مانند طائفه از طالبین علم داخلند در این صنف از اخبار زیرا که روضه‌خوان بآنچه میگوید
از فضائل و مناقب و مصائب که از آلات دین و از وسائل عظیمه تحصیل دار آخرت است
می‌توانست مانند مؤذن و معلم قرآن و مسائل دینیه نعمتهای دائمه و ثوابهای غیر متناهیه
بجز دو بوصال آنها برسد و بجهة پستی فطرت و قصور همت و اشتعال آتش حرص و رغبت
و خوف فقر و فاقت از آن معامله مبارکه رابحه اعراض کرده و آن سرمایه گرانبها را بدراهم
معدوده معاوضه نموده و العجب که هرگاه بازار این کسب خسران مآل خود را بجهة کثرت
مشتریان و فراوانی طالبان با رونق و رواج بلند بهوائی گردآوردن زر و سیم و تحصیل
خلعتهای ثمینه در نهایت وجد و نشاط و فرح و انبساط باشند و بالعکس از کساد بازار متاع
خویش و قلت مشتریان و راغبان در غایت حزن و اندوه و شکایت و در مقام جلب و تحصیل
مشتریان خود را گرفتار مفاسد و محاذیری نماید که هر یک از آنها در تباه کردن دین و هلاکت جان
او سبب مستقلند مثل ذل سؤال از خود مشتری و اصحاب او بلکه خادمانش بانواع تملقات قبیحه
و دخول در معامله اهل قطار خود و نشر معائب آنها و تفحص و تجسس معائب آن و گرفتن
بغض و حسد آن جماعت در دل اگر بر او مقدم شدند و افتخار و مباهات اگر ایشان را شکست داد
و از میدان بیرون کرد چنانچه گوئی فتحی در دین کرده و آزردن صاحب مجلس را بانواع اذیت
بجهت نرسیدن مقدار مقصود چه غالبا معامله مجهول و مقدار عوض خواندن معین نمیشود
و از طرائف حکایات آنکه یکی از علمای اعلام طاب ثراه نقل کرد برای حقیر که در بلدی

واعظ معروفی وارد شد قبل از ماه مبارک رمضان یکی از آقایان عظام او را بمسجد خود که یکی از
مساجد معروفه آنجا بود دعوت نمود و هر سه را اسم برد ولکن ذکر آن را مناسب ندیدم و
مقداری معین با او قرار داد که در اواسط ماه باو برساند واعظ قبول کرد و در ایام ماه مبارک
در آن مسجد مشغول وعظ و روضه خوانی شد تا وقت ادای حق معهود رسید پس جناب آقا
مقداری از آن کم کرد و داد واعظ چیزی نگفت تا در روز بیست و یکم که باصطلاح بعضی
از ظرفا روز غارت جمعیت مساجد است در بالای منبر مشغول ذکر مصیبت شد تا بمحلی که
وقت لطمه زدن و جامه چاک کردن و گریبان دریدن و برهنه کردن سر و شورش رسید
واعظ عمامه از سر گرفت و فرود آمد و در محراب درآمد و عمامه آقا را از سرش برداشت که جناب
شما صاحب عزائید پس کافه اهل مسجد بشور و جزع افتادند و با سر برهنه مشغول گریستن و لطمه
بر سر و سینه زدن شدند هر کس بحال خود مشغول بود آقای واعظ فرصت را غنیمت دانست و برای
گرفتن تتمه قرارداد وسیله خوبی بدست آورد پس بنا کرد با او و دست بقوت تمام بر سر برهنه جناب
آقا کوفتن و آهسته باو گفتن که باقی مبلغ را میدهی یا آنچه می توانم میکنم آقای بیچاره دید سر در یک
ست باید کند و کسی ملتفت این مطلب هم نیست ناچار قبول کرد و او را اطمینان داد تا دست
از سر او کشید و برای دعا کردن با این حالت خوش و دل خرم بعرشه منبر خرامید الحق با این قلب
خراب و عمل سراب لائق وعظ نام و افتخار نمودن بچاکری امام حسین علیه السلام خواهد بود و از
طی این کلمات پیدا شد مفسده چهارم آنکه بسیاری از اینان داخل شوند در صنفی از آیات
و اخبار که در آنها تهدید عظیمی شده برای آنکه بگویند برای دیگران از مطالب حقه مثل اخلاق حسنه
و قبیحه و اعمال ممدوحه و مذمومه و ثواب و عقاب هر یک بخصوص آنچه مربوط است بحضرت
ابی عبدالله علیه السلام و آنجماعت بیاموزند و عمل کنند و بمزدهای خود برسند و گویند و نکنند پس

بحسرت ابدی گرفتار شود چنانچه خداوند در کلام مجید خود در مقام توبیخ و سرزنش میفرماید اتأمرون
الناس بالبر وتنسون انفسکم آیا امر میکنید مردم را به نیکوئی یعنی بکردن کارهای
نیک و فراموش میکنید یا وا میگذارید خودتان را و در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی ره مرویست
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شب معراج مرا باسمان بردند جماعتی را دیدم که لبهای ایشانرا
می بریدند باز دیگر باره تمام میشدند گفتم ای جبرئیل اینان کیانند گفت هؤلاء خطباء
امتک یقولون ما لا یفعلون و یأمرون الناس بالبر و ینسون انفسهم
اینان خطیبان امت تواند که گفتند و بدان کار نکردند و مردمان را امر بمعروف کردند و خود ایشان بدان
کار نبستند و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود سخت ترین روز قیامت عذاب عالمی باشد که او را
بعلم خود منفعت نبود و نیز از آنجناب صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود مثل آنکسیکه مردم
را خیر آموزد و او کار نه بندد مثل چراغ باشد که خویشتن میسوزد و دیگران را میفروزد و نیز از آن
بزرگوار روایت کرده که فرمود فردای قیامت هیچ مرد را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از
عهده چهار چیز بدر نیاید از برنائی که بچه به پیری رسانید و از عمر که در چه صرف کرد و از مالش که از
کجا کسب کرده و بکجا خرج کرده و از علمش که بدان کار کرد یا نکرد و در امالی صدوق و محاسن برقی
مرویست که مفضل عرض کرد بحضرت صادق علیه السلام که بچه شناخته میشود آنکه نجات
یافته فرمود هر کس گفتارش موافق باشد با کردارش پس او نجات یافته و هر کس کردارش موافق
نباشد با گفتارش پس او مستودع است یعنی ایمانش ثابت نیست در قلبش بلکه بمنزله ودیعه
است که روزگاری با او هست و بامتحان جزئی از دستش میرود و عیاشی در تفسیر خود
روایت کرده از یعقوب بن شعیب که سؤال کرد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از آیه شریفه
اتأمرون الناس الآیه پس حضرت دست مبارک را بر حلقش گذاشت و فرمود مانند کسیکه خود را

ذبح کنند یعنی آنانکه امر بنیکوئی میکنند و خود نمیکنند بدست خود خویشتن را ذبح میکنند و هلاک
می نمایند و در اخبار بسیار رسیده در تفسیر آیه مبارکه فکبکبوا فیها هم والغاوون برو
در افتادند در جهنم مشرکین و غاوین که مراد از غاوین کسانیند که برای مردم توصیف کنند امور
حقه را که موافق عدل و حکمت است از طاعات و اخلاق حسنه و عقاید حقه و خود ایشان بخلاف
آنچه گویند عمل کنند و اعتقاد دارند و نیز در احادیث کثیره این مضمون باین نحو رسیده که فرمودند
سخت ترین مردم در حسرت و ندامت روز قیامت کسانیند که وصف نمایند برای دیگران
عدل را و خود بخلاف آن رفتار نمایند و در تفسیر آیه شریفه ان تقول نفس یا حسرتی علی
ما فرطت فی جنب الله نیز فرمودند که آن جماعتند که حسرت خورند و این سخن را گویند و از این قسم
اخبار بسیار است و جمله از آنها در باب آداب اهل علم مذکور است و پوشیده نیست که از اینجماعتند
طائفه از روضه خوانان خصوصا آنانکه در این کاسبی مقدمات وعظ را پیش گیرند و گاهی خطب بلیغه
امیر المؤمنین علیه السلام و مواعظ شافیه و رفتار و کردار آنحضرت را ذکر کنند و مردم را از محبت دنیا
و آفات و بلیات و مهلکات آن بترسانند و بر بغض دنیا و زهد در آن ترغیب و تحریص نمایند
و بحالات پیشوایان دین و خواص اصحاب و علماء راشدین استشهاد کنند و گاهی از رذائل خبیثه و
صفات قبیحه سخن گویند و محفوظات خود را از کتاب غزالی شافعی و مانند آن در نهایت فصاحت
و بلاغت بی توقف و لکنت بیان کنند و آیات و احادیث مناسب آن مجلس را مرتب و منظم ذکر نمایند
ولکن خود چنان شیفته جیفه دنیا و آلوده بخبائث و رذائل اند که اگر صاحب مجلس در وقت دخول
یا خروج او غفلت کند و لوازم تکریم و توقیر او که متوقع است عمل نکند یا او را ختام آن مجلس قرار ندهد
که از بدعتهای قبیحه این گروه است که هر کس مرتبه اش بالاتر است ختم مجلس باید باو بشود یا فردا او را
از هم قطاران دو قران مثلا کمتر بدهد مهموم شود گله کند ایراد نماید بد گوید مزد را لیسیده دو باره بآنجا رود

متاع خود را بزرگ شمرد و بهای آن را اندک داند و در نسب و حسب و رفتار و کردار هم تطاول [illegible]
گیرد و در عداد خویش محسوب ننماید با این خیالات ذمیمه و افعال قبیحه از اهل دنیا بدتر گوید خود را
از اهل الله و اهل آخرت پندارد گویا بجهة مقداری از محفوظات منبریه او از همه خرابی قلب و باطن او
گذشتند و بر دانای بصیر مستور نیست که البته با این سیرت ذمیمه و سریرت خبیثه داخل خواهد بود
در اخبار گذشته و بحسرت و ندامت سخت در آخرت معذب خواهد گردید و در عیون صدوق
علیه الرحمه مرویست که چون زید برادر حضرت رضا علیه السلام خروج کرد و مامون او را گرفت
و نزد آنحضرت فرستاد حضرت او را توبیخ کرده باو فرمود اگر چنان دیدی که معصیت کنی خدا را
و داخل شوی در بهشت و موسی بن جعفر سلام الله علیه اطاعت کرد خداوند را و در بهشت
داخل شد پس تو کریم تری نزد خداوند عز و جل از موسی بن جعفر علیه السلام و الله نرسید احدی
بانچه در نزد خداوند عز و جل است مگر بفرمان برداری او و تو گمان داری که آنرا بمعصیت
خواهی رسید و بد گمان کردی پس زید عرض کرد من برادر شما و پسر پدر شما هم حضرت فرمود
تو برادر منی مادامیکه اطاعت کنی خداوند عز و جل را آنگاه قصه نوح و پسرش را ذکر فرمود
و اینکه خداوند پسرش را بجهة عصیان بیرون کرد از اهل انجاب و غرض آنکه تو هم بجهت
معصیت از برادری من بیرون شدی پس اگر معصیت اتصال برادری چنین امامی و پسری
چنان امامی را قطع کند هرگز نگذارد که بیگانه بایشان متصل شود و سمت چاکری و خادمی پیدا
کند و از آنچه گفتیم معلوم شده که اگر از اهل علم و علماء العیاذ بالله بدتر در این طائفه مبتلا و در
این ورطه هلاکت افتاده و بانواع حیل و خدعه علم دین را وسیله تحصیل مال کند در عذاب
با او شریک و به اندازه قدر علم بالا رود و اهتمام در تعلیمش بیشتر کرده باشد یا تعلیمی چنین که علم دین
را بان شرافت محل سرمایه کسب کند البته عذابش سخت تر و حسرتش بیشتر خواهد بود و در اخبار متواتره

ذکر حرمت ریا در گریه و بیان معنی تباکی

شرح آنها شده و چون رساله موضوع نیست برای حال الجماعت لهذا ذکر نکردیم الا مصیبت
در این مقام تنبیه بر چند امر اول آنکه مسموع شد که بعضی از این طائفه بجهت رواج بازار خود
شرط اخلاص را در این عبادت برداشته و ریا را در ان جائز دانسته بلکه این را از فضائل
مخصوصه حضرت سید الشهداء علیه السلام شمرده چه ریا در هر طاعت و عبادتی حرمت خرابی
او ست بجز در این طاعت که مخصوص است بجهت قرب آنحضرت در درگاه احدیت از این شرط گذشتند و
این طاعت مخصوصه را با ریا قبول شود و مستند این تهمت بیجا خیال خام اذن در تباکی است که در جمله از اخبار ماثوره
رسیده چنانچه در مقدمه گذشت که هر که بگرید یا بگریاند یا تباکی کند یعنی خود را بهیئت گریه کنندگان این مصیبت و نگاه
در آورد چنان بنماید بدیگران که من هم مصیبت زده مشغول گریستنم و بناظرین ایهام شود فلان هم ابکا دارد
احمق سلسله ادراک مفتری بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله ندانسته که اگر اخبار صحیحه صریحه
مستفیضه وارد شود در جواز ریا در طاعت و عبادتی چون مخالف است با صریح کتاب
سنت و عقل قطعی و اجماع کافه علماء بالبیت تاویل کرد در انها چه رسد باین کلمه مجمله که
که ابدا دلالت بر مقصود و در بطلی بان غرض فاسد ندارد و چه مراد از ان مطلبی است مهم و محل
حاجت غالب مکلفین و داخل است در قانون شریعه الهیه که از آثار اهلبیت علیهم السلام
مستفاد میشود که بجهت تکمیل صفات نفسانیه مقرر فرمودند توضیح آن آنکه صفات حمیده نفسانیه
مثل رضا و توکل و زهد و حلم و امثال ان که قوام انسانیت آدمی متوقف و معلق بر وجود آنها
است پس از تحصیل و ثبات و استقرار هر یک از آنها در قلب البته سبب شود برای صدور افعال و
بروز آثاری که بآنها اهل دانش و بصیرت پی می برند بوجود ان خصلت در صاحبان افعال
مثلا حقیقت زهد اعراض صادقانه قلب است از دنیا و علاقه نداشتن بآن و نه انس بستن با چیز
که قابل باشد دلرا بآن بست و از او دوست داشت و مسرور شد با داشتن و غمگین شد از

رغبتش و هرکس دارای این مقام شد البته رغبت و حرص در پیدا کردن و بدست آوردن و جمع
کردن آن ندارد و از آمدن آن اظهار مسرت و خورسندی نکند و از رفتنش مضطرب و پشیمان
و اندوهگین نگردد و امتثال فرمان الهی در دادن مال چه واجب چون زکوة و خمس و امثال آن
یا مستحب چون سایر صدقات و مستحبات بر او سهل و آسان و با انبساط در مقام فرمان برداری
برآید چه زر و سیم با سنگ و خاک در نزد او یکسان است و با این و امثال این از آثار و علامات
می توان دریافت که او صاحب زهد حقیقی است اما باید ملتفت شد که زهد صادق قلبی لازم
دارد بروز این آثار را از او ولی این آثار و علامات بسا ظاهر شود از شخص و حال آنکه زهد قلبی ندارد
و در دل از دنیا اعراض نکرده بلکه نهایت دل بستگی را با آن دارد و این زمره بر دو قسمند
اول آنکه غرض او از کردن آن افعال مجرد خودنمائی و ریا و جا گرفتن در قلوب بندگان
خداوند باشد بوسیله آنکه من دارای این مقام و محبوب خداوندم و این زهد صوری ریائی را وسیله
جلب حطام دنیا قرار داده و این همان شرک خفی است که بالبته از آن حذر کرد و احتراز نمود
و قابل اذن و رخصت نیست **دوم** آنکه اگرچه دارائی آن مقام و آن خصلت نیک نیست
ولکن در صدد تحصیل و مشتاق پیدا کردن آن است از راه علم و عمل که علمای علم اخلاق
آنرا مقرر داشته و بیان نموده اند بلکه متنفر است از محبت و دل بستگی که بدنیا دارد و از میل و
علاقه که بآن دارد و برآید و یکی از راههای تحصیل آن حسب دستور العمل ائمه طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین بجا آوردن آن علامات و آثار است و مواظبت بر کردن بامید پیدا شدن
آن خصلت و رسیدن بمقصود و دارا شدن آن مقام هر چند کردن آن کارها بر او سخت و دشوار باشد
چه اگر این صفت پسندیده در قلب ثابت شد کردن آن افعال بر صاحبش سهل و آسان باشد
وگرنه بجا آوردن آنها بر او سخت و آن کارها از او بزحمت صادر شود و اما بعد از اشتغال بآنها بقصد

اندک اندک ان افعال آن صفت حمیده را جذب کند و در قلب در آید و ثابت و راسخ
شود و آن آثار از او بسهولت سر زند پس معلوم شد که آن افعال که آثار و علائم آن خصلتند گاهی
بجهت وجود آن صفت در قلب از او صادر و آن خصلت نیکو او را باین کارها وا دارد و
گاهی راهی باشد برای آوردن آن خصلت در قلب خالی از آن پس در هر دو حال این افعال
ممدوح و مستحسن و محسوب از عبادات و قربات خواهد بود و از عالم ریا و سمعه فرسنگها دور است و
این مطلب شریف علاوه بر آنکه وجدانی است و از اهلش دیده و شنیده شده و بتجربه و معاینه
رسیده در اخبار اهلبیت علیهم السلام بآن اشاره شده چنانچه آمدی در غرر و درر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرموده ان لم تکن حلیما فتحلّم فانه قلّ
من تشبّه بقوم الا اوشک ان یصیر منهم اگر حلیم نیستی پس بتکلف حلم را بخود بگیر یعنی
با آثار آن عمل کن زیرا که کم است کسی خود را شبیه قومی کند مگر آنکه نزدیک شود که بگردد از آن
قوم و از ایشان محسوب شود و نیز در اخبار انجاب روایت کرده که فرموده من لم یتحلّم لم یحلم
کسیکه حلم را بخود نبندد و چنانچه گفتیم حلیم نخواهد شد و بهمین مضمون در تباکی نیز وارد شده که امر بتباکی فرموده
بجهت تحصیل بکاء چون اینقدر معلوم شد پس میگوئیم گریستن بر حضرت ابی عبد الله الحسین
علیه السلام اگرچه از افعال جوارح و اعضاء و کار چشم است ولکن سبب آن محبت قلبیه است
که از تصور ورود آن مصائب عظیمه بر آن محبوب خداوند تبارک و تعالی قلب محترق شود بسوزش
در آید و سبب شود برای بیرون آمدن اشک از دیدگان و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
ان لقتل الحسین علیه السلام حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا بدرستیکه برای
شهادت حضرت ابی عبد الله علیه السلام حرارتی در دلهای مؤمنین است که هرگز سرد نشود
و نیز فرموده که برای حسین علیه السلام محبتی است پوشیده در قلوب مؤمنین و این محبت با اطلاع بر مصائب

مؤلف این حدیث را مصنف علام دام ظله در باب استحباب البکاء و [illegible] الحسین [illegible] از کتاب الملهوف [illegible] مستدرک [illegible] نقل از کتاب الاقبال [illegible] جناب صادق علیه السلام فرموده [illegible] علیه و آله [illegible] حسین بن علی علیهما السلام [illegible] ان القتل [illegible] ۱۲ محرم [illegible]

سبب شود برای این حرارت که سبب است برائی گریستن و بسیار شود که مومن دوست
دارد این حالت را ولکن بجهت نقصان دراصل محبت یا پوشاندن پرده شهوات آنرا
یا مانع شدنش از تصوران مصائب براستی یا غیران از موانع احتراق قلب وسوختن دل
که بی آن نتوان گریستن از فیض این خیر عظیم محروم مانده یا آنکه او را از این حالت خوش
نیاید و دوست ندارد که مثل دیگران باشد و نسبت پس باو دستور العمل دادند که با این
قلب خراب که مائلست بابادی آن خود را بهیئت گریه کنندگان درآرد و آنچه توان گرد نفش
از آثار و علامات سوختگی قلب که از اثر محبت است بعد از شنیدن آن مصائب بجای آرد
که با این عمل بقصد رسیدن بمقصود ماجور و مثاب خواهد بود و علاوه بر آن راهی خواهد بود
برائی آبادی قلب و روشن شدن آن بنور محبت و ولایت و مؤید این مقال است
که همین دستور العمل را در گریه کردن از خوف خداوند عزوجل نیز داده اند چنانچه
در امالی شیخ طوسی و مکارم الاخلاق طبرسی در مواعظ رسول خدا صلی الله علیه و آله مذکور
است که فرمود ای ابوذر هر که را علمی دهند که او را آن علم بگریه نیاورد سزاوار است
که آن علمی باشد که بآن منتفع نشود زیرا که خدائی عزوجل وصف نموده علما را پس فرمود
ان الذین اوتوا العلم من قبله تا آخر آیات یا اباذر من استطاع
ان یبکی فلیبک و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن ولیتباک
ان القلب القاسی بعید من الله ولکن لا یشعرون
ای ابوذر کسیکه تواند بگرید از خوف خداوند پس گریه کند و هر که نتواند پس حزن و اندوه
را شعار دل خود کند و خود را وادار بهیئت گریه کنندگان نماید بدرستیکه دل سخت بافتاده
دور است از خداوند ولکن سنگدلان نمیدانند و مخفی نماند که از برائی کلمه شریفه تباکی

نظیر ہم وزن او تعاون معنی لطیف دیگر ہست که شاید مراد آن باشد و آن انستکه مومنین یکدیگر را
بکردار و گفتار و رفتار بگریانند مانند برادران و خواهران که پدر یا مادر عزیز مهربانی از ایشان رفته
پس یکدیگر را بهم بگریانند و از عزیز رفته خود یاد کنند و از محاسن و خصال پسندیده و احسان و کردار
نیک و شدت مصائب و بلای او هر یک هر چه بخاطرش آید برای یکدیگر بگویند و بگریند و ناله کنند
و لطمه زنند و حاصل آنکه همه مصیبت زده و مصیبت خوان و گریه کننده و دیگر را بگریه آورنده باشند
و موید این احتمال است آنچه در آداب روز عاشورا در خبر شریف زیارت عاشورا معروفه
مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود پس ندبه و نوحه و گریه کند بر حسین علیه السلام
و امر کند هر که را که در خانه او ست و از او تقیه نکند بگریه کردن بر آنحضرت و در خانه خود
مصیبتی بر پا دارد باظهار جزع بر آن حضرت و ملاقات کنند بعضی از ایشان بعضی را
در خانهای خود بگریه کردن و تعزیه گویند بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت آنحضرت یعنی
همه بگویند و بکنند این کارها و این شرح است از تباکی بمعنی مذکور بهر حال در تباکی مذکور
محبوب که محسوب از طاعات و عبادت است شائبه از ریا که از اقسام شرک خفی است
نیست سبحان الله تحمل آنحضرت تمام این مصائب را بجهت احکام اساس توحید ذات مقدس
باری تعالی و اعلاء کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از تطرق بدعتهای ملحدین
بود چگونه ذی شعوری احتمال میدهد که آن حضرت سبب شود برای جواز اعظم معاصی
و اکبر موبقات که شرک باشد و گویا سبب این توهم فاسد و خیال شیطانی تامل نکردن در
ریا و قبح او ست یا پوشاندن کثرت حرص و رغبت بزر و سیم قبایح اثر اوالله العاصم
دوم آنکه آنچه گفته شد در شرح حال روضه خوانی است که سالم باشد از تمام مفاسد سخن گفتن
و آواز بلند کردن و منحصر بودن خرابی او در جهت نداشتن شرط اخلاص و اقدام در این عبادت

بداعی تحصیل مال یا جاه پس اگر العیاذ بالله علاوه بر این خرابی مبتلا شود بدعت گفتن و افترا بستن
بر خداوند عزوجل و رسول خدا و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و علمای اعلام و خوانندگی کردن
و اطفال امارد را با الحان فسوق پیش از خود بخوانندگی واداشتن و بی اذن بلکه با نهی صریح
بخانه غیر درآمدن و بر منبر بالا رفتن و آزردن حاضرین در گریه نکردن بکلمات بلیغه که مفاد پاره
از آن حرامزادگی آنها است و ترویج باطل در وقت دعا و قبل از آن و مدح کسانیکه مستحق مدح
نیستند و اهانت به بزرگان دین و افشای اسرار آل محمد علیهم السلام و برانگیختن فتنه و اعانت
ظالمین و مغرور کردن مجرمین و متجری نمودن فاسقین و کوچک نمودن معاصی را در نظر
و خلط کردن حدیثی بحدیث دیگر و تفسیر آیات شریفه بآراء کاسده و نقل اخبار بمعانی باطله
فاسده و فتوی دادن بدون داشتن اهلیت آن چه بحق یا بخلاف آن و تنقیص انبیای عظام
و اوصیای کرام علیهم السلام بجهت بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه علیهم السلام و انداختن
بعضی از فقرات خبر بجهت منافی بودن آن با غرض فاسد او و گفتن سخنان متناقضه و دعا
کردن بدعای حرام در خاتمه مجلس و داخل نمودن قصه در قصه و متوسل شدن برای زینت دادن کلام
و رونق گرفتن مجلس باستحسان کفره و حکایات مضحکه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منکره و ذکر شبهات
در مسائل اصول دین بی بیان رفع آن یا بدون داشتن قوه آن و خراب کردن پایه اصول دین
ضعفای مسلمین و ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت اهلبیت نبوت علیهم السلام است و طول
دادن سخن بجهت اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین را از اوقات فضیلت نماز
و امثال این مفاسد که احصای آن در قوه امثال حقیر نیست پس اصل سرمایه کاسبی از چند
جهت حرام و کسب بآن مانند کسب بگوشت خوک و میته و مسکر و غنا است و چون با قصد
حرام جمع شود خراب اندر خراب و آنچه گیرد حرام اندر حرام و مشغول الذمه صاحب پول

بلکه اگر فی الجمله وجاهت و ریاست در این فن دارد بنحوی که سایر روضه خوانان با او اقتدا کنند
و از او یاد گیرند و طریقه او سیره نمایند تمام مفاسد خرابیهای آنها و خرابی کسانیکه از آنها یاد
گیرند شریک و سهیم خواهد بود تا یوم نشور و در نامه عملش خواهند نوشت آنچه آنها کنند که از او آموختند
بی آنکه از ایشان چیزی بکاهد بمقتضای اخبار عدیده که فرمودند من سن سنة
سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء
هر که مقرر کند طریقه بدی را برای اوست گناه آن طریقه و گناه هر که عمل کند بآن بدون آنکه از گناهان
ایشان چیزی کم شود پس روضه خوان جاهل مسکین اگر اندک تامل در حال خود و مفاد آثار
اهلبیت علیهم السلام کند باید بمجالس عدیده روضه خوانی برای انواع مصائبی که با اختیار او
منشور برای خود تحصیل نموده ترتیب دهد و برای خود بخواند و بگرید و آه کشد و افسوس خورد که چه
نعمتهای جمیله را از دست داده با آنکه دیگری را بآنها رسانده و خود محروم مانده و در چه دیوانهای
زشت نام خود را درج نموده با آنکه بجزئی همت و تخلیص نیت و تطهیر سریرتی می توانست اسم خود را
در دفتر ناصرین و مادحین و ناشرین آثار اهلبیت علیهم السلام و امثال آنها از اصحاب کتاب علیین
درآورد ان هذا الا خسران مبین تتمیم آنکه مقصود از این فصل بیان تکلیف شخص روضه خوان
است و کیفیت اشتغال او در این فن و صنعتی که پیش گرفته که روح آن اخلاص است
در این عمل و بجا آوردن آن بقصد و داعی فرمان برداری امر خدا تعالی و خوشنودی رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم و یاری کردن صدیقه کبری علیها السلام که خود معتقد
و در مقام ترغیب بدیگران میگوید که آن ارواح مقدسه در این ماتمکده حاضر و ناظر
بگریه کنندگان مشغول تعزیه داری هستند نه آنکه بخواند و بگریاند و داعی سمعه و ریا و جلب مال دنیا و امداد دیگران
که از او بهره مند شوند و لقب و صفات حد و احصا ئند پس تکلیف ایشان چه صاحب مجلس

وچه غیر آن از حاضرین اعانت و رعایت و توقیر و اکرام و احسان و انعام است یا بمال
وزبان و سائر جوارح بقدر آنچه از قوتش برآید و از عهده تواند درآید و آنچه با او کنند هرگز وفا
بحقی که در این عمل بر ایشان پیدا کرده نخواهد کرد چه آنچه با و دهند و با او کنند از متاع
دنیا و رسوم بی پایان او است که تمام آن بیک تار موی جامه نرسد که هزارها از آن
بتوسط آن روضه خوان بآنها رسیده مقابله نخواهد کرد پس هر چه دهند کم داده اند
و هر چه کنند کم کرده اند و این مطلب بحسب ملاحظه مقدمات گذشته بدیهی و مطابق است با سیره
ائمه طاهرین علیهم السلام با این طائفه و امثال ایشان از معلمین قرآن مجید و مداحین
شیخ جلیل ابن شهرآشوب ره در مناقب خود روایت کرده آنچه ملخصش اینست که منصور فرستاد
خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که بنشیند در روز نوروز که خلق آنجناب را تهنیت
گویند ظاهرا غرضش نیابت از خود آن جبار بوده و آنچه بیاورند از تحف و هدایا تمام را
ضبط کند پس حضرت انکار فرمود و بعد اصرار قسم دادن او قبول کرد پس حضرت نشست
و ملوک و امراء و عساکر شرفیاب میشدند و تهنیت میگفتند و تحف و هدایا بحضور مبارکش
می آوردند و خادمی از منصور در بالای سر آنحضرت ایستاده بود و آن اموال را ثبت میکرد
و در آخر همه مردم مرد پیری داخل شد و عرض کرد ای پسر دختر پیغمبر خدا من مردی هستم فقیر مالی ندارم که آنرا
خدمت جنابت تحفه کنم و لکن پیشکش میکنم خدمت جنابت سه بیت شعر که آنرا جدم گفته در باره جدت
حسین بن علی علیهما السلام

عَجِبتُ لِمَصقُولٍ عَلاکَ فِرِندُهُ
یَومَ الهِیاجِ وَقَد عَلاکَ غُبارُ

وَلِاَسهُمٍ نَفَذَتکَ دُونَ حَرائِرٍ
یَدعُونَ جَدَّکَ وَالدُّمُوعُ غِزارُ

آلا تصفحت السهام و حاقها عن جسمك الاجلال و الاكبار

حضرت فرمود قبول کردم هدیه تو را بنشین خدای برکت دهد در تو پس سر مبارک بلند
کرد بسمت خادم و فرمود برو نزد امیر المؤمنین و مقدار اینمال را باو بگو و چه باقیست که
در اینمال پس خادم رفت و برگشت و گفت میگوید همه اینمال هبه است از من برای او هر چه
بخواهد بکند در آن پس حضرت بآن مرد پیر فرمود تمام این مال را قبض کن که آنرا بتو بخشیدم و
نیز در بحار روایت کرده که ابا عبد الرحمن السلمی یکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام را
سوره حمد تعلیم نمود پس چون آن سوره را بر پدر بزرگوارش خواند آنجناب بآن معلم هزار اشرفی
و هزار جامه عطا فرمود و دهانش را پر نمود از مروارید پس بعضی جسارت کردند و این عطا را برای
آن کار بزرگ شمردند پس حضرت فرمود کجا وفا میکند این عطای من بعطای او یعنی تعلیم قرآن
که هر چه داده شود بازاء آن کم است و ابو علی پسر شیخ طوسی رحمة الله علیهما در امالی خود روایت
کرده از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که گفت من در نزد آقایم حضرت صادق علیه السلام
نشسته بودم که داخل شد بر آنجناب اشجع سلمی که مدح کند آنجناب را پس یافت که رنجور است
پس نشست و ساکت شد پس آقایم حضرت صادق علیه السلام باو فرمود از رنجوریم بگذر و
ذکر کن آنچه را که برای آن آمدی پس گفت البسك الله منه عافية تا آخر چند بیت
پس حضرت فرمود ای غلام چه با تو است گفت چهار صد درهم فرمود آنرا بده باشجع
پس آنرا گرفت و شکر گذاری کرد و بیرون رفت پس فرمود او را برگردانید چون برگشت
عرض کرد ای سید من سوال کردم عطا کردی و بی نیازم کردی برای چه مرا برگرداندند فرمود
حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنجناب فرمود بهترین
عطاها آنست که باقی گذارد نعمت را یعنی برای گیرنده دوامی داشته باشد و آنچه بتو دادم

لعنت باد و امی نیست این انگشتر من است اگر ده هزار درهم بتو دادند بده وگرنه برگردان نزد
من در فلان وقت که آن ده هزار درهم را بتو خواهم داد و قطب راوندی در خرایج روایت
کرده که چون فرزدق شاعر آن قصیده معروفه را در حضور هشام خواند در مدح حضرت سجاد
علیه السلام آنجناب برای او مقداری از اشرفی فرستاد فرزدق آن را برگرداند و عرض
کرد که من آن را نگفتم مگر از روی دیانت خود پس حضرت دوباره آن را فرستاد نزد او
و فرمود خداوند شکر کرد ترا در آن کار یعنی باجر آنحضرت هم رسیدی و چون هشام او را حبس
کرد و حضرت او را نجات داد نام او را از دیوان عطاهای دولتی محو کردند پس آنجناب شکایت
کرد فرمود چه قدر بود مقدار آنرا عرض کرد پس مال چهل سال را باو دادند داد و در سال چهلم مرد
و شیخ کشی این قصه را روایت کرده و در آنجا چنین است که آنحضرت دوازده هزار درهم برای
او فرستاده و فرمود ای ابو فراس ما را معذور بدار اگر در نزد ما بیش از این بود هر آینه بتو عطا
میکردیم پس آنرا برگرداند و عرض کرد یا ابن رسول الله من نگفتم آنچه را گفتم مگر بجهت غضبی که برای خداوند
و رسولش کردم و چنین نبودم که از او چیزی کم کنم پس حضرت آنرا برگرداند باو و فرمود بحق من
بر تو که آنرا قبول کن پس بتحقیق که خدای تعالی مقام ترا دیده و نیت ترا دانسته پس آنرا قبول
کرد و شیخ مفید طیب الله رمسه در کتاب اختصاص روایت کرده که کمیت داخل شد بر حضرت
امام محمد باقر علیه السلام و عرض کرد آیا اذن میدهید مرا که قصیده برای جناب شما بخوانم اذن
دادند پس قصیده خواند پس حضرت فرمود ای غلام از این خانه کیسه زری بیرون آر و بکمیت
ده غلام آنرا بیرون آورد و باو داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم اذن میدهید که قصیده
دیگر برای جناب تو بخوانم فرمود بخوان پس قصیده دیگر خواند پس فرمود ای غلام از این خانه
کیسه زری در آر و باو ده پس آنرا از آنجا در آورد و باو داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم

محضرم میفرمایید که قصیده سیمی برای جنابتم بخوانم فرمود باد بخوان پس آنرا برای جنابش خواند حضرت
فرمود الی غلام از این خانه بدره زری بیرون بیاور باده پس آنرا در آورد و باو داد پس کمیت
عرض کرد قسم بخدا که من شما را مدح نکردم برای مال دنیا که آنرا از شما بطلبم قصد نکردم با آن
کار مگر نیکی برسول خدا صلی الله علیه و آله را و آنچه واجب کرده خداوند عزوجل بر من از حقی که برای
شما ست پس حضرت در حق او دعا کردند و بغلام فرمود این مال را برگردان بجایش پس آنرا
بآن خانه برد و علم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه در غرر و درر روایت کرده که دعبل بن
علی و ابراهیم بن العباس که بایکدیگر صدیق بودند خدمت حضرت امام رضا علیه السلام
رسیدند بعد از آنکه ولیعهد شد پس دعبل خواند مدارس آیات خلت من تلاوة
و منزل وحی مقفر العرصات و ابراهیم بن عباس خواند قصیده که اول آن این بیت است

ازالت عزاء القلب بعد التجلد   مصارع اولاد النبی محمد

صلی الله علیه و آله پس حضرت باین دو نفر بست هزار درهم بخشید از آن دراهم که اسم مبارکش
بر آنها بود و مامون آن را سکه زده بود و دعبل نصف خود را آورد بقم پس اهل قم آنها را از او
خریدند هر درهمی بده درهم پس حصه خود را فروخت بصد هزار درهم و اما ابراهیم آنها را نگاه
داشت تا مرد و در عیون روایت کرده که قدری از آن را بهر یک داد و کفن و تجهیزش از آنها بود
و اخبار در مقدار عطای آنحضرت بدعبل بعد از خواندن قصیده مدارس آیات مختلف است
و در بعضی از آنها مذکور است که بغیر دراهم انگشتر عقیقی و پیراهن خز سبزی باو بخشیدند و فرمودند
آنرا حفظ کن که من هزار شب هر شبی هزار رکعت نماز در آن کردم و هزار ختم قرآن در آن نمودم
و در بعضی از اخبار بدل پیراهن جبه دارد و قصه دارد با اهل قم در باب آن جبه که آخر بهزار اشرفی
از او گرفتند و قدری از آن را باو دادند که از آن معجزه ظاهر شده و آخر در میان کفنش گذاشت

وبرای تنبیه مومنین اینقدر از اخبار کافی است و نیز میگوئیم بدل اموال بطائفه روضه خوانان از افضل اقسام انفاقاتی است که بجهة حضرت سید الشهدا علیه السلام ممدوح و مرغوب است کردن آن و برای آن ثواب عظیم وعده فرموده شیخ طریحی رحمه الله در کتاب مجمع البحرین روایت کرده که جناب موسی علیه السلام در مناجات خود عرض کرد خداوندا برای چه تفضیل دادی امت محمد صلی الله علیه و آله را بر سائر امتان پس خدای تعالی فرمود ایشان را تفضیل دادم بجهت ده خصلت موسی علیه السلام عرض کرد آن ده خصلت کدام است که ایشان عمل میکنند تا آن تا امر کنم بنی اسرائیل را که بجای آرند آنها را پس خداوند تبارک و تعالی فرمود نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا موسی علیه السلام عرض کرد ای پروردگار من عاشورا چیست فرمود گریه کردن و تباکی نمودن بر سبط محمد صلی الله علیه و آله و مرثیه خوانی و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله ای موسی هیچ بنده از بندگان من نیست دران زمان که بگرید یا تباکی کند یا تعزیه داری نماید بر فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله مگر آنکه بهشت برای او خواهد بود که در آن همیشه باشد وما من عبد انفق فی محبة ابن بنت نبیه طعاما وغیر ذلک درهما الا وبارکت له فی دار الدنیا الدرهم بسبعین درهما وکان معافی فی الجنة وغفرت له ذنوبه و هیچ بنده نباشد که صرف کند در دوستی پسر دختر پیغمبر خود بجهت طعام یا غیر آن یک درهمی مگر آنکه برکت دهم برای او در دار دنیا بهر درهمی هفتاد درهم و با عافیت در بهشت خواهد بود و گناهانش را بیامرزم و چون بنا بر اختصار است در این شرط همین قدر اکتفا نمودیم

فصل دوم در بیان شرط دوم منبر روضه خوانان که صدق است و توضیح آن تمام میشود در ضمن چند مقام **اول** در ستایش صدق و بزرگی مرتبه آن **دوم** در مذمت دروغ گفتن و منافع آن در دنیا و آخرت **سیم** در ذکر بزرگی معصیت دروغ گفتن و افترا بستن بر خداوند تبارک و تعالی

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام چهارم در اشاره باقسام صدق و مقام
آن پنجم در بیان مراد از صدق و راست گوئی در این مقام مقام اول در مدح صدق بدانکه
صفت صدق و پیشه راست گوئی از افضل کمالات انسانی است که تمام عقلای هر ملت متفق اند
بر حسن آن و زشتی ترک آن و حاجتی نیست بذکر فضائل و مدائح آن از کتاب و سنت لکن از ذکر
شمه ای از آن چاره نیست چه علاوه بر تبرک و میمنت و نورانی شدن دلهای خوانندگان بنور آیات
شریفه قرآن و کلمات بلیغه آن بزرگواران در آن فوائد بسیار است که قلوب را مایل بتمسک
بعروة الوثقای صدق و اعتصام بحبل متین راستگوئی خدای تعالی در مقام ستایش ذات مقدس
خود میفرماید و من اصدق من الله حدیثا کیست که از خدای تعالی راست گوتر باشد
بسخن گفتن و وعده دادن و در جای دیگر فرموده و من اصدق من الله قیلا و فرموده
در مقام ستایش گروه از بندگان خود الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین
والمستغفرین بالاسحار و نیز فرموده هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم لهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه
ذلك الفوز العظیم این روزی است که سود دهد راست گویان را راستی ایشان که
ایشان راست بوستانها که میرود از زیر درختان آن جویها و حال آنکه جاویدانند در آن همیشه
خدای تعالی از ایشان خوشنود و ایشان از خدای عز و جل خوشنود این است فیروزی بزرگ و
فرمود کونوا مع الصادقین امر فرموده مؤمنین را که با راست گویان باشید و در سوره احزاب
چند طائفه از بندگان خود را نام برده از مردان و زنان که از آنها است راست گویان از مردان
و زنان و در آخر فرموده اعد الله لهم مغفرة و اجرا عظیما خدای برای ایشان مهیا نموده
آمرزش از گناهان و مزد بزرگ را و نیز فرموده والذی جاء بالصدق و صدق به

مدح صدق

اولئك هم المتقون لهم ما یشاؤن عند ربهم ذلك جزاء المحسنین لیکفر الله
عنهم اسوء الذی عملوا ویجزیهم اجرهم باحسن الذی کانوا یعملون
و از این قبیل آیات بسیار است شیخ کلینی قدس سره در کافی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود هر کسی که زبانش راست گو است عملش پاکیزه و مقبول است و نیز در آنجا مروی است
از آنجناب که فرمود بوده باشید دعوت کنندگان مردم بسوی خیر بغیر زبانهای خود تا که ببینند
سعی و کوشش در امر دین و راست گوئی و کناره کردن از گناهان را چه مردم هرگاه این
صفات را ببینند راغب بخیر شوند و روی بخدا آرند هر چند با ایشان امری و نهیی نکنند و اگر نه ببینند
هر چه بگویید نصیحت کنید باصدی سود نه بخشد و نیز از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده که گفت
در اول باری که بخدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم بمن فرمود یاد گیر راست گفتن
را پیش از حدیث یعنی پیش از روایت کردن و جمع کردن و نقل کردن آن و نیز از ربیع
روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام با او فرمود ای ربیع بدرستیکه مرد راست
میگوید تا آنگاه که خداوند می نویسد او را صدیق یعنی در دیوان صدیقین درج میشود و نیز
کلینی و صدوق و برقی رحمهم الله باسانید متعدده روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود وصیت میکنم ترا یا علی در جان خویشتن بچند خصلت خداوندا او را اعانت
کن اول راست گفتن بیرون نیاید از دهانت هرگز یک دروغ و نیز روایت کرده از
جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند نفرستاد هیچ پیغمبری را مگر با صدق یعنی
باداشتن صفت راستگوئی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار و نیز از آنجناب روایت کرده
که فرمود مغرور نشوید بنماز ایشان و روزه ایشان زیرا که مرد بسیار شود که حریص شود بنماز و
روزه تا بحدیکه اگر آنرا ترک کند مستوحش شود یعنی زیاد کردن نماز و گرفتن روزه علامات

خوبی آدمی نیست بجهت آنکه عادت کرده باشد ولکن آزمایش و امتحان کنید ایشان را به راست
گفتن در حدیث و پس دادن امانت و نیز از ابی کهمس روایت کرده که عرض کردم خدمت
حضرت ابی عبدالله یعنی حضرت صادق علیه السلام که عبدالله بن ابی یعفور بجناب تو سلام میرساند فرمود
بر تو و بر او باد سلام وقتیکه رفتی نزد عبدالله او را سلام برسان و بگو باو نظر کن بآنچه که بسبب
آن رسید علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی صاحب مرتبت و مقام شد در نزد
آن حضرت بسبب آن خصلت پس آنرا محکم بگیر پس بدرستیکه علی علیه السلام جز این نیست
که رسید بآن رتبه و مقامی که رسید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب راست گفتن در سخن
و رد امانت و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود نظر مکنید بطول رکوع و سجود مرد زیرا که آن
چیزی است که بآن عادت کرده اگر آنرا ترک کند از آن وحشت نماید ولکن نظر نمائید به راستی
گفتارش و وا پس دادن امانتش و نیز از عبدالرحمن بن سیابه روایت کرده که حضرت صادق
علیه السلام باو فرمود آیا ترا وصیت نکنم گفت عرض کردم آری فدایت شوم فرمود بر تو باد براستی
گفتن در سخن و رسانیدن امانت بسوی صاحبش تا شریک شوی مردمان را در مالهای ایشان
چنین و جمع کرد میان انگشتان دست مبارک خود برای تصویر الفت و اتصال راوی گفت
پس حفظ کردم آن سفارش را از آنجناب یعنی عمل کردم بآن پس زکوة دادم سیصد هزار درهم
بجهت عمل بآن مالم بآن اندازه رسید که زکوة آن اینمقدار شد و در امالی صدوق علیه الرحمه
و کتاب جعفریات مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود نزدیکترین شما نزد من
روز قیامت و آنکه واجب تر است شفاعتش بر من از شما راستگوترین شما است
در حدیث و نیز در دوم مروی است از آنحضرت که فرمود از مکارم اخلاق است راستگوئی
در حدیث و در کتاب اخلاق ابوالقاسم کوفی مرویست که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله

پرسیدکه بچه علامت شناخته میشود مومن فرمود بوقارش و نرمی و آرامیش و براستی گوئیش
و در حدیث دیگر از امالی صدوق مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود محبوب ترین
مردم نزد خداوند تبارک و تعالی کسیست که راست گو است و سخنش نگاه دارنده نمازش که خدا
خداوند براو واجب نموده و پس دادن امانت و نیز در انجا و در کتاب اصول مروی است
از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام که فرمود نظر ننمائید بسوی بسیاری نماز ایشان و روزه
ایشان و بسیاری حج و نیکی ایشان و صدای آهسته ایشان در شب یعنی در وقت مناجات
و لکن نظر کنید بسوی راستی در سخن گفتن و پس دادن امانت و در تهذیب شیخ طوسی علیه الرحمه
مروی است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود پدرم میفرمود چهار چیز است در هر کس
که باشد ایمانش کامل است هر چند ما بین فرق تا قدمش گناه باشد از ایمانش چیزی نکاهد
راستی و ادای امانت و حیا و خلق نیکو و بسیط شیخ طبرسی رحمهما الله در مشکوة الانوار روایت
کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه از حقیقت ایمان است که برگزینید راست
گفتن را در جائیکه ضرر دارد بر دروغ گفتن در انجا که منفعت دارد و گفتارش تجاوز نکند از
کردارش یعنی آنچه را که میگوید بکند و نگوید آنچه را که نمیکند و ظاهر آن است که مراد از ضرر
از دست رفتن منفعت باشد نه خسارت و زیان در مال یا بدن یا ناموس و عرض خود
یا برادران ایمانی او که در انجا سخن گفتن توریه جایز بلکه در بعض اقسام آن واجب است و در
نهج البلاغه این مضمون را از آنحضرت چنین نقل کرده علامة الایمان ان تؤثر
الصدق حیث یضرک علی الکذب حیث ینفعک و نیز امیر المومنین علیه السلام
روایت کرده که فرموده راست گفتن هدایت میکند بسوی نیکوکاری و نیکوکاری دعوت میکند
بسوی بهشت و پیوسته یکی از شماها راست میگوید تا آنکه باقی نمیماند در دلش جای سوزنی از دروغ

تا آنکه منسوب میشود در نزد خداوند تبارک و تعالی براستگو یعنی درج میشود در رشتهٔ صدیقین
و نیز از آنجناب روایت کرده که در ضمن خطبهٔ طولانی فرمود ای مردم آگاه باشید راستگوئید که خداو
با راستگویان است و کناره کنید از دروغگوئی که آن دور است از ایمان آگاه باشید که
راستگو در محل نجات و کرامت است و آگاه باشید که دروغگو در کنارهٔ تباهی و هلاکت است
و نیز از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است که در هر که باشد
اسلامش کامل است و گناهانش پاک شده و ملاقات خواهد کرد خداوند تبارک و تعالی را در حالتیکه
از او خوشنود باشد وفائیش بآنچه کرده و قرار داده بر خود برای مردم و راستگوئی بزبانش
با مردم و حیاء و عفتش از هر زشتی در نزد خداوند و زشتی در نزد مردم و نیکوئی خلقش با اهل خانه اش
و در مصباح الشریعة مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود راستگوئی شمشیر خداوند
عزوجل است در زمینش و آسمانش که بهر جای فرود آید آن را دو نیمه کند و حضرت صادق علیه السلام
فرمود صدق نوری است درخشان در عالم خودش مانند خورشید که بآن روشن میشود هر چیز
بمعنی حقیقت خودش بدون آنکه از آن چیزی کاهیده شود و دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده
که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد یا رسول الله عمل اهل جنت چیست
یعنی عملیکه صاحبش را از اهل بهشت کند فرمود راست گفتن هرگاه بنده راستگو باشد
نیکوکار میشود و چون نیکوکار شد ایمان آورد یعنی ایمانش تمام و کامل شود و چون ایمان آورد
در بهشت داخل شود و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود زینت سخن راستگوئی است
و قطب راوندی در لب اللباب روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود قصد کنید و اختیار
نمائید راستگوئی را پس اگر گمان کردید که در او هلاکت است پس بدرستیکه در او است نجات و نیز
از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود مرا وصیت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله

زمانیکه فاطمه علیها السلام را بمن تزویج نمود و فرمود بر تو باد براست گفتن زیرا که آن مبارک است
و دروغ گوئی شوم است و نیز روایت کرده که آیه شریفه یا ایها الذین امنوا اذا
ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقه در حق امیر المومنین علیه السلام
نازل شده و غیر از انجناب کسی بآن آیه عمل نکرد چون آیه نازل شد یکدینار داشت آنرا بده درهم
فروخت و بده مسکین داد و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله ده مسئله پرسید اول گفت
یا رسول الله چگونه دعا کنم خدا را فرمود براستی و وفا دوم گفت چه مسئلت کنم از خداوند
فرمود عافیت سیم گفت چکنم برائی نجات خود فرمود حلال بخور و راست بگو و در تفسیر شیخ
ابو الفتوح مروی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود علیکم بالصدق فانه
یهدی الی البر والبر یهدی الی الجنة بر شما باد که راست بگوئید که صدق
راه نماید به نیکوئی کردن و نیکو کاری راه نماید به بهشت و در دعای شب جمعه و غیره رسیده
اللهم ارزقنا صدق الحدیث واداء الامانة والمحافظة علی الصلوات
مقام دوم در مذمت دروغ گفتن و مفاسد آن در دنیا و آخرت خدای تعالی فرموده
انما یفتری الکذب الذین لا یومنون جز این نیست که ایمان نیاورند کسی دروغ
نه بندد و اگر بنود برائے وضوح قبح آن مگر همین آیه که بمیه مراتب وافی بود برائی مقصود و نیز
فرموده ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب و نیز فرموده لعنة الله
علی الکاذبین و بر این مضمون آیات بسیار است و در کافی مروی است از امام محمد باقر
علیه السلام که فرمود اول کسیکه تکذیب میکند دروغگو را خداوند عزوجل است پس از آن دو فرشته
که با او بیند بعد از آن خودش که اشتباه ندارد و میداند دروغ گفته و نیز در انجا و در کتاب
عقاب الاعمال مروی است از آن بزرگوار که فرمود خدائی عزوجل برائی بدیها قفلها مقرر

مذمت کذب

کرده و کلید آن فعلها را شراب قرار داده و دروغ بدتر است از شراب الف گوید برای زیادتی بدی
فرشتی دروغ از شراب وجوهی گفته شده که بعضی از آنها از مطاوی اخبار ظاهر میشود اول آنکه
مفاسد دروغ بیشتر از مفاسد شراب است زیرا که بسیار شود که از یک دروغ خونها ریخته و
فروجها حرام رفته و مالها بر باد شده چنانچه در کتاب جعفریات وغیره روایت است از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود خداوند عز و جل زبان را عذاب میکند بعذابیکه عذاب نکند بآن
هیچ چیزی دیگر از جوارح را پس زبان میگوید ای پروردگار من عذاب کردی مرا بعذابیکه بآنقسم
عذاب ننمودی چیزی دیگر از جوارح را پس باو میگوید کلمه از تو بیرون رفت که بمشرق و مغرب رسید
پس بآن خونهای حرام ریخته شد و بآن مالهای حرام گرفته شد و بآن فرجهای حرام هتک شد
پس بعزت خود قسم که هرآینه تورا عذابی کنم که عذاب نکنم بآن چیزی از جوارح ترا و در آیه شریفه ان
جائکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین اشاره است
باین مفسده چه حاصل ترجمه آنکه اگر فاسقی که از دروغ گفتن باک ندارد خبری برای شما آورد
آرام گیرید و تعجیل نکنید و از دروغ بودن و راست بودن آن خبر تفحص کنید که مبادا از نادانی از روی
جستجو نکردن از صدق و کذب آن خبر رنجی و گزندی بقومی برسانید آنگاه پشیمان شوید و مراد از آن
فاسق ولید بن عقبة بن ابی معیط است چنانچه ارباب سیر و تفسیر ذکر کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را
به بنی المصطلق فرستاده بعد از فتح مکه تا از ایشان صدقه بستاند میان او و ایشان در جاهلیت
عداوتی بود چون قوم او را دیدند باستقبال او بیرون آمدند برای تعظیم فرمان رسول
صلی الله علیه و آله گمان برد که ایشان او را میخواهند کشتن بترسید از ایشان و بنزدیک
رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بنی المصطلق مرتد شده اند و صدقه ندادند
و مرا میخواستند که بکشند رسول صلی الله علیه و آله بخشم آمد و خواست تا بغزای ایشان رود

ایشان بیایند وگفتند یا رسول الله رسول تو بیامد با کراهت او را استقبال کردیم چون ما را
بدید برگردید و بازپس آمد ندانیم سبب چه بود اکنون بیامدیم وگفتیم بیا و تا خلاف راستی بغیر
رسانند که از آن ترا خشمی پدید آید و صدقات معدّ است تا کسی آید و انزل الیه تا آخر القصه
دروغ ولید فاسق تباهی این قبیله بود که خداوند نخواست و این آیه را فرستاد ولید از
امتحان آخر دروغ او معلوم و خود رسوا شد دوم آنکه متعلق دروغ و محل آن بیان
که حقوق ناس باشد و از آن دروغ آزار و اذیتی بجان یا عرض یا مال غیری برسد و در
شراب خوردن جز حق الله چیزی نباشد پس بعفو و غفران حضرت منان نزدیک
خواهد بود از دروغ گفتن که علاوه بر حق الله بسیار اوقات متعلق حقوق بسیاری است
سیم آنکه دروغ ضرر باصل ایمان دارد و اساسش را سست و بنایش را منهدم کند چنانچه
در کتاب کافی مرویست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود الکذب
خراب الایمان دروغ بغایت ویران کننده ایمان است و در محاسن برقی
مروی است از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود شخصی از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله پرسید که مومن بددل و ترسان میشود فرمود بلی عرض کرد بخیل میشود فرمود بلی
عرض کرد دروغ گو میشود فرمود نه و در اختصاص شیخ مفید قدس سره مروی است
که کسی عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السلام که مومن بخیل میشود فرمود
بلی عرض کرد جبان میشود فرمود بلی گفت دروغ گو میشود فرمود نه و نه ستمکار آنگاه
فرمود مومن آفریده میشود بر هر طبیعتی جز بر خیانت و دروغ گوئی و در کافی مروی است
از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام که فرمود والله نخواهید چشید مزه وطعم ایمان را
تا آنگاه که ترک کنید دروغ را چه از روی جد باشد یا مزاح و خوش طبعی وگذاشت

کہ آنجناب فرمود دوری کنید از دروغ کہ دروغ دور است از ایمان و در دعوات قطب راوندی
علیہ الرحمہ و مجموعہ شیخ ورّام رحمہ اللہ مرویست کہ مروی از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ
پرسید کہ مومن زنا میکند فرمود گاہی چنین میشود گفت مومن دزدی میکند فرمود گاہی
چنین میشود عرض کرد یا رسول اللہ مومن دروغ میگوید فرمود نہ خدای عزوجل فرمودہ
انما یفتری الکذب الذین لا یومنون بحقیقت دروغ بہم بافند آنانکہ ایمان
نیاورده اند و در تفسیر عیاشی مروی است کہ حضرت امام رضا علیہ السلام مردودر وغگوئی را
ذکر نمودند آنگاه این آیہ شریفہ را تلاوت نمودند و اما شراب پس چون اثرش در بدن
شراب خوار تا چہل روز باقی میماند ہمان نمازش را چہل روز از درجہ قبول ساقط
نمودند چہارم آنکہ دروغ سبب اختلال نظم معاش و فساد امور عامہ خلائق حتی خود
شراب خوار است چہ نوع انسان بیکدیگر مربوط و مخلوط و در مقامات شہادات
و رسالات و معاملات و وکالات و اقرار و امثال اینہا بیکدیگر محتاج و بدروغ گو
اعتماد نکنند در آنچہ خبر دہد و کلامش را تصدیق ننمایند چہ متعلق باشد بامور خود و یا
با امور سائرین پس کارہا معوق بماند و امور مختل و نظم معاش از ہم گسستہ شود و در کافی
مروی است از امیر المومنین علیہ السلام کہ فرمود سزاوار است کہ مرد مسلم برادری نکند
با دروغ گو زیرا کہ او آنقدر دروغ میگوید تا اگر حقی راست گوید تصدیقش نکنند و نیز در
دو موضع از کافی مرویست باختلاف و تغییر جزئی کہ بود امیر المومنین علیہ السلام کہ چون
بالای منبر میرفت میفرمود سزاوار است برای مسلمان کہ اجتناب کند از مصاحبت
سہ کس و شمرد آنہا را کہ سیم ایشان کذاب است و بعد از شرح حال ہر یک میفرمود
و اما کذاب پس بدرستیکہ گوارا نخواہد شد تر از ندگانی با او چہ ایشان دروغ گوان است

که نقل میکند گفته تو را برای مردم و نقل میکند گفته مردم را برای تو بدروغ و هرگاه با خبر ساند
نقل حادثه عجیبی را متصل کند بان نقل حادثه عجیبه دیگر یا بدروغ و دروغگو بسا هست
براستی سخن گوید ولی تصدیق کرده نشود و نیز نشان دروغگو آنست که در هم می اندازد
مردم را بدشمنی پس از آن میرویاند کینها را در سینها بنقل دروغهائی دیگر پس بپرهیزید
از عذاب خدای تعالی و فکر کنید برای خودتان باینکه باور نکنید سخنان او را و عداوت
مورزید با یکدیگر بنقلهای دروغ او و مصاحبت نکنید با او و در نهی از مصاحبت کذاب
برادری با او اخبار عدیده وارد شده پنجم آنکه شرابخوار چون از کار خود پشیمان شود
و استغفار کند براستی آسوده گردد و از عقبات و عقوبات خوردن شراب برهد و اما دروغگو
پس از ندامت و طلب مغفرت باید از عهده تمام مفاسدیکه از دروغهای او پیدا شده
و خلائق بان مبتلا شده اند و ضرر بمال یا تن یا عرض ایشان رسیده برآید ششم آنکه شرابخوار
اگر توبه کند نزد حاکم شرع مطلع مثلاً چنانچه در فقه مذکور است توبه اش پذیرفته و
شهادتش مقبول خواهد بود و باقی الجمله اختلافی در خصوص یک مورد آن ولکن دروغگو
اگر توبه کند و شهادت دهد قبول آن محل اشکال است زیرا که عادت داشتن او بدروغ گفتن
نگذارد که حاکم شرع و غیر او وثوق و اطمینان بصدق توبه اش پیدا کند چه احتمال قوی
میرود که بملاحظه عادت او که در این کلام هم دروغ گفته باشد پس شهادت او محل ریبه
و تهمت خواهد بود چنانکه در فقه مذکور است هفتم آنکه داعی و محرک بدروغ گفتن غالباً
دنائت طبع و پستی فطرت و حرص است چنانچه در کتاب غایات جعفر بن احمد قمی علیه الرحمه
مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود دروغگو در دنیا از همه کس کمتر است و چنانچه
که امیر المؤمنین علیه السلام در وصایای خود بامام حسن علیه السلام فرمود والکذب ذل

و در کتاب اختصاص شیخ مفید نور الله مرقده مرویست از آنحضرت که فرمود هیچ دروغگوئی دروغ نمیگوید مگر بجهة خواری و پستی نفسش و گاه شود بجهة حسد و عداوت باشد که او را وادارد که دروغ بر مومنی بندد و اما شراب خوار چنانچه نقل کنند غالبا دارای علو همت و شیمه سخاوت است هر چند عطایش در غیر محل و بذلش در غیر موقع است ولکن اصل خصلت اقتضاء اینها او که سخا و علو همت است محبوب و مرغوب و اشرف از صفت قبیحه کذابست که حرص و بخل و رذالت طبع و پستی فطرت است هشتم آنکه شرابخوار غالبا در زمان هشیاریش خجل و شرمنده و از خلق حیا کند چه خود داناست به بزرگی جرمش و نخواهد کسی بر آن واقف شود و این صفت حیا نیز پسندیده و ممدوح کافه عقلا است بخلاف دروغگو که پرده حیا را دریده نه در نزد خود خجل و نه از خلق شرمی هر چه بخواهد بگوید و هر چه باو بگویند باکی ندارد و این از صفات مذمومه است که هر عاقلی از آن متنفر و صاحبش را از حریم انسانیت بیرون داند نهم آنکه آنچه از شرور و مفسده که از شرابخوار بظهور رسد در حال بی شعوری و بی عقلی او ست بخلاف مفاسد و شروریکه از دروغگو پیدا شود که در حال شعور و ادراک او ست و البته قبح آن بیشتر است و باین وجه اشاره نموده مرحوم اخوند ملا محمد صالح در شرح کتاب کافی دهم آنکه عمدهٔ اسباب تمیز انسان بر حیوان و شرافت او بر آن سخن گفتن و کلام است که بآن خبر میدهد هر یک دیگری را بآنچه نمیداند و این نشود مگر آنکه صادق باشد و از واقع خبر دهد و هر کس دانا شود بآنچه دیگری پیدا نکند پس اگر بنای دروغگوئی شد سبب تمیز و شرافت بالمره از میان برود بلکه صفت شیطانیت پیدا کند و از اینجهة بدتر از شراب خواهد شد چه آن اگر چه عقل را زائل کند اما چند ساعتی بیشتر نباشد پس از آن بجای خود برگردد و الله العالم برگشتیم برشته کلام سابق در جامع الاخبار مرویست

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه دروغ گوید مومنی بدون عذر لعنت کنند
او را هفتاد هزار ملک و از قلبش بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا برسد بعرش پس لعنت کنند
او را حمله عرش و می نویسد خداوند برای او باین دروغ هفتاد زنا که آسان تران
این است که با مادر خود زنا کرده و نیز روایت کرده که جناب موسی علیه السلام عرض کرد
ای پروردگار من کدام یک از بندگانت بهتر است در عمل فرمود کسیکه زبانش دروغ نگوید
و فرجش زنا نکند و در کافی مرویست که امیر المومنین علیه السلام در ضمن یکی از خطبهای خود فرمود
هیچ بدی بدتر نیست از دروغ گوئی و در کتاب دعائم الاسلام وصیتی طولانی از حضرت
روایت کرده که در وقت وفات بفرزند خود امام حسن علیه السلام و سائر اولاد و شیعیان
کرد و او را نوشت و یکی از فقرات آن اینست و لا تخرجن من افواهکم کذبة
ما بقیتم بیرون نکنید یا بیرون نرود البته از دهان شما یک دروغ مادامیکه زنده باید و در
کتاب شهاب قاضی قضاعی مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود از اعظم گناهان
زبان آنچه دروغگو و ابو القاسم کوفی در کتاب اخلاق روایت کرده که مردی خدمت پیغمبر صلی الله
علیه و آله عرض کرد یا رسول الله دلالت کن مرا بعملی که متقرب شوم بوسیله آن نزد خداوند
عز و جل فرمود دروغ مگو پس این سبب شد که همه معاصی را که خدای تعالی ترک کرد زیرا که
اراده نمیکرد کردن معصیتی را از معاصی مگر اینکه می دید دروغی یا چیزی که بدروغ میکشانید
پس همه معاصی را از او دور کرد و نظیر آن خبری است که در کتاب فقه الرضا مرویست
که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد یا رسول الله
بیاموز مرا خصلتی وادبی که فراهم آرد برای من خیر دنیا و آخرت را فرمود دروغ مگو پس
آن مرد گفت بعضی حالات داشتم که مکروه بود نزد خداوند تبارک و تعالی یعنی مبتلا بودم

به پاره گناهان پس ترک کردم آنرا از ترس آنکه سائلی از من سؤال کند که فلان کار را کردی
پس رسوا شوم و اگر دروغ بگویم در جواب پس مخالفت کرده باشم رسول خدا صلی الله علیه و آله
را در آنچه مرا بآن وا داشت و نظیر سیم آن مروی است در کتاب لب لباب قطب راوندی
علیه الرحمه که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد من نماز نمیکنم و زنا میکنم و
دروغ میگویم پس از کدام یک از اینها توبه کنم فرمود از دروغ پس آنرا قبول کرد و عهد کرد که دروغ
نگوید چون برگشت و قصد نمود زنا کند پس بخودش گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسید
بعد از آن عهدی که کردم اگر بگویم نه دروغ گفتم و اگر بگویم بلی مرا حد میزند آنگاه خواست در نماز تساهل
کند پس بخود گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسد نماز کردی اگر بگویم کردم دروغ گفته‌ام
و اگر بگویم نه مرا عقوبت کند پس توبه کرد از هر سه اینها و نیز در اخلاق ابو القاسم مروی است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود سه چیز است علامت منافق اگر خبر دهد دروغ گوید و اگر امانت باو بسپر
خیانت کند و اگر وعده دهد خلاف کند و در مصباح الشریعه مذکور است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود علامت منافق قلت مبالات او ست بدروغ و خیانت آنگاه شمرد جمله دیگر از
اوصاف رذیله او را و شیخ شهید اول رحمه الله در کتاب الدرة الباهره روایت کرده از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام که فرمود تمام خبائث را در خانه گذاشتند و دروغ را کلید آن
قرار دادند و در تحف العقول مروی است که حضرت کاظم علیه السلام فرمود بهشام بن الحکم
ای هشام عاقل دروغ نمیگوید هرچند میل و خواهش او در آن باشد و در نهج البلاغه مروی است
که امیر المؤمنین علیه السلام در وصایای خود بامام حسن علیه السلام فرمود مرض دروغ زشت ترین
مرضها است و در لب لباب قطب مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ
دور است از ایمان و نیست رائی برای دروغگو یعنی در مقام مشورت نبایست برای

او عمل کرد و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود دوری کنید از گفتن دروغ اگر گمان برید
در آن نجات را پس بدرستیکه تباهی شما در آن است و نیز فرمود زینهار از دروغ که آن
از فجور است و هر دو اینها در آتش دوزخ است و نیز فرمود بنده چون دروغ گوید ملک از او
دور شود بجهة بوی عفونتی که از او بیرون میاید و نیز فرمود مومن سرشته شود بر صفات عدیده
یعنی از صفات قبیحه ولکن سرشته نشود بر دروغ گفتن و در ارشاد القلوب دیلمی مرویست
که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله عمل اهل دوزخ چیست
فرمود دروغ گفتن هرگاه بنده دروغ گفت فاجر میشود و چون فاجر شد کافر میشود و چون
کافر شد داخل میشود در دوزخ و در جعفریات و غیره مرویست از آنحضرت که فرمود برای شیطان
سرمه ایست و لعوقی یعنی انگشت پیچی دسوطی یعنی آنچه در دماغ کنند که او را در این اعضا قبیحه
گویند پس سرمه اش خواب است و لعوقش دروغ گفتن و سعوطش کبر و نخوت است و در دعوات
راوندی و منتخب البصائر حسن بن سلیمان حلی مرویست از آنحضرت که فرمود در روایت حلی در آن
خطبه که هنگام بیرون رفتن بغزوه تبوک انشا فرمودند الا ان الربوا اکبر الکبائر بزرگترین قبیح‌ترین
اقسام ربا که بزرگی معصیتش معلوم است دروغ گفتن است پس دروغ از اقسام ربا محسوب
و از سائر اقسامش خراب‌تر و محتمل است که غرض آن باشد که زیادتی که از دروغ پیدا میشود
و نشر میکند بیش از زیادتی هر معامله ربائی است چه نهایت آنها ده صد و ده چهار است بحسب
متعارف و از یک کلام دروغ شاید هزارها دروغ متولد شود و فساد تمام اینها بکاذب
برسد بدون آنکه چیزی از کسی کم شود و در خصال صدوق علیه الرحمه مرویست که رسول خدا
صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمود یا علی تو را نهی میکنم از سه خصلت بزرگ حسد و حرص و دروغ
و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود چهار خصلت است در هر که باشد پس او منافق است

و اگر در او یکی از اینها باشد در او یک خصلت از نفاق است تا آنکه آن را از خود دور کند کسیکه
چون نقل کند دروغ گوید و هرگاه وعده کند خلاف کند و اگر معاهده کند وفا نکند و چون با کسی
مخاصمه کند گناهکار شود و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود من ضامنم خانه در گوشه جنت و خانه
در وسط جنت و خانه در بالای جنت برای آنکه ترک کند مجادله را هرچند محق باشد و برای آنکه
ترک کند دروغ گفتن را هرچند بهزل و شوخی باشد و برای آنکه خلقش را نیکو کند و نیز از امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده که فرمود عادت کردن بدروغ گفتن مورث فقر است و نیز از آنجناب
روایت کرده که فرمود دروغ گفتن خیانت است یعنی در امانت خداوند که زبانست
و او را از این قسم تصرف در آن نهی فرموده و در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت
عیسی علیه السلام فرمود هرکه دروغ بسیار میگوید بهاو آبتش بر طرف میشود و صدوق علیه الرحمه در امالی این
مضمون را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده و نیز در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود از جمله آنچه مدد کرده خدای تعالی بآن مردم را که غالب شوند بر جماعت دروغگویان فراموشی است
و در آن اشاره است بآنچه مشهور است که دروغگو حافظه ندارد و از آنجهت کلمات متناقضه و سخنان مختلفه
از ایشان بسیار صادر میشود و بسبب آن خود را رسوا و دروغگوئی خود را واضح کنند و نیز از آنجناب روایت کرده
که فرمود دروغگو هلاک میشود از روی بینه یعنی از روی علم و یقین که میداند چنان نیست که میگوید
و پیروانش هلاک میشوند از روی شبهات که در آن دروغگویان گمان نیک برند که آنچه گویند راست
است با آنکه مخالف است با محکمات کتاب و سنت و افراد کامله دروغگویان رؤسای ضلالت و پیشوایان
گمراهیند چنانچه شمه از کیفیت دروغ بافتن آنها و کیفیت مشتبه شدن آن دروغها بر پیروانشان
در کتاب سلیم قیس از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است و نیز در آنجا روایت کرده از حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام که بفرزندان خود میفرمود که پرهیز کنید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بجد گوئید

خواه بهزل و خوش طبعی بدرستیکه کسیکه دروغ کوچک میگوید بر دروغ بزرگ جرئت بهم میرساند
یا بر خداوند بزرگوار جرئت کرده که مخالفت او نموده است مگر نمیدانید که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خداوند او را صدیق می نویسد و بنده پیوسته دروغ میگوید
تا خداوند او را کذاب می نویسد و در امالی شیخ طوسی ره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
به ابوذر فرمود ای ابوذر کسیکه مالک شود و حفظ نماید آنچه میان دو ران اوست یعنی فرجش را
از حرام و آنچه میان دو لحیه اوست یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل بهشت شد ابوذر گفت گفتم
یا رسول الله آیا ما را مواخذه میکنند بآنچه گویا می شود بآن زبانهای ما حضرت فرمود ای ابوذر مگر مردم
را می اندازد برو در آتش جهنم چیزی بغیر از دروغ های زبانهای ایشان بدرستیکه تو پیوسته سالمی
از شر زبان مادامیکه ساکتی پس چون سخن گفتی یا ثواب می نویسند برای تو یا عقاب ای ابوذر
بدرستیکه شخصی در مجلسی تکلم می نماید بکلمه که اهل آن مجلس را بخنداند پس بسبب آن فرو میرود در طبقات
جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر وای بر آنکه سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی
را بخنداند وای بر او وای بر او وای بر او ای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت پس بر تو باد
راست گوئی و از دهان خود بیرون مکن هرگز دروغی را ابوذر گفت گفتم یا رسول الله چه چیز است
توبه کسیکه عمداً دروغ گوید فرمود استغفار نمودن و نماز پنجگانه لوث این گناه را میشوید و در مجموعه
شیخ ورام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ دری است از درهای نفاق و در
خصال شیخ صدوق علیه الرحمه مرویست حدیثی طولانی از حضرت صادق علیه السلام که در آن
شرائع دین را نوشتند و در آنجا کبائر شمرده و بعد از ذکر استعمال تکبر و تجبر فرمود و دروغ و اسراف
و تبذیر و خیانت و نیز در امالی خود روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود شایسته نیست دروغ
چه بجد باشد و چه بمزاح و نه آنکه یکی از شما با کودکان خود را وعده دهد آنگاه وفا نکند برای آنها زیرا که

دروغ راه می‌نماید بسوی فجور و فجور راه می‌نماید بسوی آتش و پیوسته یکی از شما دروغ میگوید
تا گفته میشود با او که دروغ گفت و فاجر شد و پیوسته یکی از شما دروغ میگوید تا آنکه باقی نمی‌ماند
جای سوزنی در دل او از راستی و نامیده میشود در نزد خداوند از دروغ گویان و نیز در آنجا
روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قبول کنید برای من شش چیز را که قبول میشوم برای
شما بهشت را هرگاه سخن گوئید و نقلی کنید پس دروغ نگوئید و چون وعده دادید پس خلف نکنید
و چون بشما امانت سپرده خیانت نکنید و دیدگان خود را بپوشانید و فروج خود را حفظ کنید و
زبانها و دستهای خود را نگاهدارید و نیز در آنجا از آنحضرت روایت کرده که فرمود اعظم الخطایا
عند الله عز و جل لسان الکذاب عظیم‌ترین خطاکاران در نزد خداوند عز و جل زبان آور
دروغگو است و در دعوات قطب راوندی علیه الرحمه روایت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
که دیشب در خواب دیدم که دو نفر آمدند نزد من و مرا بردند بارض مقدسه و ذکر فرمودند جمله از عجایب
که در آنجا دیدند و از آنها این بود که دیدند مردی را که بر پشت خوابیده و دیگری بر سر او ایستاده
و در دستش مانند عصائی بود از آهن که سر آن کج باشد پس می‌آمد بر یکطرف روی و با آنچه در
دستش بود میدرید از یکطرف دهانش تا قفایش و آنرا قطعه قطعه و پاره پاره میکرد و همچنین
بینیش تا قفایش و همچنین چشمش تا قفای آن آنگاه می‌آمد بطرف دیگر و میکرد با او آنچه بطرف
دیگر کرده بود و از این طرف فارغ نمیشد که طرف دیگر صحیح و بحال اول برگشت پس میکرد با او
آنچه در مرتبه اول کرده بود پس گفتم سبحان الله این چیست خبر طولانی است و در آخر آن ذکر شده که آن
دو نفر شرح نمودند برای آنحضرت آنچه را که آنحضرت دیده بودند در آنشب از عجائب و اشخاصیکه ایشانرا
عذاب میکردند تا آنکه عرض کردند اما مردیکه رسیدید نزد او که قطعه قطعه میکردند دهانش را تا قفایش
و بینیش را تا قفا و چشمش را تا قفایش آن مردیست که صبح از خانه‌اش بیرون می‌رود پس دروغی میگوید

که بآفاق میرسد پس با او چنین کنند تا روز قیامت و در بعض کتب معتبره این خبر را چنین نقل کرده که آنحضرت
فرمود دیدم مردی را که نزد من آمد و گفت برخیز با او برخواستم پس دیدم دو مرد را یکی ایستاده و دیگری
نشسته و در دست ایستاده مانند عصائی آهنی بود که آنرا در گوشهٔ دهان نشسته فرو میبرد تا میرسید
میان دوشانهٔ او آنگاه آنرا بیرون میکشید و بطرف دیگر فرو میبرد پس چون بیرون میکشید طرف
دیگر برمیگشت بحالت اولیه و داشت پس با آنکه مرا برخیزانید گفتم این چیست گفت این مرد دروغ
گو است که در قبر عذابش کنند تا روز قیامت و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود آیا شما را خبر
دهم ببزرگترین معاصی کبیره شرک بخدا و ندا است و عقوق والدین و قول زور یعنی دروغ و نیز
فرمود که بنده یک دروغ میگوید پس ملک از او دور میشود باندازهٔ یک میل بجهت بوی عفونتی
که از دهانش بیرون آید و نیز فرمود چه قدر بزرگ است خیانت اینکه نقل کنی برای برادرت
حدیثی که او ترا تصدیق کند و تو در آن حدیث که نقل کردی دروغگو باشی و در کافی بسند صحیح
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ایجاد از آیات شریفه فمن فرض فیهن
الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال که در آن نهی فرموده خداوند در ایام احرام حج
از رفث و فسوق و جدال که رفث جماع است و فسوق دروغ و بهتان و مضمون را روایت کرده
از علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و شیخ صدوق قدس سره روایت کرده از
زید شحام که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از معنی رفث و فسوق و جدال فرمود اما رفث
پس جماع است و اما فسوق پس آن دروغ است آیا نشنیدی قول خداوند عز و جل را
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة
اشاره فرمود که خداوند ولید را فاسق نامید بجهت معصیت دروغیکه گفته بود و شیخ عیاشی نیز در تفسیر خود
همین خبر نقل کرده که مراد از فسوق در آیه شریفه دروغ است و در ارشاد شیخ مفید نور الله مرقده

مرویست که حضرت سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا در آنگاه که در میدان خطبه میخواند فرمود والله قصد
نکردم گفتن دروغ را از آن زمان که دانستم خداوند عزوجل دروغگویان را بجهت دروغ گفتن مبغوض
دارد و در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود علامت کذاب یعنی آنکه دروغ بسیار
گوید آنست که خبر دهد ترا از خبر آسمان و زمین و مشرق و مغرب پس چون سوال کنی او را از مسئله
حلال خدا تعالی و حرامش نباشد نزد او چیزی بعضی از شارحین کتاب کافی فرموده مراد از این
کذاب اصحاب مکاشفه اند که دعوای علم غیب کنند و آنچه خواهند گویند در امر دین از اقوال جهل خود کنند و
بعضی حکایات نقل کرده از آنجمله شخصی پرسید از یکی از مدعیان مکاشفه اگر کسی در نماز شک کند
میان دو و سه حکم آن چیست گفت دل ما صاف است هرگز شک نمیکنیم و در عیون شیخ صدوق
طاب ثراه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک
بود و بدنش مانند بدن دراز گوش و بر او هزار هزار رنگ از عذاب بود پیچیدند و دیگر را که دیده بود
باشکال مختلفه و با انواع عذاب معذب بودند ذکر نمودند صدیقه طاهره علیها السلام از کردار ایشان
آنها پرسید فرمود اما آن زن که سرش مثل سر خوک و بدنش مثل بدن خر بود پس او نمام دروغگو بود
و در کتاب قطب راوندی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود وصیت کرد مرا رسول خدا
صلی الله علیه وآله زمانیکه فاطمه علیها السلام را بمن تزویج کرد پس فرمود زنهار از دروغ گفتن
زیرا که آن روی را سیاه میکند و در علل الشرائع شیخ صدوق علیه الرحمه مرویست که حضرت
صادق علیه السلام فرموده بدرستیکه مرد هر آینه میگوید یک دروغی پس محروم میشود بسبب آن از نماز
شب پس چون محروم شد از کردن نماز شب محروم میشود از روزی و در عقاب الاعمال مرویست
از آنحضرت که فرمود سه نفرند که در روز قیامت ایشان را عذاب میکنند کسیکه بسازد صورت حیوانی
را عذابش کنند تا آنکه بدمد در او یعنی روحش دهد و نتواند در او دمیدن و کسیکه دروغ گوید در خواب خود

بانکه گوید چنین وچنان در خواب دیدم و حال آنکه ندیده عذاب کنند تا میان دو جو را گره زند و
نتواند میان آن دو را گره زدن و کسیکه گوش فرا دهد بجهة شنیدن سخنان قومیکه آنها او را ناخوش
دارند پس در گوش او سرب بریزند و در دعای شریف سحر ماه مبارک که ابوحمزه ثمالی روایت کرده
مذکور است او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی ای آقای من شاید
مرا جائیگاه دروغگویان یافتی پس مرا ترک کردی و بخودم واگذاشتی و در مام بقسم باید است بخروش داوری
که ندانم مرا بکدام وادی هلاکت خواهند انداخت مراد از دروغگویان میشود هر زیاد دروغگوئی یا
کسی که بآن عادت کرده باشد یا مراد در اینجا خصوص دروغگویان با خداوند عز و جل است که پیوسته در شب
و روز بزبان اقرار کنند که ایمان آوردیم و دروغ گویند در ایاک نعبد بندگی و پرستش نکنیم
غیر حضرت مقدس ترا و دروغ گویند در ایاک نستعین طلب ثواعانت غیر از جناب
اقدس تو نکنیم و دروغ گویند و همچنین در سایر مقامات ایمان و مواضع اقرار و اعتراف بآن و از
این باب است آنچه در کافی روایت کرده از ابی اسحق خراسانی که حضرت امیر المومنین علیه السلام
میفرمود ایاکم والکذب فان کل راج طالب وکل خائف هارب زنهار
از دروغ احتراز نموده و کشید بدرستیکه ظاهر میشود دروغ بانکه هر که امیدوار چیزیست در طلب
رسیدن و بدست آوردن آنست بکرداریکه او را بان رساند و هر که ترسان باشد از چیزی
گریزان باشد از آن افعال که او را بان کشاند پس شما که دعوی کنید مقام خوف و رجا را
بانکه راغب و شائق و برسیدن بهشت امیدواریم چرا در توسل باسباب رسیدن بان مسامحه
دارید و از شدائد و اهوال برزخ و قیامت و انواع عذاب دوزخ ترسانیم چرا او خود را
نمیکنید و بخداوند پناه نمیبرید و آنحضرت این معنی را در بعضی خطب که در نهج البلاغه موجود است شرح
فرموده باین کلمات یدعی بزعمه انه یرجو الله کذب والعظیم ما باله

لا يتبين رجائه في عمله وكل من رجا عرف رجائه في عمله
الا رجاء الله فانه مدخول وكل خوف محقق الا خوف الله فانه معلول
يرجو الله في الكبير ويرجو العباد في الصغير يعطي العبد ما لا يعطي الرب فما بال الله
جل ثنائه يقصر به عما يصنع لعباده اتخاف ان تكون في رجائك له كاذبا
او تكون لا تراه للرجاء موضعا وكذلك ان هو خاف عبدا من عبيده اعطاه
من خوفه ما لا يعطي ربه فجعل خوفه من العباد نقدا وخوفه من خالقه ضمارا
ووعدا آدعا دارد بگفته باطل خود که امیدوار است بخداوند دروغ میگوید والله العظیم چه
شده است او را که امیدواریش ظهور اثری ندارد در مقام عملش هر کسی امیدوار باشد
البته شناخته خواهد شد آن امیدواری در عملش مگر امیدی که بخداوند دارد و این از آنستکه آنچه
را ارجا نام نهاده چیزیست معیوب که از او کار درست و صحیح نیاید یعنی بی راستی و درستی رجاست
تا انتشار آثار خاصه حقیقت رجا بتواند شد و هر خوف و بیمی که از هر چه و هر کس که دارد ثابت و محقق
است بجز خوف و بیم از خداوند و این از آنستکه آنچه را در این موقع خوف پندارد مانند شخص
رنجوری است که از او کار تندرست ساخته نشود و شاهد حقیقت آنکه رجاء او بخداوند در امر بزرگی
است یعنی در امریستکه انسانی بفوات آن نتواند رضا داد و حرمان از آن بر خود سهل و آسان
نتواند گرفت و رجاء او به بندگان در امر کوچک ناقابلی است که فوات آن هیچ و سهل است و
باین حال مبذول دارد درباره مخلوق آنچه را که مبذول ندارد در حق خالق پروردگار چه شده است
خداوند را جل شانه که در حق او کاسته میشود از آنچه درباره بندگانش مرعی داشته می اید آیا بیم آن دار
که در رجاء بخداوند امیدوار دروغ باشی و یا آنکه او را شایسته و محل امیدواری ندانی و هم چنین است
حال آن کس که در مقام خوف هرگاه بنده از بندگان خدا را خائف باشد خواهد مرعی داشت در حق

ان بنده از آثار خوف آنچه را که در حق پروردگار خود در مقام خوف از او مرعی ندارد پس در حقیقت خوف
خود را از بندگان نقد گرفته و خوف از خالق خود را نسیه و در کافی مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود بدترین روایتها روایت دروغ است مولف گوید بجهت سهولت حفظ کردن و پیوسته در نظر
حاضر بودن مناسب دیدیم خلاصه مفاسد دروغ و خرابی دروغگو را که از آیات و اخبار گذشته مستفاد
میشود در رشته مختصر در آوریم دروغ فسق است لا رفث و لا فسوق و دروغگو فاسق ان جاءکم
فاسق بنبأ فتبینوا دروغ قول زور و با بت پرستی در یکجا ذکر شده واجتنبوا الرجس من الاوثان
واجتنبوا قول الزور دروغگو ایمان ندارد انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون دروغ را اثم نامیده مانند
خمر و قمار دروغگو مبغوض خدا و رسول است روی دروغگو سیاه است دروغ از شراب بدتر است
دروغگو بوی دهانش متعفن و گندیده است ملائکه از او دوری کنند باندازه یک میل خدای تعالی
او را لعنت کند ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین فنجعل لعنت الله علی
الکاذبین بوی گند دهان دروغگو بعرش رسد حمله عرش دروغگو را لعنت کنند دروغ مخرب
ایمان است دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است دروغگو تخم عداوت و کینه در سینه‌ها بکارد
دروغگو مروتش از همه خلق کمتر است بجهة یک دروغ هفتاد هزار ملک دروغگو را لعن کنند دروغ
علامت نفاق است دروغ کلید خانه ایست که تمام خبائث در او است دروغ فجور
و دروغگو فاجر است دروغگو رایش در مقام مشورت پسندیده نیست دروغ زشت ترین
مرضهای نفسانیه است دروغ انگشت پیچ شیطان است دروغ بدترین رباها است
دروغ صورت فقر است دروغ محسوب از خیانت است دروغ فراموشی آورد دروغ دری است
از درهای نفاق دروغگو بینوا الی مخصوص در قبر معذب باشد دروغ محروم کند دروغگو را از نماز
شب پس محروم شود از روزی دروغ سبب خذلان الهی است دروغ سبب گرفتن صورت

الفانیست از دروغگو دروغ[33] بزرگترین خیانت است دروغ[34] از کبایر است دروغ[35]
از ایمان دور و مجانب اواست دروغگو[36] از بزرگترین گناهکاران است دروغ[37] هلاک
کند صاحبش را دروغ[38] حسن وطراوت و بها را از صاحبش ببرد دروغ[39] گو قایل برادری کردن
کسی با او نیست و از برادری و مصاحبت با او نهی نموده خدای تعالی او را هدایت نکند و راه
حق را باو نشان ندهد ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار مقام سیم در ذکر
بزرگی معصیت دروغ بستن بر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام
خدای تعالی در مواضع عدیده بیان حال این جماعت را فرموده و ببعضی از آن تیمنا و
تبرکا اشاره میشود در بقره فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا
من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل
لهم مما یکسبون و در آل عمران فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک
فاولئک هم الظالمون و در انعام و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب
بآیاته انه لا یفلح الظالمون و در اعراف فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا
و در یونس فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بآیاته انه لا یفلح المجرمون
و نیز فرموده و ما ظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة و نیز فرموده ان الذین
یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم
العذاب الشدید بما کانوا یکفرون و در هود و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا
اولئک یعرضون علی ربهم و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله
علی الظالمین و در نحل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع قلیل
ولهم عذاب الیم و در کهف فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و در طه ویلکم لا تفتروا

علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب وقد خاب من افتری و در عنکبوت ومن اظلم
ممن افتری علی الله کذبا او کذب بالحق لما جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین
و در زمر فمن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق اذ جاءه الیس فی جهنم مثوی
للکافرین ونیز فرموده ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة الیس
فی جهنم مثوی للمتکبرین و در صف ومن اظلم ممن افتری علی الله الکذب
وهو یدعی الی الاسلام وهمین پانزده آیه مبارکه قناعت شود برای اثبات بزرگی این
معصیت و زجر لی باکان از ارتکاب آن و داخل نمودن خود را در زمره ظالمترین از بنی نوع
انسان وسیاه نمودن رخسار خویش در روز حساب و شریک شدن با متکبرین در مقام عقاب
شیخ کلینی نور الله مرقده در کافی وبرقی علیه الرحمه در محاسن روایت نموده اند از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود دروغ بستن بر خدا و بر پیغمبرش صلی الله علیه وآله از گناهان کبیره است ونیز ابن بابویه
از آنحضرت روایت کرده بسند دیگر باضافه و دروغ بستن بر اوصیاء علیهم السلام و در تفسیر عیاشی
نیز بهمین قسم روایت کرده ونیز در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود یا ابا النعمان
ای ابو النعمان دروغ مبند بر ما که مبادا بر طرف شود و گرفته شود از تو ملت اسلام یعنی این دروغ
صاحبش را از حریم اسلام بیرون برد و این خبر را شیخ مفید قدس سره در کتاب ارشاد با خبر فی اختلاف
روایت کرده ونیز در کافی مرویست که خدمت حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که حائک یعنی جولاه
ملعون است یعنی این خبر در محضر انورش مذکور شد پس فرمود مراد از آن کسی است که می بافد بر خدا و رسولش
صلی الله علیه وآله ونیز در آنجا از انجناب روایت کرده که بمردی از اهل شام فرمود ای برادر شامی بشنو
حدیث ما را و بر ما دروغ مبند زیرا که هر که بر ما دروغ بندد پس بتحقیق که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله
دروغ بسته و هر که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله دروغ بندد پس بتحقیق بر خدای تعالی دروغ بسته و کسیکه

بر حق تعالی دروغ بندد خدای عزوجل او را عذاب خواهد کرد و شیخ صدوق قدس الله روحه در
در کتاب فقیه روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود با میرالمؤمنین صلوات الله
علیه فرمود یا علی هر کس عمداً بر من دروغ بندد پس جایگاه نشستن خود را در آتش جهنم قرار دهد و
ابو علی طوسی طاب ثراه در امالی و غیر او روایت کرده اند از ابن ابی الدنیا از امیرالمؤمنین علیه السلام
که گفت شنیدم که رسولخدا صلی الله علیه و آله میفرمود هر کس عمداً بر من دروغ بندد تا آخر و عماد الدین
طبری آملی در کتاب بشارة المصطفی از آنحضرت روایت کرده که فرمود از من شنیده بودم را دیده
پس هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد پس جایگاه تا آخر آنچه گذشت و نیز در عوالی اللئالی
ابن ابی جمهور احسائی ره مرویست از آنحضرت که فرمود پرهیز کنید از روایت کردن مگر آنچه را که
علم دارید بآن و اینکه از من صادر شده که هر کس بر من دروغ بندد الخ و سلیم بن قیس هلالی از
اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب خود روایت کرده از آنجناب که فرمودند تحقیق دروغ
بسته شد بر رسولخدا صلی الله علیه و آله در عهد آنحضرت تا آنکه برای خواندن خطبه برپا ایستاد و فرمود ای
مردم دروغ گویان بر من زیاد شدند پس هر که بر من دروغ بندد الخ و اسانید این خبر شریف
در کتب احادیث خاصه و عامه بسیار است بلکه از اخبار متواتره شمرده اند و نیز در آنجا
روایت کرده که چون عمرو بن العاص بعضی دروغها بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بست و بر منبر انرا ذکر
نمود بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید فرمود عجب از اراذل اهل شام که قول عمرو را قبول
میکنند و او را تصدیق میکنند و حال آنکه کار سخن گفتن و دروغ بستن و کمی در عیش بآنجا رسیده
که بر رسولخدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندد و هر که دروغ بندد بر رسولخدا صلی الله علیه و آله خداوند
او را بعد از نوبت لعنت میکند و شیخ شهید ثانی قدس سره در کتاب درایه خود بعد از اینکه خبر متواتر
را بیان کرده و بسیاری از اخبار را که در آن دعوی تواتر کرده اند رد کرده میفرماید بلی حدیث من

کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار ممکن است دعوی تواتر او را کردن
پس تحقیق که نقل کرده اند خبر را از پیغمبر صلی الله علیه و آله از صحابه جماعت بسیاری گفته شده که راویان
آن خبر از صحابه چهل نفر بودند و گفته شده که شصت و دو صحابی بودند و پیوسته عدد راویان
این حدیث در زیادتی بود الخ و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستیکه
یک دروغ هر آئینه باطل میکند روزه را راوی گفت گفتم و کدام از ما است که صادر نمیشود از او
یک دروغ فرمود مراد من نیست آنجا که تو خیال میکنی جز این نیست که آن یک دروغ بر
خدای تعالی و بر رسول صلی الله علیه و آله و بر ائمه علیهم السلام است و در تهذیب شیخ طوسی طاب ثراه
مرویست از ابی بصیر گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام میفرمود یک دروغ روزه دار را
میشکند و روزه را می گشاید گفت عرض کردم بجنابش که همه ما آنرا میکنیم پس حضرت همان کلام
سابق را باز فرمود و نیز در آنجا مرویست که راوی گفت پرسیدم از آنحضرت از حال مردیکه در ماه رمضان
دروغ گفت فرمود افطار کرده و بر او واجب است قضای آن روز گفت گفتم دروغش
چه باشد فرمود دروغ بستن بر خداوند و رسولش و در خصال شیخ صدوق علیه الرحمه مرویست
از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود پنج چیز است که روزه روزه دار را میشکند خوردن و آشامیدن
و جماع و ارتماس در آب و دروغ بستن بر خداوند و بر رسولش و بر ائمه صلوات الله علیهم
و در نوادر احمد بن محمد بن عیسی مرویست از آنحضرت که فرمود هر که دروغ بندد بر خداوند و
رسولش و او روزه دار باشد پس روزه و وضویش شکسته یا ناقص شده اگر دروغ گفتن از آن
باشد و بر این مضمون اخبار عدیده رسیده و در تفسیر عیاشی مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود هر کس گمان کرده که خدای تعالی امر فرموده بسوء و فحشا پس تحقیق که دروغ بسته بر خدای تعالی
و بعد از کلماتی چند فرموده هر که دروغ بندد بر خداوند تبارک و تعالی خدای او را داخل کند در آتش

ونیز در احتجاج روایت است که شخصی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسید از قول خداوند عز و جل و اذا
فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یامر بالفحشاء اتقولون
علی الله ما لا تعلمون وچون کنند کاری که نهایت زشت است گویند یافتیم بر این خصلت پدران
خود را و خدای ما را بآن امر فرموده بگو ای پیغمبر که خدای امر نکند بخصلت بد آیا میگوئید بر خدای تعالی
چیزی را که نمیدانید پس حضرت فرمود بآن سائل آیا دیدی احدی را که گمان کند که خدای تعالی امر کرده ما را
بکردن زنا و خوردن شراب و چیزی از این محرمات پس گفتم نه فرمود چیست این فاحشه که دعوی کنند که خدای تعالی
ما را امر نموده بکردن آن پس گفت گفتم خداوند داناتر است بآن و بولیش فرمود این سخن از پیشوایان
جور است که دعوی کردند که خدای تعالی امر کرده خلائق را که با ایشان پیروی و اقتدا کنند پس
خداوند ما را خبر میدهد که ایشان بر خداوند دروغ بستند و این دروغ بستن را خداوند
فاحشه نامیده و شیخ کشی در کتاب رجال خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که
فرمود ما اهل بیتی میباشیم راستگو و خالی نیستیم از دروغگوئی که بر ما دروغ می بندد و راستی ما
را بجهت سخنان دروغیکه بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار میکند انگاه حضرت جماعتی از دروغگویان
در هر طبقه را شمردند پس فرمود خداوند لعنت کند ایشان را اما خالی نیستیم از کذابی که بر ما دروغ
می بندد و یا آنکه در رای عاجز و بی دست و پا است خداوند کفایت کند زحمت هر دروغ
گوی بر ما را و گرمی آهن را با ایشان بچشاند و نیز روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوار
صلوات الله علیهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دروغ بندد بر ما اهلبیت خداوند او را
محشور کند در روز قیامت بحالت کوری و در زمره یهودان و اگر درک کند دجال را ایمان آورد
باو در قبر خود و شیخ صدوق ره در کمال الدین و علل الشرایع و طبرسی ره در احتجاج روایت کرده اند
از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت من با جماعتی نزد ابی القسم حسین بن روح قدس الله روحه

که نائب سوم حضرت حجة علیه السلام است بودیم که مردی برخاست وازاو سوالی کرد وجوابی
طولانی دادند محمد بن ابراهیم گفت فردای آن روز بازبرگشتم خدمت ابی القسم ویا خودم میگفتم
آیا می بینی اوراکه آنچه دیروز بیان کرد ازپیش خودش بود پس ابتدا رسید من آنکه اظهار کنم فرمود
ای محمد بن ابراهیم لان اخرّ من السماء فتخطفنی الطیر او تهوی بی الریح فی مکان
سحیق احبّ الیّ ان اقول فی دین الله تعالی ذکره برایی ومن عند نفسی
هرآینه اگر بیفتم از آسمان پس پرنده مرا برباید یا فرو آرد مرا باد در جائی دور محبوب تر است نزد من
از آنکه بگویم در دین خدای تعالی برای خود واز جانب نفس خود بلکه آنچه گفتم از اصل بود وشنیده
شده بود از حجة صلوات الله وسلامه علیه ونیز در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله بپرهیزید از تکذیب نمودن خدای تعالی شمارا کسی
عرض کرد چگونه است این یا رسول الله فرمود یکی از شماها میگوید خداوند فرمود پس خداوند عز وجل
میفرماید دروغ گفتی من آنرا نگفتم ویکی از شماها میگوید خداوند نفرمود پس خدای تعالی میفرماید دروغ
گفتی بتحقیق که آنرا گفتم وشیخ کشی ره در رجال خود روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود والله
هیچ کس نیست که دروغ بندد برما مگر آنکه بچشاند خداوند باو گرمی آهن را ودر کافی مرویست که حضرت
صادق علیه السلام فرمود کسیکه بگوید خدای میداند چیزیرا که خداوند نمیداند یعنی کاری کرده مثلا وبخلاف
واقع آنرا نقل میکند وخداوند را گواه میگیرد که حضرت مقدسش میداند وحال آنکه چون بی اصل است
خدای نمیداند فرمود در اینحال عرش خداوند بلرزه می آید محض تعظیم جلال حق سبحانه واین مضمون را
بسند دیگر نیز نقل کرده ونیز در انجا از انجناب روایت کرده که چون بنده بگوید خداوند داناست و
حالانکه دروغ گفته خداوند عز وجل میفرماید آیا پیدا نکردی احدی را که برا و دروغ به بندی غیر از من
واین خبر را مرحوم مجلسی رحمه الله در بحار ذکر فرموده وانجناب چنین نقل نموده که خداوند بملائکه میفرماید ای ملائکه من نظر کنید بسوی

بنده من کدام عذر را نیافت عاجزتر از من که این دروغ خود را بر او حواله کند تا اینکه از او حواله کرده بر علم
من پس من خواهم کرد با او چنین و چنان از عذاب و خواری در کتب اصحاب دیده نشده ندانستم از کجا نقل کرده
مخفی نماند که فتوی دادن بغیر حق گاهی چنان باشد که از حکم خدای تعالی خبر دهد باینکه آنرا حلال کرده
و این را حرام و آنرا واجب و این را مستحب و کذا پس علاوه بر آیات و اخبار سابقه که تمام حال این کاذب را در آنها
بیان فرمودند مضامین دسته دیگر از آیات و اخبار که در آنها تهدید شده در فتوی دادن بغیر علم و بغیر حق
و وعده عذابهای گوناگون باینطایفه دادند شامل این مفتی کاذب خاسر خائب خواهد بود و آن آیات
و اخبار با آنچه گذشت منضم خواهد شد چون برای اهل بصیرت و انصاف آنچه نقل شد کافی است لهذا
از نقل این طائفه از آیات و اخبار که موجب تطویل رساله و ملالت ناظرین بود اعراض نموده بذکر
مطالب مهم و فوائد جدیده نافعه که بسط آن در جائی دیده نشده پرداخته و بالله التوفیق **مقام چهارم**
در اشاره اجمالیه باقسام دروغ و حکم آنها و در اینجا دو مطلب است **مطلب اول** در بیان اقسام آن
پوشیده نماند که دروغ بملاحظه آنکه بر او دروغ بندد و بملاحظه آنکه برای او دروغ گوید و بملاحظه مقدار
کمی و زیادی آن و بملاحظه قصدیکه در گفتن آن دارد و بملاحظه آثاریکه بر آن مترتب میشود از صلاح و فساد
و بملاحظه ظهور و خفای آن برای شنوندگان و بملاحظه عضویکه دروغ از صاحب آن صادر میشود و بتوسط
آن و بملاحظه معنی دروغ در لغت و عرف و مصطلح آن در شرع و غیر آن اقسام عدیده شود و بعضی اقسام
آن با بعضی دیگر جمع شود پس بجهة توضیح گوئیم **اول** دروغ گاهی بر خداوند عز و جل و بر خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و بر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم است و گاهی بر غیر ایشان و گاهی ربطی بکسی ندارد
افترائی بر احدی بسته نمیشود بلکه مجرد گفتن خلاف واقعی است و جمله از بزرگان علماء صدیقه طاهره
علیها السلام را در حکم ملحق نمودند بقسم اول و همچنین سائر انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را خصوصاً اگر داخل در این
باشد که برگشت دروغ بر نبی یا وصی در اثنای الیه هوی دروغ بر خداوند عز و جل است **دوم** دروغ بر

پیغمبر و امام صلوات الله علیهما گاهی در امور دین است یعنی آن چیزهایی که از شأن ایشان است که باید آنها را بیان
کنند از واجبات و مستحبات و مکروهات و آداب و حلال و حرام و آنچه متعلق است به ریاست و خلافت
ایشان از امور سیاست مثل عزل و نصب و گرفتن اموال و فرستادن عساکر و امثال اینها امثال این در مقام
آنچه بر روضه خوانان میخوانند که حضرت علی اکبر علیه السلام بمیدان و آمدن بهلوی حضرت با درش لیلی فرمود برخیز
و در خلوت دعا کن برای فرزندت که من از جدم شنیدم که پیغمبر فرمود دعای مادر در حق فرزند مستجاب
میشود تا آخر آن که تمام دروغ است و گاهی در امور دنیا در رسوم معاشرت ایشان است با خلائق که
در آنها با ایشان شریک باشند از خوردن و آشامیدن و خوابیدن و حرکت و سکون و امثال اینها و مثال
آن دروغیکه اهل شجاعت خوانند که جناب زینب سلام الله علیها در حالت احتضار حضرت آمد بالین آنجناب
و کلماتی بزبان عربی از زبان آن معظمه نقل کنند که در نزد ایشان برهان بر صحت آن خبر مجعول است پس
نقل کنند که فرمودها بطرفه فقال لها اُخیّة ارجعی الی الخیمة فقد کسرت قلبی
و زدت کربی الخ سیم آنکه دروغ بر پیغمبر و امام گاهی به نسبت کلامی است با ایشان باینکه چنین
فرمودند و حال آنکه نفرموده‌اند مثل دو مثال گذشته و غیر آن که احصا ندارد و گاهی به نسبت فعلی است با ایشان
که چنین کردند و حال آنکه نکردند مثل قول اهل شجاعت که حضرت چند حمله کرد در روز عاشورا در هر حمله ده هزار
نفر را کشت و گاهی به تقریر ایشان است باینکه در محضر ایشان کسی کاری کرد و آنکس را از آنکار منع نفرمودند
با آنکه تقیه نبود و در منع کردن ترس و بیمی از کسی نداشتند پس این کار جایز بلکه مرغوب و محبوب خواهد بود
چهارم دروغ گاهی از گوینده زیاد صادر میشود تا بحدیکه صاحبش را در متعارف دروغگو میگویند و
آن کسی است که دروغ گفتن را عادت کرده و طبیعی و ملکه او شده و از او بسیار صادر میشود و در زبان
عربی او را کذاب میگویند که در اخبار مکرر ذکر شده و بعضی علما در ترجمه آن گفته نهایت دروغگو لکن بنظر
حقیر ترجمه آن همان دروغگو است چه اگر کسی بدروغ گفتن عادت ندارد و لکن گاهی یک دفعه یا

دو سه دفعه دروغی گفت میگویند دروغ گفت ولکن آن شخص را دروغگو نمیگویند اگرچه بحسب لغت
صحیح است چه می آید در خبر که دروغگوی مذموم آنست که مطبوع شده بر دروغ یعنی بر آن سرشته
و بآن عادت کرده و بهتر آن است که مقابل این قسم کاذب نامیده شود و آن کسی است که بدروغ
عادت ندارد ولکن گاهی از او سرزند پنجم آنکه دروغ از دروغگو گاهی از روی جد و حقیقت و اظهار بیان
واقع صادر میشود مثل سایر مقاصد و مطالبیکه دارد و اظهار میکند لیکن چند گاه از روی جهالت و اعتقاد خلاف
واقع خواهد انداخت و آنچه واقع نیست معتقد ایشان میکند و بر جهل ایشان می افزاید و گاهی از روی
مزاح و خوش طبعی است که جز خنداندن و شوخی نمودن مقصدی ندارد و احدی از شنوندگان
اعتقاد خلاف واقعی نکند ششم آنکه از دروغ گاهی فساد بلکه مفاسد عظیمه ظاهر شود چنانچه در بعضی
از اخبار بان اشاره شده مثلا اگر کسی که ظاهرا باو وثوقی دارند خبر دهد که فلان که غائب و صاحب
اهل و عیال است مرده پس بجهت اعتقاد بخبر او مالش تقسیم شود و زنش شوهر کند و از این دو کار
احصا نتوان کرد چه قدر فساد و خرابی پیدا شود و گاهی مفسده ندارد جز اعتقاد نمودن شنوندگان
خلاف واقع را که باعتقادش بواقع آن در بی فائده بودن یکسان است مثل آنکه فلان سلطان مرده
یا بر فلان غلبه کرد یا عساکر دمد آخلش فلان مقدار است و حالانکه مرده و نکرده و نیست ولکن در بودن
و نبودن هیچ کدام برای شنونده ثمر و فائده نیست و گاهی نتیجه دروغ نفع بلکه منافع بسیار باشد
مثل دروغیکه سبب نجات پیغمبری یا امامی یا مومنی از کشته شدن و غیر آن از آزار و اذیت گردد
یا بآن حفظ مال و عرض و ناموس محترمی شود یا بر اعدای دین در محاربه غلبه کنند و نظایر آن که
فساد دروغ در جنب مصالح و منافع مستهلک و نابود است هفتم آنکه دروغ گاهی ظاهر و
آشکار است و بر غالب شنوندگان راه شناختن دروغ بودن آن خبر مستور و مشتبه نیست
مثل غالب دروغهای متعارفه و این را کذب جلی گویند و گاهی خفی و مستور است که هر کس راه

بشناختن دروغ بودن آن ندارد واین را کذب خفی گویند مثل آنچه با پروردگار خود در غالب
اوقات عرض کنیم و مدح و ثنا و تمجید و تقدیس کنیم ذات مقدسش را و حالات عجز و افتقار و
مسکنت و ندامت و شرمندگی و بندگی و اطاعت خود را عرضه داریم بلکه صفات جوارح خود را اظهار
دهیم با خداوند جبار که دلم ترسان و هراسان و در طپش و اضطراب اشک چشمم ریزان و یاد مرگ
حضرت ملک الموت و اهوال و عقبات برزخ و قیامت خوابرا از من ربوده و آب طعام را
در گلوی من گره نموده و امثال این از سخنان که ابداً اثری ندارد و معانی و حقایق آن در قلب گوینده
نیست و آنچه گوید همه بی اصل دروغ و این دروغ دروغ است برای خداوند تبارک
و تعالی و متجاوز است از حد و احصا مثلاً هر روز و هر شب در هر وقت نماز که بایستی در محضر
جلالش با تمام عجز و انکسار بایستیم می ایستیم و میگوئیم الله اکبر یعنی خداوند عز و جل بزرگتر است
از هر چیز یا از آنکه بوصف و نعت درآید و یا در وهم و خیال احدی بگنجد یا ادراک ذات مقدسش
بعقول و حواس بتوان کرد یا او را بچیزی قیاس توان نمود و لکن این معانی ابداً در قلب نیست
و بزرگی و عظمت حضرت حق تعالی شانه هرگز در دل جای نگرفته و آثار آن در جوارح و اعضاء
ظاهر نشده چنانچه در بزرگ بودن و شمردن و دانستن بزرگی و عظمت بعضی از مخلوقین مانند
سلاطین و حکام در دل علائم و آثار آن در تمام اعضا ظاهر میشود و در کتاب شریف مصباح الشریعه
است که حضرت صادق علیه السلام فرمود هرگاه تکبیر گفتی پس بایست خورد و حقیر بشماری در
جنب عظمت و کبریائی او هر چه در آسمان و زمین است پس هرگاه که حق تعالی چون مطلع
شود بر دل بنده و او تکبیر میگوید و در دلش عارضی است از حقیقت تکبیر یعنی چیز دیگر را پیش
از حق تعالی تعظیم و توقیری نماید حق تعالی فرماید ای دروغگو آیا مرا فریب میدهی قسم بعزت و
جلالم که تو را محروم می نمایم از حلاوت ذکر خود و محجوب میگردانم از نزدیکی و همرازی با خود و از لذت

تکبیر با این قلب غافل خراب گوئیم وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین روی دل خود را متوجه ساختم بآن کسیکه بمحض
قدرت کامله بیافرید آسمانها و زمین را آن دانای نهانی و آشکارا در حالتیکه از همه ادیان باطله و مذاهب
فاسده مائل و کناره کرده بتوحید و اسلام ملتزم و متمسک تا آخر دعا که حاصل ترجمه آن آنکه هر چه کنیم و
بگوئیم و دارائیم و برائیم همه برای خداوند عزوجل است پس اگر در وقت گفتن این کلمات تمام روی دل را
بحق وانداشته و همه کارهای خود را باو وانگذاشته بلکه بسته کار و بار و رهین متاع بازار و محو آرزوها
و غرق شهوات و وسوسه ها باشد در اول افتتاح نماز دروغ گفته و ازین رشته کلام حال سائر آیات
و اذکار و ادعیه که بآنها با پروردگار خود سخن میگوید و برای جناب مقدسش ورد دل میکند معلوم میشود خصوصا
آیه مبارکه الحمد لله رب العالمین و آیه شریفه ایاک نعبد و ایاک نستعین و شرح دادن
آن مناسب رساله نیست و در فصل اول نیز اشاره بآن شده و هر کس بعد از تامل در حال خود و مفاد
و معانی کلماتیکه میخواند میداند در شبانه روز تا چه اندازه دروغ میگوید در حال عبادت خود پس معلوم شد
که نتیجه بسیار از گفتن دروغ بسیار است که غیر از ذات مقدس حقتعالی کسی راه بمعرفت و فهمیدن
دروغ بودن آن ندارد و نیز معلوم شد از تمام کلمات گذشته که دروغ گاهی بر خداوند است و گاهی
برای خداوند است و گاهی بخداوند است و آن قسم دروغ است که خواهد آمد انشاء الله تعالی و
نیز از اقسام دروغ خفی است دروغهائیکه گفته میشود بکنایه و اشاره و تعریض که آنهم شائع و بازارش
رواج دارد ششم آنکه دروغ گاهی بمعنی لغوی است باینکه بگوید چیزیرا که اصلی و واقعی ندارد
و گاهی شرعی باینکه در مقام نقل اخبار تخطی کند از آن دستور العمل که یاد داده اند که هر گاه خواست خبری
نقل کند این قسم خبر را نقل کند و الا در نزد شارع مقدس دروغگو باشد هر چند خلاف واقع نباشد
یا راهی برای شناختن صدق و کذب آن نباشد و این مطلب در مقام آینده توضیح خواهد شد انشاء الله تعالی

نهم آنکه دروغ بر خداوند و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر سه وجه محقق میشود اول
بنحو متعارف مرسوم که خداوند چنین فرمود یا چنین کرد و پیغمبر یا امام چنین گفت یا کرد ولی اصل باشد
دوم آنکه کاری خود دروغگو کرده یا نکرده و خلاف آنرا یعنی کرده را نکرده و نکرده را کرده نقل میکند
و برای اثبات صدق کلام گواهی آورد و میگوید خداوند یا پیغمبر یا امام میداند یا شاهد است که من
کردم آن کار را یا نکردم و حال آنکه دروغ گفته و گذشت در خبر کافی که خداوند تعالی میفرماید آیا پیدا
نکردی احدی را که برا او دروغ به بندی غیر از من و فرمود عرش بلرزه می آید و بروایتی خدا میفرماید
بملائکه که نظر کنید بسوی بنده من که احدی را نیافت عاجزتر از من که این دروغ خود را احاله کند
باو تا آنکه حواله نمود آنرا بر علم من سوم آنکه دروغی گوید و برای اثبات و تحقیق آن قسم میخورد بخداوند
تبارک و تعالی و صفات و اسماء شریفه و ذات مقدسش یا برسول خدا صلوات الله علیه و آله یا بیکی از امامان
صلوات الله علیهم و این دروغ را دروغ بخدا گویند و این قسم را یمین غموس گویند که صاحبش را
در معصیت فرو برد یا در آتش دوزخ فرو می برد و یمین کاذبه و یمین حالقه دین نیز گویند یعنی دین صاحبش را
میبرد مانند تیغ و الماکان که موی سر را میبرد چهارم آنکه دروغ گاهی بزبان است و این قسم شایع
متعارف و مصداق حقیقی آن است و گاهی بدست محقق میشود بانیکه بنویسد از همه اقسام گذشته
آنچه را که اصلی ندارد و این هم در شیوع و تعارف مثل اول است بلکه آثار و ضررای آن از زبان
بیشتر چه آنچه بزبان افتد زود از خاطرها محو شود و لکن آنچه نویسد باقی و مستمر بماند گذرد و آن چه بسا
گفته و دیده و شنیده شود و گاهی بسر دروغ گوید مثل آنکه کسی از او بپرسد که پیغمبر یا امام صلوات الله
علیهما یا فلان چنین فرمود یا کرد پس بسر اشاره کند در اینمقام آری و باید بگوید نه یا بسر اشاره به بالا کند
یعنی نه در آنجا که باید بگوید آری و همین قسم بچشم و ابرو توان دروغ گفتن بلکه بسیار گفته میشود و گاه
بگوشش دروغ گوید چنانچه مسموع شده از بعضی از مدعیان مقامات عالیه که گاهی در نزد مریدان

یا آنکه قصد صید کردنشان را دارد گوش به دیوار فرا دارند چون گوش کنندگان ساکت و آرام
شود و با آن جماعت به زبان حال گوش خود خبر دهد که کسی ملکی یا جنی با من سخن میگوید و اسراری می آموزد
وگاهی به بیان مشهود چنانچه اگر از کسی پرسند که امروز اول ماه رمضان است یا آخر شعبان یا روز فطر است
یا آخر ماه رمضان و بداند در اول که اول است و در آخر که آخر است پس سائل را جواب بی خوردن
چیزی و بی مثال خوردن خبر دروغ دهد که آخر شعبان است و نیست و در روز فطر است و نیست و
بهمین قسم در شرع فرض میتوان کرد اگر پرسنده زوجه یا مملوکه اش باشد وگاهی به سکوت و تقریر شود
مثل آنکه سائلی از شخص خواهش کند که من در پیش روی تو وضو میگیرم یا تیمم میکنم اگر نپسندیده شرعیت
مرا منع کن پس وضوی باطل بگیرد مثل آنکه بعوض مسح پا را بشوید یا دست را شکسته بشوید یا بعمل
وضو را معکوس بگیرد و هم چنین در تیمم پس آن شخص ساکت شود و چیزی نگوید و با این سکوت او را القا نماید
که وضو یا تیمم شرعی همین است که بجا آوردی و حالانکه نیست و در عادیات مثل آنکه جاهلی به دانائی
گوید من سوره حمد مثلا نزد تو میخوانم هرجا که درست نیست مرا آگاه کن و تعلیم نما پس بخواند و بگوید غلط یا تغییر
اعراب درست نباشد و آن شخص ساکت باشد و بسکوت خود خبر دهد که صحیح است و حال آنکه نیست
یازدهم آنکه دروغ را گاهی برای شنونده عاقل گوید و گاه شود که شنونده طفل یا دیوانه باشد
که راست را از دروغ تمیز ندهد و گاه شود که اصلا مخاطبی ندارد چنانچه مسموع شده که بعضی از
روضه خوانان در زمان تحصیل علم روضه خوانی در غیر اوقات نماز به مسجدی رفته در مسجد را از داخل
بسته بالای منبر رود و چشم بر هم گذارد و مسجد را پر از مرد و زن فرض نماید و مشغول شود بخواندن بهمان رسم
معمول در مجالس حتی در امر بگریستن و بر سر زدن و امثال آن و دعا کردن حتی برای خدام پس آنچه
گوید شنونده ندارد و حکم آن بیاید انشاء الله و بسا شود که مخاطب در دعوات باشد و برای مردگان
دروغ گوید چنانچه از بدعتهای جدیده قبیحه شایع شده که زائرین حرم منور حضرت سید الشهداء علیه السلام

بلکه از دو زیر بعد از خواندن زیارت وارث که از زیارات ماثوره معتبره است تقلید للعوام

کالانعام این چند جمله سلام بر آن مے افزایند السلام علے ابیضکم و علے

اسودکم و علی من کان فی الحائر معکم و علی من لم یکن

فی الحائر معکم خصوصا سیدی و مولای ابا الفضل العباس بن

امیر المومنین و قاسم بن الحسن و مسلم بن عقیل و هانی بن عروة

و حبیب بن مظاهر و الحر الشهید الریاحی و السلام علیکم یا ساداتی

و موالی جمیعا و رحمة الله و برکاته و این کلمات که متضمن چند دروغ واضح

و سقم لائح است علاوه بر بدعت جسارت افزودن بر فرموده امام علیه السلام چنان

شائع و متعارف شده که البته چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مرقد منور ابی عبد الله الحسین

علیه السلام و محضر ملائکه مقربین و مطاف انبیا و مرسلین علیهم السلام باواز بلند خوانده میشود

و احدی بر ایشان ایراد نمیکند و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نمایند

و کم از کم این کلمات در مجموعهائیکه در زیارت و ادعیه احمقان از عوام جمع میکنند و گاهی

اسمی برای آن میگذارند جمع شده و بچاپ رسیده و منتشر شده از مجموعه این احمق بمجموعه

آن احمق نقل گردیده و کار بجای رسیده که بعضی از طلبه شنیده شده روزی یکی از طلاب را دیدم آن

دروغهای قبیحه را برای شهدا میخواند و سپس پرسش کردم گفت من شنیدم گفتم از اهل علم قبیح

نیست چنین اکاذیب در چنین محضری گفت گر روی نسبت تعجب کردم گفتم گفت در کتابی

دیدم گفتم در کدام کتاب گفت مفتاح الجنان ساکت شدم چه کسیکه ادنی اطلاعی کارش

باینجا رسد که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرده مستند قرار دهد قابل سخن گفتن نیست

و بالجمله باین دو درا رحمت ایزدی مبدع احمق که این کلمات را جعل کرده و این صفت سفینه را

عبارت مفاتیح الجنان

قرارداده و در تتمه خواندن و نوشتن آن با همه شهر یکسان است باید گفت اولاً شیخ مفید قدس سره در
کتاب ارشاد فرموده چون پسر سعد حرکت کرد قومی از بنی اسد که در غاضریه منزل داشتند بیرون
آمدند نزد حسین علیه السلام و اصحابش پس بر ایشان نماز کردند و دفن کردند امام حسین
علیه السلام را در مکانیکه الآن قبر او است و دفن کردند پسرش علی بن الحسین اصغر را در نزد پائے
آنحضرت و گودالی کندند برای شهداء از اهل بیتش و اصحابش که در کنارش افتاده بودند
از طرف پاهای امام حسین علیه السلام و همه را جمع کردند و همه را با هم دفن کردند بعد از آن
دفن حضرت عباس را ذکر فرموده و بعد از چند ورق باز این مطلب را شرح داده و در آخر کلام
فرموده فاما اصحاب الحسین علیه السلام رحمة الله علیهم الذین قتلوا
معه فانهم دفنوا حوله ولسنا نحصل لهم اجداثا علی التحقیق الا انا
لا نشك ان الحائر محیط بهم رضی الله عنهم اما اصحاب حسین علیه السلام
که با آنجناب کشته شدند پس ایشان را دفن نمودند در کنار آنحضرت و ما برای ایشان بتحقیق
قبوری نتوانیم تحصیل نمود یعنی نمیدانیم هر کدام در کدام موضع دفن شده جز آنکه شک نداریم
که حائر محیط است با ایشان و همه داخل حائر اند و این کلام را علما بنحو قبول نقل فرموده و از
مطاوی زیارات ماثوره ظاهر و هویدا است و جز حضرت ابی الفضل همگی در زیر پاهای مبارک
بعد از شهداء اهل بیت مدفون اند و اما حرم تاکنون چیزی غیر از سیره مستمره شیعه بدست نیامد که در آنجا
باشد که حال زیارتش کنند بلکه از کتب مقاتل و اخبار زیارت ظاهر میشود که با سایر اصحاب است
بلی شیخ شهید اول طاب ثراه در کتاب دروس میفرماید بعد از ذکر فضائل زیارت حضرت ابی عبد الله
علیه السلام و هرگاه زیارت کرد آنجناب را پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسین علیه السلام
را و هر آینه زیارت کند شهداء را و برادرش عباس را و حر بن یزید را الخ و این صریح است

که دران عصر قبر او در انجا معروف بود و در نزد آن مرحوم معتبر بود و برای اثبات ما را همین قدر کافی است
و اما سائر آنچه گویند در سنه بیرون بردن حر از میان شهدا و دفن کردن او در آن موضع پس
داخل در مجعولات و بافتهای دروغگویان است ثانیا قاسم بن الحسن علیه السلام برادر آن مظلوم
ظلم و ستم که در زندگی کردند بس نبود که حال او را از جوار عم اکرم و سائر اعمام و عموزادگان و
برادران بیرون بردی ای احمق کذاب حال که این ظلم را با آن شهید مظلوم کردی پس محل
دفنش را معلوم کن که در انجا زیارتش کنند مثل بسیاری از مکانها که نسبت دهند به بزرگان
و اصلا اصلی ندارد و کسی ذکر نکرده و مستندی دیده نشده مثل خانه منسوب بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و قبور بسیاری که پاره بی ماخذ و پاره معلوم است دروغ بودنش مثل قبر مقداد
در شهروان که ظاهرا از بعضی مشایخ اعراب باشد و بعضی جهلا نسبت میدهند به مقداد بن
اسود کندی از صحابه کبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و حال آنکه مقداد در جرف که یک فرسخی
مدینه است فوت شد و از انجا او را حمل کردند و در بقیع دفنش کردند و قبر مختار که شیخ جلیل
ابن نما تصریح فرموده در کتاب شرح ثار در شرح حال مختار و ان قبره لکل من خرج
من باب مسلم بن عقیل کالنجم اللامع قبر مختار برای هر کس که از مسجد کوفه از در
مسلم بیرون رود مانند ستاره درخشان پیداست و معلوم میشود و دران زمان قبر مختار ظاهر
از صحن مسلم هم دور بود حال در داخل مسجد جائی را معین کردند و مختار را در او دفن کردند
و تصدیق آن را از علما نقل نمودند تمام دروغ مجعول مبلغی گویا قریب بچهار صد تومان بود
بعضی خوانین قاجاریه از طهران نزد مرحوم خلد آشیان فقیه عصره و علامة دهره شیخ عبد الحسین
طهرانی طاب ثراه فرستاد و بجهة ساختن قبر مختار نوشتند قبر معلوم نیست مصرف دیگر شود و در جواب
اصرار بلیغ کرد که باید در همین محل صرف شود شیخ مرحوم در مقام تفحص برآمدند حقیر هم در خدمت

ایشان بوده غیر از این عبارت این ناچیز بدست نیامد اعراض فرمودند بعضی دیگر گرفتند و کردند آنچه کردند بهر حال این کذب بی شرم کاش جائی را معین میکرد که اگر از او بپرسند که قبر المظلوم کجا است نشان دهد سبحان الله حضرت بدست مبارک جسد پاره پاره قاسم را بغل گرفته آورده در پهلوی جسد علی اکبر گذارد و باقی شهدای اهلبیت و شیخ مفید نور الله مرقده در ارشاد میفرماید بعد از ذکر اسامی شهدای اهلبیت وهم کلهم مدفونون مما یلی رجلی الحسین علیه السلام فی مشهده حفر لهم حفیرة و القوا فیها جمیعا و سوی علیهم التراب الا العباس بن علی علیهما السلام و این بی انصاف آن جسد شریف را برداشته نمیدانم بکجا برده برای چه برده المظلوم با او چه کرده بود که با او چنین کرده و احمق تر از او آنانکه میخوانند و ابدا ملتفت نیستند و علاوه بر آنکه در آن محضر انور با آواز بلند چنین دروغ مستهجن گویند غالبا معتقدند که این کلمات از اجزاء زیارت است و این خود بدعتی است در دین و خیانتیست در شریعت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بزرگ و کوچک بودن عمل یا آنچه را اعتقاد کرده که از دین است البته سبب دخول اول در بدعت و خروج دوم از آن نیست و بحال خود گذاشتن عوام در امثال این امور رخنه و بدعتهای محققه نقل غسل اویس قرنی و آش ابو درداء تابع و مخلص حقیقی معویه و روزه صمت که در روز سخن نگویند و غیر آن که احدی در مقام نهی بر نیامده سبب تجری عوام شده که هر ماه و سال دسته دسته از دین خدای بیرون میروند و ثالثا مسلم بن عقیل جلیل القدر عظیم الشان از شهدای اهلبیت علیهم السلام است اما داخل در این سلسله نیست و لهذا در زیارت ناحیه مقدسه که برای شهداء رسیده و نامهای ایشان مذکور است و همچنین در زیارت اول رجب که اسامی ایشان را ذکر فرمودند از جناب مسلم اسمی نبردند با آنکه دو پسر او را اسم بردند و رابعا حال هانی تاکنون درست مکشوف نشده و نزد علمای نحریر بحد وثاقت نرسیده و سید اجل بحر العلوم علیه الرحمه

در رجال خود زحمتها کشیده تا مدحی برای او پیدا کرده اما نه باینجا که در قطار شهدای کربلا درآید عجب از این کذاب وضاع که هانی را ذکر کرده و قیس بن مسهر صیداوی رسول حضرت بسوی اهل کوفه با آن قوت ایمان و عبد الله بن یقطر رضیع و رسول دیگر آنحضرت را با آن علو مقام و شهادت و ابو رزین سلیمان غلام با ازاد کرده و رسول آنجناب بسوی اهل بصره و شهادت او بدست همان خبیث غدار ابن زیاد احدی را ذکر نکرده با آنکه مراتب عدیده از هانی مقدم و ذکر ایشان اولی و اهم بود و جهت این چند کلمه از وضع رساله بیرون رفتیم ولکن فقره معهوده عقده بود در دل و هست و خواهد بود بحسب وضع ظاهر سیر عوام و عدم اعتنای آقایان عظام محض اظهار تاسف با خوان مومنین عرض شد و وارد هم آنکه دروغ گاهی در کلام متعارف است بنحو مرسوم در سخن گفتن یا در نوشتن و گاهی در شعر است بهمه اقسام آن و در کلمات منثوره که قریب و شبایه است بنظم از جهاتی مثل مقامات حریری و غیر او و امثال آن و در حکم این دو قسم فی الجمله فرقی دارند که خواهد آمد انشاء الله **مطلب دوم** در اشاره اجمالیه باحکام اقسام مذکوره اما در **تقسیم اول** پس مخفی نماند که کذب بر خداوند و رسول و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم از معاصی کبیره و گناهان عظیمه است در نزد تمام مسلمین و شمرده میشود از ضروریات دین بلکه ابن حجر در کتاب زواجر نقل کرده از جماعتی که آن موجب کفر است و اما دروغ بر غیر ایشان و دروغیکه ربطی بکسی ندارد پس شبهه نیست در بودن آن از معاصی بلکه بعضی علما آنرا نیز از ضروریات شمرده و مفاد جمله از اخبار گذشته و صریح جماعتی از فقهاء عظام بودن آنست نیز از کبائر و خلافی از احدی نقل نشده و معاصی برای آن از اخبار ذکر نکرده اند مگر در بعضی صور که خواهد آمد انشاء الله پس اقوی شمردن تمام اقسام آن است از کبائر و اما در **تقسیم دوم** پس دروغ بر خداوند و خلفایش صلوات الله علیهم در امور دین و آنچه از شان ایشان است بیان کردن آن پس حرمت و کبیره بودن آن واضح و قدر متیقن است از آیات و اخبار گذشته و هم چنین در امور دنیا بنابر اصح و اقوی چنانچه ظاهر آیات

واخبار گذشته است ووجهی برای مقید نمودن آنها بامور دین معلوم نشده جز توهم بعیدی که مقام
ذکر آن نیست و علامه حلی قدس سره در کتاب منتهی و تحریر تصریح فرموده و جماعتی نیز از متاخرین مثل
صاحب مستند و شیخ فقیه در جواهر و نجاة العباد و والد علامه قدس سره در شرح ارشاد بلکه آن را نسبت
بجماعتی داده و خلافی از طبقات سابقه نقل نشده و مقتضای احتیاط و احترام ایشان نیز تعمیم است
در حکم والله العالم و اما در تقسیم سیم پس ظاهر بلکه مقطوع بنودن فرق است میان اقسام سه گانه در حکم
بحرمت و فساد روزه زیرا که نقل و حکایت قول باطل بر ایشان که بنحو شرعی ثابت شد حجیت
و تبلیغ و بایست بآن عمل کرد و آنرا است گویند در مقابل کتاب خداوند پس هم چنین اگر دروغ
و بی اصل شد در هر یک از آن اقسام صادق است که بر ایشان دروغ بافته پس حکم دروغ
بر ایشان در آن جاری و نافذ خواهد بود و جماعتی از علما نیز تصریح فرمودند و جای شبهه نیست
و اما در تقسیم چهارم پس حکم قسم اول آن که دروغ از روی دروغگوئی صادر شود که بآن عادت کرده
بر ایشان سرشته شده باشد واضح و قدر متیقن از اخبار و فتاوی است و اما قسم دوم پس اگر دروغ
بر خداوند تعالی و رسول و ائمه صلوات الله علیهم باشد پس آن هم جای شبهه نیست که باب دروغ
عمدی مکلف فاسق و سائر احکام جاری است و اما در غیر این صورت پس فی الجمله تاملی در آن شده است
که آیا بیک دروغ فاسق میشود یا بعد اصرار لیکن مفاد اخبار کثیره آنست که دروغ یکی از معاصی کبیره است
پس حال آن حال آنها خواهد بود و از بدیهیاتست که در تنقیح کبیره حتی آنچه متعلق است بسخن
گفتن و محل آن زبانست مثل شرک غیبت و قذف و فتنه و غیر آن شرط نشده در کبیره شدن
و معصیت بودنش آنکه از انسان مکرر صادر شود بلکه هر کدام از آنها اگر یکدفعه عمداً از مکلف
صادر شد فسق آور و حدود سائر احکام بر آن جاری است و قبح کذب شرعاً و عقلاً کمتر از جمله از آنها
نیست بلکه از پاره از آنها سخت تر است چنانچه گذشت که از شراب بدتر و کلید خانه تمام خبائث

ست و بعضی علما فرموده در شرع مطهر برای دروغ حد قرار داده نشده یا آنکه از شراب
بدتر است بجهت کثرت و شیوع آنست در محاورات و مکالمات ولهذا قبح آن از انظار برداشته
شده و نیز نتوانند دروغگو خود را نگاه کنند تا کی پاره وجوه برای گفته یا گفتن خود که بالاجمال تشبیه شوند
پس واضح شد که در معصیت بودن و کبیره شمردن دروغ فرقی میان این دو قسم نیست
اگرچه قسم اول اشد و مفاسدش از جهاتی بیشتر است اما در تقسیم پنجم پس قسم اول آن حکمش
واضح است و اما قسم دوم پس آن نیز دو قسم است اول آنکه اصل کلامی که میگوید خبر یکه
نسبت به هزل باشد یا بنیکه قصد معنی از لفظ نمیکند بلکه کلماتی بی قصد معنی از زبانش جاری میشود
مثل آنکه در خواب یا سهوا سخنی گوید و این قسم کلام در غیر این مقام در شرع انور حکمی ندارد از حرمت
و جواز و صحت و فساد در عقود و ایقاعات و شهادات و غیر آنها که از چنین شخصی صادر شود
ولکن با قرینه ظاهره در کلام که آن از او بی قصد صادر شده و در عداد لغو و بیهوده محسوب
است و اما در این مقام پس بعضی از علما از اشکل سائر کلمات هزل و سخنان بیهوده شمرده و
از دائره کذب بیرون نموده زیرا که کذب خبر دروغ است ولی قصد معنی کلام خبر نخواهد بود
پس برای کذب محلی نیست ولکن بعضی از بزرگان علماء محققین اشکال کرده اند در بیرون
کردن آن بملاحظه اخبار عدیده گذشته که امر فرمودند در آن ترک دروغ چه جد باشد یا
هزل و از او داخل در کذب حرام شمردند و این مقال را مؤید فرمودند بآنچه گذشت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود به ابوذر ای ابوذر وای بر کسیکه سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی
را بخنداند وای براو وای براو وای براو زیرا که غالب قصه های باطله و حکایات دروغ
مضحکه در این مجالس بهزل و خوش طبعی گفته میشود و آنچه فرمودند مطابق احتیاط است و هم
آنکه قصد معنی ندارد ولکن این نقل دروغ و حکایت بی اصل را در مقام شوخی و مزاح و مجالس

الناس بطالین میکنند که ایشان را مشغول کنند و بخندانند و البته این قسم داخل ست در مراد از
هزل مذکور در اخبار گذشته که امر فرموده بترک آن و راهی نیست برای جواز آن و اما در قسم
ششم پس قسم اول آن حکمش واضح ست و حرمت آن ضروریست و هم چنین قسم دوم زیرا که
حرمت دروغ بالضرورت مقید نیست بوجود مفسده دران و اما قسم سیم پس حکم اجمالی آن
معلوم ست زیرا که در مقام تقیه و وقت خوف بر جان یا مال یا عرض جایز بلکه در بسیاری
از مقامات گفتن آن واجب ست و همچنین در مقام غلبه با اعدای دین و اصلاح بین اخوان
مومنین و دفع شر از اهل و عیال جایز ست بلکه فرموده اند اصلاح دروغ نیست ولکن
اشکال در دو مقام است اول آنکه در وقت ضرورت بدروغ گفتن بجهت دفع شر و
خلاص شدن آیا جایز ست دروغ مطلقا یا جواز آن دران وقت مقید ست بانکه
نداند یا نتواند که توریه کند بانکه بگوید کلامی و قصد کند از آن معنی صحیح واقعی را ولکن غرضش
در گفتن این کلام که ظاهر معنی آن دروغ است و مخاطب بهمان قناعت کرده دست
از او میکشد در مثل موارد مذکوره و مثل آنکه کسی در خانه اذن میطلبد خادم صاحب خانه
بامر او یا بجهت میل او میگوید اینجا نیست و غرض او از اینجا محل معینی ست از خانه که در آنجا نیست
ولکن آن شخص از کلمه اینجا خانه میفهمد چنانچه ظاهر او ست پس برمیگردد و در کتاب سرائر شیخ فقیه
ابن ادریس حلی رحمه الله مرویست از ابن بکیر گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام
مرویست کسی از او اذن میطلبد پس میگوید بکنیزک خود بگو اینجا نیست یعنی جای معین خالی
از خانه فرمود باکی نیست و این دروغ نیست پس اگر بداند و بتواند توریه کردن را بتوریه صحبت
بگوید و از خود ضرر و شر را دفع کند و دروغ گفتن برای او جایز نیست زیرا که با دست رسیدن
بتوریه ضرورتی ندارد بدروغ گفتن و این مختار جماعتی از اکابر محققین ست ولکن ادر مقام

کلام بسیار است و محل آن فقه است و تکلیف هر مقلدی رجوع بمجتهد است که او را ملجأ خود
قرار داده بهر نحو اذن داد بهمان قسم عمل کند دوم آنکه میزان صلاح چیست و چه اندازه
از نفع عمومی کافی است در بردن قبح کذب و آوردن اذن در ارتکاب آن و ایضا این
دروغیکه جایز شد ارتکاب آن بجهت اصلاح مفسده مطلق دروغ است هر چند بر خدا و رسول
و ائمه صلوات الله علیهم باشد یا مخصوص است بغیر این صنف از دروغ و محل توضیح همه اینها
کتب فقهیه است و ظاهر کلمات فقهاء رضوان الله تعالی علیهم حرمت کذب بر خدا و رسول است
مطلقا هر چند در آن نفع و صلاح عمومی باشد و وضع حدیث را برای هیچ مطلبی جایز ندانسته‌اند
شیخ شهید ثانی علیه الرحمه وغیره در مقام بیان اخبار موضوعه و مجعوله باین مطالب در کتاب درایت
اشاره نموده‌اند و فرموده‌اند که جماعتی بودند که کار ایشان این بود یعنی جعل کردن اخبار دروغ
بعضی بجهت جلب مال و بعضی بجهت تقرب بخلفاء جور و لکن ضرر آنکه این جماعت معروف بودند
بزهد و صلاح و مردم ایشان را می‌شناختند و از ایشان می‌شنیدند و قبول میکردند بجهت
خیال فاسدی اخبار جعل میکردند بیشتر از همه است زیرا که این احادیث دروغ را از ایشان
میگرفتند و نشر میدادند و خلق اعتقاد میکردند که از خدا و رسول است و بآن عمل میکردند
چنانچه از ابی عصمت نوح بن ابی مریم مروزی نقل کرده‌اند که باو گفتند تو از کجا آوردی از
عکرمه یعنی خبری که نسبت میدهی آنرا بعکرمه از ابن عباس در فضائل هر سوره جدا جدا و این
حدیث در نزد اصحاب عکرمه یعنی آنانکه راوی اویند از او نیست گفت دیدم مردم را که از قرآن
اعراض کرده‌اند و مشغول شده‌اند بفقه ابو حنیفه و مغازی محمد بن اسحق پس این حدیث را قربة
الی الله جعل کردم و ابن ابی عصمت را جامع میگفتند و ابو حاتم بن حبان که از معروفین علماء
جرح و تعدیل اهل سنت است گفته که ابو عصمت جمع کرده همه چیز را مگر راست گوئی و ابن حبان

یعنی کتاب سیره او که دران جمع کرده غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله

روایت کرده از ابن مهدی که گفت گفتم میسرة بن عبد ربه از کجا آوردی این احادیث را که
هر کس بخواند فلان سوره را برای او ست چنین ثواب پس گفت آنرا وضع کردم که مردم در
قرائت قران رغبت کنند و از مؤمل بن اسمعیل روایت شده که گفت شیخی روایت کرد برای
من خبری طولانی که سندش میرسد به اُبی بن کعب در ثواب خواندن یک یک از سورهای
قران پس بان شیخ گفتم که برای تو اینخبر را نقل کرده گفت شخصی در مداین و او زنده است
پس رفتم نزد او و باو گفتم که این حدیث را برای تو نقل کرده گفت خبر داد مرا بان شیخی در واسط
و او زنده است پس رفتم بسوی او پس گفت روایت کرد آنرا برای من شیخی در بصره پس نزد
او رفتم پس گفت خبر داد مرا بان شیخی در عبادان پس نزد او رفتم پس دست مرا گرفت و داخل
کرد مرا در خانه پس دیدم در آنجا جماعتی از متصوفه را و با ایشان بود شیخی پس گفت این شیخ حدیث
کرد مرا بان خبر پس بان شیخ گفتم که برای تو نقل کرد گفت هیچ کس برای من
آنرا نقل نکرده ولکن چون دیدم که مردم از قرآن اعراض کردند پس این حدیث را برای ایشان
وضع کردم تا قلوب خود را برگردانند بسوی قرآن و شهید ثانی در شرح درایه خود فرموده که
این حکایت را جماعتی از علما یعنی از اهلسنت نقل کردند و بالجمله گمان نمیرود احدی از علما اذن
دهد در وضع حدیثی هر چند مختصر باشد برای نفعی هر چند کلی باشد چه فتح این باب خراب کردن
اساس شریعت ست و پیدا شدن آئین تازه و دین جدیدی در هر ماه و سال و ظاهر آنستکه
بعضی از جماعت روضه خوانان از آن شیخ صوفی عبادانی تقلید کرده اند ولکن آن شیخ احمق ملاحظه
بی رغبتی خلق از قرآن توهم تقربی کرده و آن خبر را جعل کرده و در آن عمل خیال جلب نفعی
برای او نبود و اما این جماعت در هر منبر که برآیند دروغ تازه آرند و در هر مجلسی که درآیند مشتی از
تخم دروغ بکارند و هر گاه فتوری در سامعین بینند خبری فورا ببافند و اگر خبری معتبری نقل کنند

از او شاخ و برگ بی اندازه در آرند و لهذا منقولات ایشان از ضبط و حساب و تصحیح آوری در
مطاوی کتاب گذشته و کرام کاتبین را بتعب و عجز در آورده چنانچه در اخبار بان اشاره شده و همه
اینها برای نفع جزئی عاجل و متاع قلیل زائل و از این کلمات مکشوف شد که حمل دروغ چنانکه
برای اصلاح مفاسد امور غیر دروغ بر خداوند و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم است
و از آنچه بالبیت در انتقام بران تنبیه نمود آنکه حکایات و امثال که از زبان حیوانات بلکه نباتات
و جمادات ساخته میشود بلکه هزارها از آن ساخته و نوشته شده اگر بی
غرض یا با غرض فاسدی باشد حکم آن مثل حکم سایر دروغها ست گفتن و نوشتن و فروختن
و خریدن آن حرام و معامله بران باطل ست و اگر برای توضیح و نشان دادن آثار حکم الهیه و
واقف نمودن بر دقائق صنایع ربانیه و ظاهر کردن نتایج حسنه اخلاقهای پسندیده و آشکارا
نمودن مفاسد و آثار قبیحه صفاتهای ذمیمه و غیر آن از منافع علمیه و فوائد عملیه که کافه بنی نوع انسا
بان محتاج در ترغیب و ترهیب و تکمیل نفوس برای آن تاثیریست تمام پس در جواز آن حسب نقل
و فتوی بلکه بمقتضای عقل شایبه شبهه نمود و از حریم دروغ محرم باید آن را بیرون نمود
و در عداد کلمات حکمت و سخنان وعظ و نصیحت محسوب داشت و در احتجاج شیخ طبرسی طاب ثراه
مروی ست که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در آن مجلس مشئوم معویه که برای مفاخره و طعن
بر آنحضرت و پدر بزرگوارش آراسته بود در جواب کلمات قبیحه پسر عثمان فرمود اما تو ای عمرو بن
عثمان پس با آن حمقی که در جبلت تو ست که نتوانی در کشف این امور غور رسی کنی پس
مثل تو داستان آن پشه ست که بر نخل نشست و نخل را گفت محکم باش که میخواهم از تو بزیر آیم
نخل با او گفت من ندانستم تو کی بر من نشستی که فرود شدنت بر من گران آید و علامه حلی ره در
تذکره محقق ثانی قده در جامع المقاصد در کتاب اجاره بعد از ذکر جواز اجاره دادن انسان خود را

برای کتابت قران فرمودند وکذا کتب السیر والاخبار الصادقة والشعر الحق دون
الکاذبة ولاباس بالامثال والحکایات وما وضع علی السن
الحیوانات وهم چنین جایز ست برای نوشتن کتب سیر واخبار صادقه وشعر حق نه اخبار
یا شعر دروغ وباکی نیست یعنی وراجیر شدن برای نوشتن امثال وحکایات وانچه وضع نمودند
وجعل کردند بر زبان گنگ زبانان یعنی حیوانات وظاهر النظر هر دو بزرگوار بمقاله حیوانات کتاب
اخوان الصفا باشد که درین باب بی نظیر ست یا کتاب کلیله ودمنه که حکمای هند برای تهذیب صفات
وتکمیل اخلاق وضع نمودند وآن هم درین فن عدیلی ندارد وبالله التوفیق اما در تقسیم بهفتم
پس حکم دروغ جلی واضح ست وهمچنین حرمت قسم خفی آن اگر بسبب خفا صریح نبودن لفظ باشد
در افاده آن معنی دروغ بلکه آن دروغ را باشاره وکنایه وتعریض بگوید مثل آنکه کسی گاهی نماز
شب نکرده میخواهد بحاضرین برساند که میکنیم پس از فروعات جزئیه ونوادر مسائل نماز شب سوال
میکند بنحوی که همه معتقد شوند که کار دائمی اوست یا غذا را بسیار کم بخورد در حضور غیر وبرساند باین
که از کم خوراکان است وحالانکه نیست واین عمل بلاحظه دیگر ریا هم میشود بهر حال در حکم آن نباید
شبه کرد چه پیوسته خلق بسیاری از مقاصد خود را بوسیله اشاره وکنایه بیان میکنند ودیگران میفهمانند
وبتوسط آنها از مقاصد خبر میدهند پس اگر خلافی در آنها شد وبر طبق واقع جاری نشد دروغ خواهد بود
وحکم آن بر ایش بباید واگر بسبب خفا نهان بودن معنی دروغ است درسو بیدار قلب و
مکنون خاطر پس فهمیدن حکم آن از غوامض مسائل است وامر گوینده دایر است میان دو محذور
اگر بخواهد بخواند نتواند چه بسیاری از آن واجب وجمله مستحب موکد از خواندن انها گزیری نیست
واگر بخواهد بخواند نتواند چه بخواند خود دانند که آنچه با خدای خود را زگند واز حال خود خبر دهد دروغ
اصلی بلا دلیل آنانکه معانی کلمات را که بخوانند نمیدانستند فی الجمله ازین غائله ومخاطره آسوده اند

مثل آن طائفه که در آنچه از حال خود خبر دهند صادق باشند تمام معصیت و تحیر برای دسته ایست
که میدانند معانی کلماتی را که بزبان میخوانند و در انمیدانستند آنچه را که گویند و این مقام را بسطی لازم است
که مناسب رساله نیست اما در تقسیم هشتم پس حکم لغوی آنکه قدر متیقن ست از دروغ حرام
واضح ست و حکم دوم آن خواهد آمد در مقام پنجم انشاء الله تعالی اما در تقسیم نهم پس هر قسم آن از
گناهان کبیره اند و آیات واخبار در بزرگی قسم دروغ خوردن بخداوند عز وجل بسیار ست و در جمله
از آنها ست که قسم دروغ خانها را خراب و ویران میکند و صاحبش و بال آن قسم را پیش
از مردن خواهد دید و نسل را منقطع میکند و خدای تعالی از او بیزار ست و بهشت را بر او حرام میکند
و از آن سه نفر ست که حق تعالی درباره ایشان فرموده لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم
القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم و فرموده هر سه از رحمت خود ایشان را که از جمله ایشان
قسم دروغ خود قرار دادند اما در تقسیم دهم پس مستور نماند که هر قولی که قصد شود بآن خبر دادن
کسی را بامری در حکم آن قول ست که در این مقام گفته میشود از صدق و کذب و حرمت و کراهت و
و جواز و غیر آن چنانچه در این مقام جماعتی تصریح فرموده اند و در نظیر آن غیبت حرام نیز تصریح
کرده اند که فرقی نیست میان قول و فعل شیخ شهید ثانی قدس سره در کشف الریبة فرموده بدانکه
این یعنی غیبت حرام و یاد کردن برادر مومن به بدی مقصور نیست بزبان بلکه گفتن آن را
یعنی غیبت کردن بزبان را حرام کردند بجهت اینکه در آن فهمانیدن غیر ست نقصان برادر
مومن و شناسانیدن آن غیر ست بچیزیکه آن برادر مومن را از آن بد آید و ناخوش دارد
پس تعریض بآن مثل تصریح ست و فعل در آن مثل قول ست و اشاره و ایما و چشمک
زدن و رمز و کنایه و حرکت و آنچه بفهماند مقصود را داخلست در غیبت و مساوی ست
با زبان در این معنی که سخن گفتن را بجهت آن حرام کردند و از این باب ست آنچه روایت شده

بدرستی که شما از ایشان شنواتر نیستید و نیز در اینجا از صفوان بن یحیی روایت کرده گفت گفتم بحضرت ابی الحسن
علیه السلام آیا مرده می‌شنود سلام آن را که بر او سلام میکند فرمود آری می‌شنیدند آنجماعت و حال آنکه
کفار بودند و مؤمنین نمی‌شنوند یعنی مؤمنین سزاوارترند بشنیدن از کفار و حضرت در این کلام شریف
اشاره فرمودند بقصهٔ کشتگان کفار در جنگ بدر که ایشان را در چاهی انداختند چنانچه شیخ مفید رحمه الله
در شرح عقاید صدوق قده و غیر او روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر پس فرمود
بمشرکین که کشته شده بودند در روز بدر و آنها را در چاه انداخته بودند چه بسیار بد همسایگانی بودید برای رسول خدا
صلی الله علیه و آله او را از خانه‌اش بیرون کردید و او را آواره نمودید پس آنگاه جمع شدید و با او جنگ کردید پس من
یافتم که آنچه خدای من وعده داده بود راست است یعنی ظفر بر شما و هلاک شدن شما پس عمر گفت یا
رسول الله چیست این گفتگوی تو با کلهای پوسیده پس فرمود ساکت شو ای پسر خطاب بخدا قسم که تو
شنواتر نیستی از ایشان و نیست فاصله میان ایشان و میان آنکه بگیرند ایشان را ملائکه با عمودهای
آهنین مگر آنکه رو گردانم چنین از ایشان روی خود را و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند
که سوار شد بعد از فراغت و آسودگی از حرب اهل بصره و در میان صفوف کشتگان گشت تا گذشت بکعب
بن سور و او قاضی بود در بصره که عمر بن الخطاب ولایت قضا آنجا را باو داده بود و باقی ماند در عهد عثمان
فصل قضایا میکرد میان اهل بصره در زمان عمر و عثمان و چون نائرهٔ فتنه مشتعل شد در بصره قرآنی بر گردن
معلق کرد و با اهل و فرزندانش بیرون آمد و با امیرالمؤمنین علیه السلام مقاتله کردند تا تمامی کشته شدند پس
امیرالمؤمنین علیه السلام بسر او ایستاد و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود کعب بن سور را بنشانید
پس او را نشانیدند میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سور قد وجدت ما وعدنی
ربی حقا فهل وجدت ما وعدک ربک حقا یعنی آنچه پروردگار من مرا وعده داده بود از نصر
و ظفر یافتم که حق بود آیا تو هم یافتی آنچه پروردگارت بتو وعده داده بود که حق بود [illegible]

که برای ناکشتن مهیا فرموده پس فرمود کعب را بجوابانید پس ایشان کی سیر کردند که گذشت بطلیموس بغداد
افتاد و فرمود طاهر یافتند پس اورا انشاد بدانید پس همان کلام را باو فرمود پس مردی از اصحاب آنحضرت
عرض کرد یا امیر المؤمنین چیست این سخن گفتن تو با او کشته که میشنوند فرمود قسم بخدا او نمیدانند هر آینه بتحقیق
که میشنیدند کلام مرا چنانچه شنیدند اهل قلیب کلام پدر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را و از غیر مضمون
گذشت معلوم میشود که شنیدن کفار کلام آنحضرت را از روی اعجاز و تصرف نبوی در اجساد خبیثه ایشان نبود
بلکه بجهت انکار ارواح متعلق بابدان ایشان بعد از عقیده و شهادت بود و لهذا فرمودند مؤمن احق است باین
بجهت قوت و صفای روح او و ثبوت آنچه میگوید دعوای مذکوره یا آنچه گفتیم در علی بن اسباط
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود مردی هرگاه زیارت کردید مردگان خود را پیش
از طلوع آفتاب میشنوند و جواب میدهند و هرگاه زیارت کردید ایشان را بعد از طلوع آفتاب
میشنوند و جواب نمیدهند پس واضح شد که هر یک از مردگان مؤمنین را در وقت زیارت
ایشان بایست دانند حاضر میباشند و با او سخن گفت که میدانند میشنوند و جواب میدهند
بلکه گاهی جواب را گوش زیارت کننده میرسانند چنانچه جمعی از اهل صاحب کرامات و غیره یافته
مشهور روایت کردند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود گذشت سلمان فارسی رضی الله عنه در روز جمعه
بمقابر بقیع پس گفت السلام علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین
یا اهل الجمع هل علمتم ان الیوم الجمعة سلام بر شما باد ای اهل خانه ها چه خوش خانه ها
گروه مؤمنین یا ای اهل جمع آیا میدانید که امروز جمعه است فرمود آنگاه برگشت چون در خواب گاه پس
خوابید کسی نزد او آمد و گفت یا عبد الله امروز آمدی و بر ما سلام کردی و ما سلام ترا پاسخ گفتیم
پاسخ گفتیم [illegible] سید اینکه مردگان می گویند [illegible]
[illegible]

بفهمن شما دانش بیگیرند شما و غیر و را انجا از صفوان بن یحیی روایت کرده گفت گفتم بحضرت ابی الحسن
علیه السلام آیا مرده میشنود سلام آن را که بر او سلام میکند فرمود آری میشنوند اینجاست در حالی که
کفار بودند و مومنین نمیشنوند یعنی مومنین سزاوارترند بشنیدن از کفار و حضرت در این کلام تعریض
اشاره فرمود بقصه کشتگان کفار در جنگ بدر که ایشان را در چاهی انداختند چنانچه شیخ مفید قدس سره
و در شرح عقاید صدوق قدس سره و غیر او روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر پس فرمود
بمشرکین که کشته شده بودند و رانده شدند و ایشان را در چاه انداخته بودند چه بسیار بد همسایگانی بودید برای رسول خدا
صلی الله علیه و آله او را از منزلش بیرون کردید و او را آواره نمودید پس آنگاه جمع شدید و با او جنگ کردید پس من
یافتم که آنچه خدای من وعده داده بود راست شد یعنی ظفر بر شما و هلاکت شما آیا یافتید شما آنچه را که [illegible] عمر گفت یا
رسول الله چیست این گفتگوی تو با کلهای پوسیده پس فرمود ساکت شو ای پسر خطاب بخدا سوگند که
شنونده تر نیستی از ایشان و نیست فاصله میان تو و میان ایشان بمیان آنکه بگیرند ایشان را ملائکه با عمودها
آهنین چنانکه در دست خود [illegible] از ایشان برگردانیم و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند
که سوار شد بعد از فراغت و آسودگی از حرب اهل بصره و در میان صفوف کشتگان تا گذشت بکعب
بن سور و او قاضی بود در بصره که عمر بن الخطاب ولایت قضای آنجا را باو داده بود و در آنجا مقیم شد و
فصل قضایا میکرد میان اهل بصره در زمان عمر و عثمان و چون نائره فتنه مشتعل شد در بصره قرآنی بر گردن خود
معلق کرد و با اهل و فرزندانش بیرون آمد و با امیرالمومنین علیه السلام مقاتله کردند تا تمامی کشته شدند پس
امیرالمومنین علیه السلام بر سر او ایستاد و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود کعب بن سور را بنشانید
پس او را نشانیدند میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سور قد وجدت ما وعدنی
ربی حقا فهل وجدت ما وعد ربک حقا آنچه پروردگار من وعده داد از ظفر
و نصرت یافتم که حق بود آیا تو هم یافتی آنچه را پروردگارت ترا وعده داده بود از حق [illegible] از عذاب دردناک

نبایگفت مگر مانند آنچه در قرآن از او حکایت نموده و تعبیر در کتاب غرر و درر از این مطلب شرحی
داده و در آخر فرموده که در نسبت گفتن بمور مجاز و استعاره است و از اینجا فرق مابین این دو وجه
وجه اول ظاهر میشود زیرا که در اول اصل نسبت قول مطابق واقع و حقیقی است [illegible]
و استعاره در گفتهای او شده و در اینجا بعکس اوست چنانچه بر اهل دانش مخفی نیست آنچه [illegible]
و غیر او در قصه [illegible] فرموده اند اگرچه خلاف نصوص بسیار و تحقیق محققین است [illegible]
غرض از نقل آن کلمات شهادت ایشان است بیرون بردن این قسم کلام از دائره کذب [illegible]
التباسی ندارد و همیشه علما و اعیان در نظم و نثر این قسم سخن گفته بلکه این سخنان [illegible] رواج داده
و در محاورات خود بسیار بقبول رسانده ولکن در نظم چون زیاده متداول است [illegible]
[illegible] که مراد از قول او گفتن است بزبان حال نه بزبان دهان [illegible]
تنبیه نمود چنانچه [illegible] است که [illegible] اظهار آن را گرفته [illegible]
از اینجاست که امیر المؤمنین علیه السلام در آن خطبه که بعد از قرائت سوره الهاکم التکاثر خوانده
در بیان حال مردگان میفرماید ولئن عمیت آثارهم وانقطعت اخبارهم لقد رجعت
فیهم ابصار العبر وسمعت عنهم آذان العقول وتکلموا من غیر جهات النطق فقالوا
کلحت الوجوه النواضر وخوت الاجسام النواعم ولبسنا اهدام البلی وتکاءدنا ضیق
المضجع وتوارثنا الوحشة وتهکمت علینا الربوع الصموت فانمحت محاسن اجسادنا
وتنکرت معارف صورنا وطالت فی مساکن الوحشة اقامتنا فلم نجد من کرب
فرجا ولا من ضیق متسعا و سید السالکین علی بن طاوس طاب ثراه در آخر ملهوف فرموده
که چون حضرت سجاد علیه السلام از شام مراجعت نموده داخل در مدینه طیبه شد و در منازل خویشان خود
[illegible] بزرگوار و برادران نزول اجلال فرمود یافت آن منازل را که بلسان حال [illegible]

اقوال خود قرار دهند نه آنکه بزبان بگویند و باعمال و کردار خلاف گفته خود را تکذیب نمایند زیرا که اگر راست
بود در نزد گویند البته خود بخلاف آن عمل نمیکرد چون خود بخلاف آنچه گوید رفتار کند پس آنچه گوید
در نزد او راست نباشد و از تمام و کمال ایمان است وفا کردن بآنچه وعده دهد و در عهده گیرد که
آنرا بکند برای خالق یا مخلوق و وعده خود را صادق کند و بعضی از محققین گفته که آیه مبارکه یا
ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا
تفعلون ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید بزرگ است در نزد خدا تعالی
معصیت این کار که بگوئید چیزی را که نکنید از ظاهر است در بیان حال آنانکه خلف وعده کنند
و این همه تهدید و وعید و سرزنش برای ایشان است که وعده کنند و بآن وفا نکنند و اینجماعت
را در جای دیگر از کاذبین شمرده چنانچه میفرماید و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله
لنصدقن و لنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم
معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه
و بما کانوا یکذبون پاره از مردان یا منافقان کسی است که عهد کرد با خدا تعالی
که اگر عطا کند بما از فضل خود هر آینه صدقه دهیم البته و هر آینه میباشیم از شایستگان پس چون عطا
فرمود ایشان را از فضل خود بخل نمودند بآن و روی گردانیدند و اعراض کردند پس از پی در آورد
آن بخل مرض نفاق را در دلهای ایشان تا روزیکه رسند بجزای خداوند بسبب آنکه خلاف کردند
با خدای آنچه را که وعده داده بودند با او و بسبب آنکه بودند که دروغ میگفتند در این عهد که
با خدای خود کرده بودند و اینست حالت اینجماعت که در این آیه شریفه اشاره بایشان فرموده در باب
ثالث و هم کتاب کلمه طیبه شرحی مبسوط نوشته ایم و در آن فوائد بسیار است هر که رجوع کند بآنجا بهره مند خواهد شد
و تا لیس طی این دو مرحله بایست آنچه در قلب سپرده و در مکنون خاطر ودیعه گذاشته با واقع آن

یکسان باشد و واقع بهمه جهت مطابق باشد با آنچه در قلب او ست و این در باب معارف
چنان است که هرچه را معتقد است بوجودش و صفاتش و افعالش شود بلکه لائق بشأنسته
آن موجود است چون ذات اقدس حضرت باری جل جلاله و انبیاء عظام و اوصیاء کرام علیهم السلام
و ملائکه و روز قیامت و بهشت و دوزخ چنان باشد که دانسته و اعتقاد کرده و در مرحله افعال
چنان است که آنچه دارا است بحسب گفتار و اعتقاد خود دارا است باشد یعنی حقیقت آن صفت در او
موجود باشد مجرد دعوی نباشد و بر او مشتبه نشده باشد والا در این مرحله کاذب خواهد بود چنانچه در
مقام دوم در شرح قول امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود ایاکم والکذب فان کل راج طالب
و کل خائف هارب بیان فی الجمله از این مطلب شد و این فقره شریفه اگرچه در میان میزان تمییز
صدق و کذب در مرحله خوف و رجا است اما در آن دستور العملی است از برای همه صفات حمیده مثل
توکل و محبت و رضا و تسلیم و غیرها و تمام آنها و آنچه شرکت برای همه آنها است در علامتیست که خود
و دیگران توانند تمیز دهند میان صادق و کاذب آن خصلت و اما در مرحله زبان و سایر اعضا پس معنی
آن معلوم و عموم ناس خبر این معنی ندانند که هرچه از آن خبر دهند هرگاه چنان است که خبر داده
از اهل صدق و گرنه کذب دانند و چون مجاهد فی الله در تمامی انتقالات بایست موحد بوده ابا از
شریکی برای حق تعالی در هیچ مرحله نگیرد و آنچه گوید و کند و در دل جای دهد با خلوص و پاکی از همه مفاسد
باید خالص برای ذات مقدس حضرت احدیت باشد چنانچه در آیه مبارکه ان صلوتی و نسکی
و محیای و مماتی لله رب العالمین که در اول نماز خوانده میشود و ترجمه آن در فصل اول گذشت
اشاره ایست باین مقام و صدق در این مرحله منسوب بودن هیچکدام از آنها است بحقیقت و راستی
بچیزی غیر از قصد طاعت آن ذات اقدس تعالی شانه و باین قدم صدق هر مرحله اخلاص توانند آن شجره
طیبه را که در دل نشانده بارآور کنند و از آن ثمرهای گوناگون در آید و این قسم از صدق کامل یافت نشود

خود را اهل عصمت و طهارت صلوات الله علیهم ولهذا خدا تعالی ایشان را در کلام خود صادقین خوانده
و فرموده کونوا مع الصادقین وامر نموده که در همه حالات از اقوال و افعال و عقائد و اخلاق
و اطوار ایشان پس لابد است همیشه و پیوسته خود با ایشان باشند پس در امت مرحومه دو صنف باشند صنفی
صادقین و صنفی که مامور بمتابعت کنند ایشان را و نشود مراد از صادقین در اینجا مجرد راست
گویان بزبان باشند هر چند در قلب منافق یا در عمل جوارح عاصی باشند زیرا که محال است خدا تعالی
امر کند بمتابعت و معیت با منافق یا عاصی پس مراد از صدق در اینجا صدق در تمام المقامات باشد
که بآن اشاره شد که دست کسی بآن نمیرسد جز آنکه خدا تعالی او را برگزیده و تربیت نموده و برای تکمیل
و تزکیه و تربیت بسوی سائر عباد فرستاده و احدی را چاره نباشد جز تمسک و مصاحبت و معیت
با ایشان و چون نشود که حق تعالی امر بمتابعت و اطاعت جمعی کند که راه معرفت ایشان مسدود باشد
باشد لهذا اوصافی برای آن صادقین ذکر نموده که هر کس تواند بوسیله آن اوصاف شخص
متبوع و مطاع خود را پیدا کند پس فرمود لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب
ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال
علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب
واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء
والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون نیکوئی
آن نیست که برگردانید رویهای خود را بجانب مشرق و مغرب لکن نیکوکار آنست که ایمان آورد بخدا
و روز بازپسین و فرشتگان و پیغمبران و مال دهد بر دوستی او بخویشان و یتیمان و درویشان و راه
گذران و سوال کنندگان و در آزاد نمودن بندگان و بپای دارد نماز را و بدهد زکوة را و وفا کنندگان
به پیمان خود چون پیمانی کنند و عهدی نمایند و صبر کنندگان در حال پریشانی و تنگدستی و در حال

یا مراض و استقامت و در حین کارزار ایشانند آنانیکه راست گفتند و ایشانند که پرهیزگارانند و در جای
دیگر فرموده انما المومنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا
باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون خبر این نیست که ایمان آورندگان
یعنی با ایمان کامل تمام آنانند که ایمان آوردند بخدای تعالی و رسول او و آنگاه هیچ شکی نکردند و مجاهده کردند
بمالهای خود و جانهای خود در راه خداوند ایشانند راست گویان و بر متامل پوشیده نیست که این
دو آیه کریمه دارا است تمام آنچه در مراتب صدق گفته شد پس آن صادقین که امت مامورند بمتابعت
ایشان دارای این اوصاف و اعمال خواهند بود و بر مصنف متفحص مطلع بر احوال سابقین مستور و
مخفی نیست که انسانی دارا تمام این اوصاف دیده و شنیده نشده غیر حضرت امیر المومنین
علیه السلام و یازده نفر از فرزندانش صلوات الله علیهم چنانچه در کتب امامت شرح شده و این
اوراق محل ذکر آن نیست غرض در اینجا اشاره بود بمقامات صدق و اینکه درجه سامیه آن
مختص بآن بزرگواران است و باقی بندگان بحسب تقسیم الهی در هر درجه حظی و نصیبی دارند و پست ترین
درجات آن صدق لسان است که عموم خلق غیر از این درجه مرتبه ندارند چه رسد بدارائی آن
و بر آمدن در صدد تحصیل آن و با این قصور فهم و همت این مقام پست سهل آسان و در نظر
ایشان آنقدر اهمیت بهم نرسانده که در مکالمات و مخاطبات و مباحثات و مکاتبات
مراقب و مواظب گفتار خود باشند و آنچه را ببینند یا بشنوند چون در مقام نقل آن برآیند چیزی
که از آن تغییر دهد بر آن بیفزایند یا از آن بکاهند و نام خود را در زمره کاذبین در بیاورند و بآن
عقوبات و مفاسد دروغگویی که گذشت مبتلا نکنند بلکه کم کم قبح آن از میان خلق برداشته
شده تا آنجا که آنرا از صغائر بلکه از مکروهات در عمل نمی شمرند هیچ بیچاره اگر در غذا خود سیری
و هر روز پیش کسی افتد که فی الجمله بوی بدی از دهانش شنید جرش کند و لیحان ناشایسته [illegible]

شرمنده اش نماید و هزارها دروغ در مجالس و محافل و در مساجد و مقابر و مشاهد مقدسه ائمه
یکدیگر گویند و بمقتضای بعضی از اخبار سابقه عفونت آن تا قائمه عرش الهی برود و ملائکه
را از خود آزرده و دور نمایند و ابدا باکی ندارند و در خاطرشان نگذرد که کار قبیحی کردند
و برای این رشته کلام تتمه ایست که خواهد آمد انشاء الله تعالی و عرض اهم در نیمقام بیان معنی
صدق و کذبیست که باید روضه خوان و امثال او آنرا بدانند و در مقام عمل رعایت کنند

بیان معنی صدق و کذب شرعی

و تکلیف خود را بدانند که چگونه اخبار و قصص را نقل کنند علاوه بر رعایت صدق لسان
و تحرز از کذب زبان که دانستی بودن آن را از کبائر و همه مکلفین در آن شریکند و ما این
قسم را صدق و کذب شرعی میگوئیم بمتابعت بعضی از علماء اعلام توضیح مراد آنکه چون ناقل
خبر و قصه را از واسطه نقل کند و آن از دیگری تا برسد باصل خبر و قصه غالبا در نزد ناقل آنچه
نقل کند قطعی و جزمی نباشد چه رسد باینکه از او میشود بلکه احتمال راست بودن و دروغ بودن
هر دو را میدهد بلی در بعضی اخبار و قصص یکطرف مظنون میشود و لکن باین ظن و گمان
اعتنائی نیست مگر بعضی از آن که از راه مخصوصی پیدا شود یا بدرجه متیقنی برسد چنانچه در
محلش مذکور است و از انجا که جمله از امور معاش بنی آدم و بسیاری از امور معاد ایشان معلق
و مربوط است بنقل ناقلین و روایت رواة لهذا در شرع مطهر میزانی برای این امر قرار داده
که تابعان شرع از روی آن رفتار کنند و آنرا محکم بگیرند و از قاعده و قانون الهی تجاوز نکنند که
اگر تجاوز کرد در شرع او را کاذب گویند پس مراد از کذب در اینجا مخالف حق و مخالف رضای خداوند
و قانون مقرر در شرع باشد در مقابل کذب لغوی و عرفی که کلام مخالف واقع است بلکه گاه
شود که آنچه گوید راست باشد و ناقل خود بعیان دیده آنچه را گوید و لکن برای نقل آن شروطی در
شرع مقرر شده که اگر آن شروط محقق نشد نبایست آنرا نقل کند اگر نقل کرد او را نیز کاذب گویند

بانکه آنچه گوید راست باشد مثل آنکه اگر کسی زن خود را نسبت بزنا دهد هر چند عادل متقی راستگو باشد و خود دیده باشد نباید آن را نقل کند مگر آنکه چهار شاهد داشته باشد که همه دیده باشند آنچه را که او دیده و اگر کرد باید بر او حد قذف جاری کرد و در نزد خداوند از کاذبین خواهد بود زیرا که خداوند عالم در سوره نور میفرماید لو لا جاؤا علیه باربعة شهداء فاذ لم یاتوا بالشهداء فاولئك عند الله هم الکاذبون چرا نیاوردند یعنی قاذفین بر آن دعوی که کردند چهار گواه پس وقتی که نیاوردند آن گواهان را پس آن گروه در نزد خدا تعالی دروغگو باشند و در اینجا تمام احکام کذب بر این گروه جاری است و اما در غیر اینمقام پس تکلیف ناقل آنستکه نقل کند از شخص ثقه یعنی کسیکه انسان مطمئن باشد بنقل او و آن نشود مگر آنکه آنکس از دروغ گفتن متحرز باشد و بنا بر راست گفتن باشد و این سیرت برای او ملکه و عادت شده و باین صفت معروف شود و در نزد آنکه او را میشناسد و با او معاشرت دارند و نیز بسیار فراموش کار نباشد و سهو و نسیان او زیاد نباشد و او را این سیرت داشته باشد بانچه نقل کند و چون چنین شد شنونده بنقل او مطمئن شود و مدار نظام امور تمام عقلا در همه اعصار و قرون بر نقل و اخبار چنین اشخاص است بدون ملاحظه مذهب او که بر حق است یا بر باطل و فرقی نیست در این مقام میان نقل و روایت او که بزبان کند یا در کتابی و دو فرقی اثبات کند و اگر از غیر ثقه نقل کند او نیز در حکم دروغگو است در شرع مطهر و لکن فی الجمله فرقی با قسم اول دارد که معلوم خواهد شد انشاء الله و دلالت کند بر این دعوی کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن وصایا که بفرزند خود جناب امام حسن علیه السلام کرده اند آن وصایا طولانی است و از برای آنجناب نوشتند و بیشتر از آن سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه نقل کرده و تمام آن را سید رضی الدین علی بن طاوس قدس سره در کشف المحجة از رسائل ثقة الاسلام کلینی قده نقل کرده که ایشان بسند خود روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام و از جمله فقرات آن اینست و لا تقل ما

بیان [illegible]

الا عن ثقة فتكون كذاباً والكذب ذل وحدیث نقل مکن مگر از ثقه یعنی اگر از غیر
ثقه نقل کنی خواهی بود دروغگو و دروغگوئی ذلت و خواریست یعنی سبب ذلت و خواریست در
دنیا و آخرت یا علامت پستی فطرت و دنائت طبع آدمی است و قریب باین خبر است آنچه در
نهج البلاغه مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام در طی مکتوب شریف که بحارث همدانی نوشته‌اند
ولا تحدث الناس بكل ما سمعت فكفى بذلك كذباً یعنی نقل مکن برای مردم آنچه را
که شنیده‌ای که همین بی مبالاتی در نقل کردن آنچه را که شنیده کافیست برای دروغگو شدن تو
و موید این دو خبر است آنچه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از عبد الاعلی
بن اعین گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام حدیثی است که از مردم روایت میکنند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده حدیث گو از بنی اسرائیل یعنی نقل کن قصص و حکایات ایشان را که حرجی و منعی
نیست فرمود آری یعنی این خبر راست است گفتم پس ما نقل کنیم از بنی اسرائیل آنچه را که شنیدیم
و برما حرجی نیست فرمود آیا نشنیدی که کفایت میکند در دروغگوئی مرد آنکه نقل کند آنچه را شنیده و علامه
مجلسی قدس سره در بحار در شرح این خبر گفته که دلالت میکند بر اینکه سزاوار نیست نقل کلام کسیکه اطمینان
بنقل او نیست الخ و از این باب است آنچه گذشت که مصلح دروغگو نیست چون سخنش موافق حق
و رضای الهیست و حاصل تمام این اخبار معتبره آنکه مکلف در مقام نقل مطلبی چه دینی و چه دنیوی
بجهة افاده امری و انتفاعی برای غیر خود در اینجا که باید از واسطه یا وسائط یا کتابی نقل نماید باید از شخص ثقه
که اطمینان بنقل او هست نقل کند و اگر با امتثال این فرمان خطائی ظاهر شد و واقع چنان نبود که
شنیده یا در کتاب دیده مؤاخذه خداوند و توبیخ و ملامت خلق و ندامت ناقل از نقل کردن آن خبر
اما این ثقه نخواهد بود زیرا که در این امر عذر دارد در نزد خالق جل و علا که او را اذن داده در نقل از شخص ثقه
و در نزد خلق زیرا که مدار امور زندگی ایشان بر نقل از ثقه و اعتماد بر خبر او است پس اگر خلاف آن ظاهر شود

از گفته خود پشیمان نشود و اگر در مقام نقل تساهل کرد و فرق میان ثقه و غیر ثقه نگذاشت از هر کس هر چه شنید
و از کتاب هر مولفی هر چه دید نقل کرد و دروغ بر آمد یا علاوه بر آن مفسده مترتب شد نزد خداوند جل جلاله
و خلق عذری ندارد پس آنچه در حق دروغگویان رسیده از ذمت و ملامت در باره ایشان مهیا شد و از نکال
و عقوبت در باره او جاری است و نتواند عذر آورد که من نمیدانستم دروغ است چون احتمال دادم
راست باشد نقل کردم زیرا که باو خواهند فرمود ما بتو اعلام دادیم که از هر کس هر چه شنیدی نقل مکن و هر
جا دیدی حکایت منما و از این راه مرو که اگر در چاهی افتادی یا بدست راهزنی گرفتار شدی فریادرسی
نیست و نجات دهنده نداری پس بعقاب دروغ گفتن مذنب و بمفاسده مترتبه بران مواخذه ترا البته
خواهند گرفت هر چند در وقت گفتن ندانی دروغ است و بمثابه صادق مستور نیست که در آیه مبارکه
یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا
علی ما فعلتم نادمین نیز اشاره است بانچه گفتیم زیرا که تعلیلی که در این آیه شریفه از برای لزوم
از عمل بخبر فاسق ذکر شده ثابت میشود که ندانسته کاری عقلا و شرعا مذموم و ممنوع است بهر تقدیر نتیجه
سوئی که بر آن عمل مترتب شود دامن گیر عامل گردیده و از کرده خود پشیمان خواهد شد پس بنا بر این ناقل
حدیث چون نه خود علم و اطلاع بر صدق آن خبر دارد و نه از جانب شرع دستور العملی باو رسیده
که بان خبر معامله صدق کند پس اعتماد کردن بغیر ثقه در نقل البته عملی خواهد بود بجهالت و نادانی و هر گونه مفسده
که از ان نقل بار آید دامن گیر ان ناقل گردیده و عاقبت از نقل خود پشیمان خواهد شد بخلاف کسی
که از ثقه نقل کند که هر چند خود اطلاع بر صدق آن خبر ندارد ولکن چون از جانب شرع دستور العمل
داشته که با گفته و نقل شخص ثقه البته باید معامله صدق کند پس هر گاه مطابق این دستور العمل شرع
رفتار نمود و از شخص ثقه نقل کرد ندانسته کاری نکرده و فرضا اگر گفته ثقه خلاف واقع باشد و بر نقل
آن ثقه مفسده یا مفاسدی مترتب شود چون بدستور العمل شرع عمل نموده تبعات آن بهیچ وجه دامن گیر

آنکس نخواهد شد وازین عمل خود هرگز پشیمان نخواهد گردید و در نزد خداوند جل و علی و خلق معذور
خواهد بود نظیر حاکم شرع مطاع که از روی شهادت دو مومن عادل بر دزدی کسی دست
او را قطع نماید و بعد از قطع معلوم شود که آن حد در غیر محل بوده دزد مثلا دیگری بوده بر آن حاکم حرجی
نیست چون بنیانی که در انتقام بدست او داده عمل کرده والبته تدارک این خرابی را از جای دیگر
خواهند کرد پس پشیمانی و وبال در مقام گذشته برای آنکسی است که دروغ یا لآخر باو منتهی میشود که
عمدا گفته یا در مقدمات نقل تقصیری نموده وازینجا است که امیر المومنین علیه السلام فرمود چنانچه
در کافی است اذا حدثتم بحديث فاسندوه الى الذي حدثكم فان كان حقا فلكم وان كان كذبا فعليه
هرگاه خواستید حدیثی نقل کنید برای کسی پس نام آنرا که برای شما این حدیث را نقل نموده و مستند شما است
ذکر کنید یا اگر کسی که برای شما حدیثی نقل کرد و خواستید آنرا برای دیگر نقل کنید نام آنرا ببرید مثلا بگوئید
فلان گفت که حضرت صادق علیه السلام چنین فرمود پس اگر راست شد ثواب روایت این حدیث و عمل بآن برای
همه شماها خواهد بود و اگر دروغ است ضررش بر همان ناقلی است که این دروغ را برای شما گفته
و بملاحظه اخبار گذشته و قانون مقرر مراد از ناقل باید شخص ثقه باشد پس دروغ بودن کلام
او یا دیگری که برای او نقل کرده بجوری است که اشاره شد یا بجود دیگر که بیاید انشاء الله تعالی و برای
انتقام بالا بمقامات گذشته چند تنبیه است که ناچاریم از اشاره کردن بآن تنبیه اول چون دانستی
که تکلیف ناقل در نقل مورد دین و دنیای خود و دیگران نقل از ثقه است بآن معنی که ذکر شد چه از
زبانش باشد یا از کتاب و مولفاتش که در این اعصار نقل روضه خوان و امثال ادعا البا منحصر است
دران و دانستی اینکه در نقل کردن از شخص ثقه محذوری نیست و اگر خبر و نقل او خلاف واقع شد بر این
ناقل حرجی و ملامتی نیست پس باید دانست که شخص ثقه بسیار شود خبری را نقل کند و لکن ثقات
دیگر خلاف آن را نقل کنند و گاه شود که آنچه نقل کرده منافی است با بعضی از قواعد و اصول

ونقل ثقه بلکه مومن عادل چنین خبری را منافات با وثاقت و عدالت او ندارد زیرا که از برای اختلاف
احادیث و اخبار و قصص و حکایات اسباب بسیاری بود در قدیم زمان که علمای اعلام انرا ضبط
کردند و ائمه طاهرین علیهم السلام برای معالجه آن اختلافات و تکلیف فعلی مکلف مکرر دستور العمل داده
و در اینها نیز اختلاف پیدا شده و علمای عظام رضی الله تعالی عنهم رنجها کشیده تا هر طائفه بحسب مشرب
و مذاقیکه در مبانی فقه داشتند طریقی معین و رشته در پیش گرفتند ذکر آن مناسب اینجا نیست آنچه
مناسب غرض ماست تنبیه روضه خوان بصیر متقی است بر انکه اگر خبری یا حکایتی در کتاب عالمی دیده
اگرچه در نقل آن از انجا برای او محذوری نیست ولکن بایست تامل کند و ملتفت شود بلکه تجسس نماید
که علمای دیگر مبادا خلاف آن را ذکر کرده باشند بنحویکه خلاف واقع بودن خبر اول ظاهر و مبین شود
بنحویکه باید ظاهر آن کلام را تاویل نمود پس در چنین مقام اولا مستند نقل خود را بگوید و بنحو جزم خود نسبت
ندهد بلکه مثلا امام علیه السلام چنین بود یا گفت یا کرد و ثانیا مخالفت آن را یا سائرین اشاره کند
که مبادا گوش کنندگان مغرور شوند خصوص اگر صاحب آن کتاب از بزرگان علما باشد و ما برای
تنقیح مطلب دو مثال ذکر کنیم مثال اول عالم جلیل بی نظیر و عدیل شیخ مفید رحمه الله در کتاب
ارشاد در سیاق ذکر معجزات قاهرات و آیات باهرات حضرت امیر المومنین علیه السلام گفته

ومن آيات الله الخارقة للعادة في امير المومنين عليه السلام انه لم يعهد
لاحد من مبارزة الاقران ومنازلة الابطال مثل ما عرف له عليه السلام
من كثرة ذلك على مر الزمان ثم انه لم يوجد في ممارسي الحروب
الا من عرته بشر ونيل منه بجراح او شين الا امير المومنين عليه السلام
فانه لم ينله مع طول زمان حربه جراح من عدو ولا شين ولا وصل
اليه احد منهم بسوء حتى كان من امره مع ابن ملجم على غيلة ما كان وهذا

العجوبة افرده الله بالآية فيها وخصه بالعلم الباهر فی معناها ودلّ بذلك
علی مكانه منه وتخصيصه بكرامته التی بان بفضلها من كافة الانام حاصل ترجمه
آنكه مدت زمان محاربه ومجادله آنحضرت در میدان معرکه با دشمنان از ایام محاربه همه شجاعان و دلیران
روزگار بیشتر بود و پیدا نشود از دلیران که پیوسته ایام مشغول کارزار بود و ناکسی مگر آنکه صدمه از عدوی خود
خورده و جراحتی باو رسیده و یا عیب و نقصی در اعضایش پیدا شده که بآن بدشکل و رسوا شده باشد بخبر
امیر المومنین علیه السلام که با این طول ایام مقاتله از عدو جراحتی و عیب و نقصی در بدن مبارکش نرسید
و از دشمن بدی و مکروهی ندید جز ضربتی که از ابن ملجم بمکر و حیله بآنحضرت رسید و این آیه باهر ایست
که خدا تعالی آنجناب را بآن امر عجیب در میان تمام دلیران روزگار ممتاز فرمود و آنچه فرمود دمویه استثنا
بخبر یکه شیخ شاذان بن جبرئیل ره در کتاب فضائل نقل کرده در قصه ولادت آنجناب که حوا و مریم
علیهما السلام و دو زن دیگر حاضر شدند و آنجناب را معطر نمودند و در جامه پیچیدند پس جناب ابوطالب خواست
در آنحال ختنه کند بعادت عرب که طفل را در کودکی ختنه کنند پس یکی از آن زنان گفت این مولود
متولد شده پاک و پاکیزه کرده شده حرارت آهن نخواهد چشید مگر بر دست مردیکه خدا تعالی و رسولش
و ملائکه و آسمانها و زمین و کوهها و دریاها او را دشمن دارند و آتش جهنم مشتاق او است پرسید
کیست گفت ابن ملجم مرادی الخ با اینحال کلام آن شیخ معظم و مضمون این خبر را نتوان باور کرد و ناگفته
واگذاشت چون منافات دارد با اخبار بسیار که بعضی از آنها خود آن شیخ معظم روایت کرده و باختصار
بجمله از آنها اشاره میشود اول شیخ جلیل مذکور در کتاب اختصاص روایت کرده که چون آنحضرت از جنگ احد
برگشت هشتاد جراحت در بدن مبارکش بود و فتیلها را چون در زخمی داخل میکردند از زخم دیگر بیرون آمد بنحویکه آن دو زن
که جراح بودند معالجه میکردند چنانچه خواهد آمد عرض کردند که این قسم فتیلها از زخمی بزخمی میرود و بر جان او میترسیم
و آنجناب در دراکتمان میکرد و مانند گوشت جویده شده بود و بر روی پوستی چسبانیده ...

بودند چون چشم حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله بر او افتاد گریست دوم شیخ معظم مذکور قدس سره
ایضا در بحار روایت کرده که بعد از وفات آنجناب شمردند اثر جراحاتیکه در بدن مبارکش بود از فرق
تا قدم پس عدد آن بهزار رسید سیم ایضا آن عالم کامل در ان کتاب و شیخ صدوق ره در کتاب
خصال حدیثی طولانی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از محمد بن الحنفیه روایت کردند که یکی از علماء
یهود شرفیاب خدمت آنحضرت شد بعد از جنگ نهروان و آنجناب ذکر کردند برای او هفت موضع
که خدا تعالی آنجناب را امتحان نمود در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و هفت موضع دیگر بعد از وفات
آنحضرت و در همه مواضع صبر نمود در چهارم از هفت اول اجمالی از غزوه احد را بیان فرمود
و در آخر ان فرمود مجروح شدم در پیش روی رسولخدا صلی الله علیه و آله هفتاد و چند جراحت
که از آنها است این و این ورد او را از خود انداختند و دست مبارک را باثر یک یک از ان جراحات
کشیدند الخ چهارم ایضا در ان دو کتاب در همان خبر شریف طولانی مذکور است که در موضع
پنجم از قسم اول اجمالی از غزوه خندق و چگونگی مبارزت خود را با عمرو بن عبدود بیان نمود پس
فرمود بمن این ضربت را زد و اشاره کرد بفرق مبارکش الخ پنجم شیخ طبرسی قده در تفسیر مجمع البیان
روایت کرده که در روز احد علی علیه السلام را آوردند خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله در حالیکه در
بدن شریفش بود زیاده از شصت جراحت که از طعن نیزه و ضربت شمشیر و پیکان تیر رسیده بود
پس رسولخدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بآن جراحات میمالید و آنها ملتئم میشد باذن
خدا تعالی تا آنکه چنان شد که گویا جراحتی نبود ششم شیخ جلیل مقدم علی بن ابراهیم قمی قدس الله سره
در تفسیر خود بسند معتبر روایت کرده در ضمن ذکر قصه جنگ احد که اصحاب آنحضرت همه فرار کردند و
امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته با مشرکین مقاتله مینمود تا آنکه در روی مبارک و سر و سینه و شکم و
دو دست و دو پای آنجناب نود جراحت رسید پس آنجماعت ترسیدند و از او کناره کردند و شنیدند که

منادی از آسمان که میگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار ششم عالم فاضل
قطب راوندی قده در کتاب خرائج روایت کرده که در جنگ جمل جراحت بسیار بر بدن امیرالمؤمنین علیه السلام
رسید پس رسول خدا صلی الله علیه وآله آب دهان مبارک گرد بر آن جراحات ریخت پس گویا هیچ جراحتی
در آن حال نبود هشتم رشید الدین محمد بن شهرآشوب قده در کتاب مناقب روایت کرده که روز احد شانزده
ضربت بعلی علیه السلام رسید در آن حال که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه وآله شر کفار را از آنحضرت
رفع میکرد و در هر ضربت بر زمین افتاد پس جبرئیل آنجناب را بلند میکرد و نهم نیز در آنجا از آنجناب روایت کرده
که فرمود در روز احد شانزده ضربت بمن رسید که در چهار از آن بر زمین افتادم پس مردی خوش روی
نیکو خوش بوی نزد من آمد و بازوی مرا گرفت و برپا داشت و گفت حمله کن بر ایشان که تو در طاعت
خداوند رسول اوئی و هر دو از تو خوشنودند پس نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمدم و آنچه دیدم گفتم فرمود خداوند
چشمان ترا روشن کند آن مرد جبرئیل علیه السلام بود دهم امین الاسلام شیخ طبرسی در مجمع البیان
بسند معتبر روایت کرده از حذیفه که در روز خندق عمرو بن عبدود از اسپ فرود آمد و شمشیر از نیام کشید
که گویا شعله بود از آتش پس خشمناک رو کرد بجانب علی علیه السلام پس آنحضرت رو باو آورد با سپری که
بر سر کشیده بود پس عمرو ضربتی بر آنحضرت زد که سپر را دو نیم کرد و شمشیر از آن گذشت و بر فرق مبارکش
رسید و آنرا مجروح کرد یازدهم علی بن ابراهیم قمی علیه الرحمه در تفسیر خود قریب بهمین را روایت کرده
و بعد از آن ذکر نمود که بعد از کشته شدن عمرو علی علیه السلام سرش را برید پس روانه شد بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وآله و خون از سر مبارکش میریخت از ضربت عمرو و از شمشیر آنحضرت خون میچکید دوازدهم
ایضا ابن شهرآشوب قده در کتاب مناقب روایت کرده که سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ خندق
از ضرب عمرو بن عبدود مجروح شد پس آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله پس آن زخم را بست و در آن دمید
پس ملتئم شد و فرمود کجا باشم من در آنوقت که خضاب شود این از این یعنی محاسن بار نشانش از خون

سیزدهم ابوعلی پسر شیخ طوسی قدس‌سره در امالی خود روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام از آباء
کرامش از حضرت سجاد علیه السلام که فرمود در ضمن حدیثی در کیفیت شهادت جد بزرگوارش و اما ابن ملجم
پس واقع شد ضربت او در حالیکه آنحضرت در سجده بود بر سر مبارکش بر همان ضربتی که در آنجا بود
چهاردهم ابن شهرآشوب در مناقب نقل کرده از کتاب ابان بن عثمان که او روایت نموده که در
جنگ احد زیاده از شصت جراحت ببدن امیرالمؤمنین علیه السلام رسید پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد
ام سلیم و ام عطیه را که آن جراحتها را مداوا نمایند پس هر دو عرض کردند که ما او را ترسیده‌ایم یعنی این جراحتها
جنابش را هلاک خواهد نمود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمین داخل شدند بر آنجناب در حالتیکه یکقرحه شده بود
یعنی بجهت اتصال زخمها بیکدیگر گویا یک زخم محسوب میشد پس آنحضرت دست مبارک بر آنها میمالید
میفرمود مردیکه چنین بلاها به بیند در راه خدا پس بیان خود و خداوند نیکی و احسان را بجا آورده
و عذر را تمام کرده پس آن جراحتها بهم ملتئم شد مولف گوید که این اختلافات در عدد جراحات
آنحضرت در روز جنگ احد قابل جمع است بنحویکه مخالفتی در اخبار نباشد و باید در محل خود ذکر شود
پانزدهم روایت معروفه مشهوره که در قدیم الایام محل گفتگو بود و حاصل آن چون مأخذ اصل آن
فعلا در نظر نیست آنکه در یکی از غزوات پیکانی در پای مبارکش فرو رفت که در بیرون آوردنش رنج
بسیار بوجود مبارکش میرسید پس در حال نماز که نفس مقدسش اصلا ببدن التفاتی نداشت آنرا
بیرون آوردند و بجهت باور نکردن ظاهر کلام شیخ اجل در ارشاد و آنچه نمیشد از اخبار صریحه
که اعیان علمای شیعه نقل کرده‌اند کافی است پس ناچار بایست از تأویل کرد باینکه مراد جراحاتی
باشد که منافی با قوت قلب و شجاعت باشد مثل جراحاتیکه در طرف پشت باشد که علامت
فرار کردن صاحب جراحت است از صف هیجا و میدان معرکه یا جراحاتیکه بآن عیبی و نقصی در بدن
پیدا شود و غالبا برای صاحبان آنها اسمی مخصوص باشد مثل اعلم آنکه لب بالایش شکافته شود

واثرم آنکه دندانش شکسته شود و اقصم آنکه دندان پیش رویش شکسته و اشتر آنکه پلک زیرین چشمش منقلب شود و اخرم آنکه دیوار بینیش بریده شده باشد و اعور آنکه یک چشمش کور شود و اعمی هر دو چشم کور و امثال آن بسیار است و شاید برای مسائل محامل دیگر بنظر رسد و اما خبر کتاب فضائل پس پوشیده نماند که مولف آن اگرچه از اجله علما است ولکن ظاهرا این کتاب را در اوائل سن نوشته و لهذا مبنی بر اتقان و احکام نیست و دران اخبار غریبه منفرده بسیار یافت میشود و لهذا اساتید فن چندان اعتماد بر آن ندارند علاوه براین در متن این خبر عیب بزرگی است و آن اینکه تمام قصه ولادت آنحضرت و آمدن آن خواتین معظمه بجهت اعانت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها و جمله از کرامات و گفتگوی جناب ابوطالب با آنها همه را در خانه ابوطالب نقل کرده و این مخالف است با اخبار بیشمار و نص علما و اخبار و مضامین خطب و اشعار در تمام اعصار که ولادت باسعادت آنحضرت در داخل کعبه معظمه بود و این از خصائص آنجناب است که احدی از انبیا و اوصیا دران شرکت ندارند و بعید نیست که از ضروریات مذهب امامیه باشد که شیعه بان افتخار میکنند و هرگاه اصل درست نشد برای فرع محلی نخواهد ماند چه رسد بمعارضه با آن همه اخبار معتبره مثال دوم سید جلیل علی بن طاوس قدس الله سره در اواخر کتاب لهوف ذکر نموده ولما رجع نساء الحسین علیه السلام وعیاله من الشام وبلغوا العراق قالوا للدلیل مر بنا علی طریق کربلاء فوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبد الله الانصاری رحمه الله وجماعة من بنی هاشم ورجالا من آل رسول الله صلی الله علیه وآله قد وردوا لزیارة قبر الحسین علیه السلام فوافوا فی وقت واحد وتلاقوا بالبکاء والحزن واللطم واقاموا المآتم المقرحة للاکباد واجتمع الیهم نساء ذلک السواد واقاموا علی ذلک

ذلک ایام مختصر همین عبارت را جعفر بن نما علیه الرحمه در کتاب مثیر الاحزان که بست و چهار
سال بعد از وفات سید تالیف کرده ذکر نموده و حاصل ترجمه آنکه نسوان و عیال حضرت
سید الشهدا علیه السلام چون در مراجعت از شام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند ما را از راه
کربلا ببر چون بسر تربت مطهر رسیدند جابر بن عبد الله را با جماعتی از مردان بنی هاشم که بزیارت
آنحضرت آمده بودند ملاقات کردند و در یکوقت بایکجا رسیدند پس مشغول نوحه و زاری و بنای
تعزیه داری را گذاشتند و زنان قبائل عرب که دران اطراف بودند جمع شدند و چند روز باین
شغل عزاداری مشغول بودند پس میگوئیم سید معظم مذکور جلیل القدر عظیم الشان صاحب کرامات
باهره و مناقب فاخره است و نزد کافه علمای اعلام مؤلفات و تصانیفش مقبول و مطبوع
اساتید و ارباب فن است ولکن مخفی نیست بر شخص منصف که مؤلفات بزرگان دین چه
در مطالبی که محتاج بفکر صائب و نظر ثاقب است و چه در اموریکه موقوف بطول باع و کثرت
اطلاع است در استعداد عمر شان همه بر یک تیره و نسق نباشد کتابیکه در اوائل تحصیل و سن شباب
نوشته در اتقان و ضبط و جامعیت غالبا شباهتی با آنچه در ایام تکمیل و اواخر عمر تالیف نمایند ندارد
[illegible] که کتابی بهر عالمی نسبت دهند در زمان جلالت و بزرگی که بسند ترجیح
[illegible] رسیده تالیف نموده و حال آنکه چنان نیست چنانچه پوشیده نیست بر ناظر
در مؤلفات [illegible] اوائل سن ایشان مثل اهوف و احزان و این سید جلیل کتاب لهوف را در اوائل سن تالیف
نموده و شاهد [illegible] دو چیز است اول آنکه طریقه ایشان در تمام مؤلفات که [illegible]
و علماء از ایشان نقل کنند بذکر ماخذ نقل و سند روایت است بقدریکه میسور بوده بران واقف
شدند بخلاف سیره ایشان در این کتاب و کتاب مصباح الزائر که در این دو هیچ ذکری از ماخذ و سند
[illegible] التفات تام دران ایام و قلت اطلاع ندارد از ملهوف مختصر و هم تالیف

دارد مثل مقتضی و دوما اینجا ابدا نقلی بی ذکر ماخذ و مستند نکرده پس اگر در نقل از آن کتاب ایرادی شود
منافات با بزرگی مقام و طول باع و کثرت اطلاعشان در احادیث و آثار ندارد زیرا که آن
در جوانی بعد از آن تتبع پیدا شده و دوم آنکه سید معظم مذکور در کتاب اجازات چون در مقام
ذکر مولفات خود برآمده تصریح نموده که من کتاب مصباح الزائر را در اوائل تکلیف نوشتم و در اول
ملهوف فرموده که چون من مصباح الزائر را نوشتم و زائر از حمل آن مستغنی است از برداشتن
مزار کبیری یا صغیری خواستم چون زائر بجهة زیارت عاشورا مشرف میشود با خود مقتلی نیز و این
مختصر را که مناسب تنگی وقت زوار است در مقتل نوشتم که بآن کتاب منضم شود و این کلام
صریح است در آنکه ملهوف بمنزله متمم مصباح الزائر و در اوائل تکلیف تالیف شده و این خود کافی
است برای وضوح نبودن آن در اتقان و استحکام مثل سائر مولفات جلیله ایشان چون
اینقدر مکشوف شد میگوئیم رسیدن اهلبیت در اربعین بکربلای معلی بنحویکه سید در ملهوف ذکر نموده
منافی است با امور بسیار و جمله از اخبار و تصریح جمعی از علما اخیار و باختصار بآنها اشاره میشود
اول آنکه سید معظم مذکور بعد از مدتی خود ملتفت ببعضی از خرابیهای این نقل از آن راوی مجهول
شده لهذا در کتاب اقبال در اعمال روز بیستم صفر بعد از اشاره بآنچه در لهوف سابقا نوشته بود
فرموده که این بعید است زیرا که عبید الله بن زیاد لعنه الله نوشت بیزید ملعون واقعه کربلا را و از او
اذن خواست در حمل اهلبیت علیهم السلام بسوی شام و ایشان را حمل نکرد تا جواب رسید و این
محتاج است بتحصیل بیست روز یا زیاده و وجه دیگر آنکه چون اهلبیت را بشام فرستاد مرویست که
یک ماه ایشان را در مکانی جای دادند که از سرما و گرما ایشان را نگاه نمیداشت و صورت حال
مقتضی است که وصول ایشان بمدینه یا کربلا متاخر باشد از اربعین این خلاصه کلام ایشان است
در اقبال و اینکه در ملهوف [illegible] پسر مرجانه را [illegible] حمل [illegible] اهلبیت بعد از آن [illegible] جواب ذکر [illegible]

[illegible]

کرده و با اینحال ان قصه را از ان راوی نقل فرموده و این هر دو هرگز با هم جمع نشود و دوم آنکه
احدی از اجلاء فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در سیاق ذکر مقتل اشاره باین قصه نکرده‌اند
با آنکه ذکر آن از جهاتی شایسته و محل اعتنا بود بلکه از سیاق کلام ایشان عدم وقوع ان معلوم میشود
شیخ مفید قده در ارشاد گفته ثم امر بالنسوة ان ینزلن فی دار علی حدة معهن
اخوهن علی بن الحسین علیهما السلام فافرد لهم دارا تتصل بدار
یزید فاقاموا ایاما ثم ندب النعمان بن بشیر وقال له تجهز
لتخرج بهؤلاء النسوة الی المدینة الی ان قال وانفذ معهم فی جملة
النعمان بن بشیر رسولا تقدم الیه ان یسیر بهم فی اللیل ویکونوا
امامه حیث لا یفوتون طرفه فاذا نزلوا تنحی عنهم وتفرق هو واصحابه
حولهم کهیئة الحرس لهم وینزل منهم بحیث ان اراد انسان من جماعتهم
وضوءا او قضاء حاجة لم یحتشم فسار معهم فی جملة النعمان ولم یزل ینازلهم
فی الطریق وهو یرفق بهم کما وصاه یزید ویرعاهم حتی دخلوا المدینة
وحاصل ترجمه بقدر شاهد مقام آنکه یزید نعمان بن بشیر را و او از ان دو نفر صحابی است که با معویه
بودند گفت تهیه سفر ببین و این زنان را بمدینه برسان و او را وصیت کرد که در شب سیر کنند و در
عقب اهلبیت باشد بنحویکه از نظر او بیرون نروند و در منازل از ایشان دور شود که اگر کسی از
مخدرات حاجتی دارد شرم نکند و نعمان و اصحاب او در اطراف اهلبیت متفرق شوند بمنزله نگاهبانان
و نعمان بوصیت یزید عمل نمود و اهلبیت عصمت را بارام و مدارا برد تا داخل مدینه شدند و نشود که
ایشان در سیر خود بکربلا روند و جابر را ملاقات کنند و چند روز عزاداری کنند و شیخ مفید قدس سره آنرا
در محل معتمد ندیده باشد یا دیده و در اینمقام اشاره بان نکند و قریب بهمین عبارت را ابن اثیر در

کامل التواریخ ذکر کرده وطبری نیز در تاریخ خود که از تواریخ معتبره است مختصری گفته و هیچکدام
ذکری از سفر عراق ننموده‌اند سیم آنکه شیخ مفید قدس سره در مسار الشیعه در وقایع ماه صفر فرموده

وفی الیوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا ومولانا ابی عبدالله
الحسین علیه السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه واله
وهو الیوم الذی ورد فیه جابر بن عبدالله بن حرام الانصاری
صاحب رسول الله صلی الله علیه واله من المدینة الی کربلاء
لزیارة ابی عبدالله علیه السلام وکان اول من زاره ویستحب زیارته

در روز بیستم از ماه صفر رجوع حرم حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود از شام بسوی
مدینه طیبه وآن روز روزیست که وارد شد جابر بن عبدالله از مدینه بکربلا بجهت زیارت قبر حضرت
ابی عبدالله علیه السلام واو اول کسی است که آنجناب را زیارت کرده و قریب بهمین عبارت را
شیخ طوسی رحمه الله در مصباح متهجد و علامه حلی طاب ثراه در منهاج الصلاح و کفعمی قدس سره
در دو موضع از مصباح خود ذکر کرده وظاهر عبارات آنست که روز اربعین از شام بیرون آمدند نه آنکه
وارد مدینه شدند چنانچه بعضی توهم کرده‌اند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یک ماه سیر قافله متعارف نشود
خصوص آن قافله حسب دستور العمل یزید پلید نعمان که بآن رفتار نمود و بعد ما بین این دو بلد زیاده
از دویست فرسخ است واگر مراد آن بود تغییر عبارت میداد و در حق جابر که اختلافی در ورود
او در روز اربعین نیست بوده و در اینجا برجوع تعبیر نموده و بهرحال این کلمات بهم ربطی ندارد
ایشان بکربلا و الاذکران در وقایع ماه صفر از جهاتی اولی بود چهارم آنکه تفصیل ورود جابر
در کربلا بنحوی که در دو کتاب معتبر موجود است و ابداً ذکری از ورود اهلبیت طهارت و ملاقات
ایشان با جابر در آنجا نیست اول شیخ جلیل القدر عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی که از علماء

ابو علی پسر شیخ طوسی است رضوان الله علیهم در کتاب بشارة المصطفی که از کتب نفیسه معتبره است
مسندا روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطیة بن سعد بن جنادة عوفی
کوفی جدلی که او نیز از روات امامیه است و اهل سنت در رجال خود تصریح کرده‌اند که او راست
گو بوده و در سنه ۱۱۱ وفات کرد روایت کرده که گفت با جابر بیرون رفتیم بجهت زیارت حسین
بن علی صلوات الله علیهما انگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را بکربلا و اجمال آن آنکه
جابر غسل کرد و خود را شبیه محرمان نمود و بسعد خوشبو کرد و چون نابینا بود عطیه دستش را بقبر
مطهر رساند پس بیهوش شد آب براو پاشید بحال آمد پس سه بار یا حسین گفت چگونه ... بآنحضرت عرض
کرد انگاه بر شهدا سلام کرد و در آخر کلامش گفت که ما شریک بودیم در آن امری که داخل شدید
یعنی مجادله و مقاتله و نصرت ذریه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دست ... عطیه گفت ما هیچ کاری نکردیم
و شمشیری نزدیم و سرهای این گروه از بدن جدا و زنان ایشان بیوه و فرزندان ایشان یتیم شدند چگونه
در اجر با ایشان شریک باشیم جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کس دوست
دارد عمل قومی را با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و گفت نیت من و اصحابم بر همان نیت
حسین علیه السلام و اصحاب او است انگاه فرمود مرا ببرید بطرف خانهای کوفه چون قدری از مسافت
راه طی شد فرمود ای عطیه آیا ترا وصیتی بکنم و گمان ندارم بعد از این سفر دیگر ترا ملاقات کنم پس
امر کرد او را بدوستی دوستان آل محمد علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان و از این خبر شریف
معتبر معلوم میشود جابر چند ساعتی بیش در آنجا درنگ نکرد و کی ملاقات شود و چگونه میسر شود
که اهلبیت وارد شوند و با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی این سفر زیارت با جابر ابدا اشاره
بان نکند و هم سید جلیل مذکور طاب ثراه در کتاب مصباح الزائر در اعمال روز اربعین روایت کرده
از عطا و ظاهر ایمان عطیه مذکور در خبر سابق است گفت من با جابر بودم روز بیستم صفر چون بغاضریه

رسیدیم انگاه قصه غسل و سعد بن جهنی را ذکر نموده و پس از ان فقرۀ زیارتی از او نقل کرده که بان آنحضرت
سلام کرده و معروف است آن زیارت به زیارت ال یسٓ و نیز زیارت مختصری برای علی بن الحسین
علیهما السلام و نیز مختصری برای شهدا از انگاه رفته بر سر قبر ابی الفضل علیه السلام و زیارت کرده
نماز بجای آورده و رفته و ابدا اشاره در آن بحر زیارتان قصه نیست و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی
باور کند که حضرت سجاد علیه السلام باینجا بیاید و در ظاهر اول زیارت آنجناب باشد و اشاره بان
نشود و زیارتی و چیزی از انحضرت نقل نکنند و از جابر نقل زیارت کنند که تا کنون شیعیان در ان روز
بان عمل کنند تحقیق تمام آنکه این مصنف از مؤلفات بعضی از بزرگان محدثین و معتمد ارباب سیر و تواریخ است
و مقتل او در نهایت اعتبار چنانچه از نقل اعاظم علمای قدیم از ان و از سایر مؤلفاتش معلوم میشود
ولکن افسوس که اصل مقتل صحیح بی عیب او در دست نیست و این مقتل موجود که باو نسبت دهند
مشتمل است بر بعضی مطالب منکره مخالف اصول مذهب که البته از اعادی و جهال بجهة پاره از
اغراض فاسده در ان کتاب داخل کرده و از نجمه از حد اعتبار و اعتماد افتاده و بر منفردات آن
هیچ وثوقی نیست و لهذا این قصه ورود اهل بیت را بکربلا در اربعین باو نسبت ندادیم و حالی آنکه فقره
عبارت لهوف را نیز دارد و عالم جلیل شیخ خلف آل عصفور در بعضی رسائل خود که اجوبه مسائل
مسئله است زحمت بسیاری در تطبیق اعظم منکرات آن کتاب بر اصول مذهب کشیده و لکن بر متأمل
در ان پوشیده نیست که جز تکلف حاصلی ندارد بهر حال در این اعصار برای ان مقتل نسخ مختلفه
بزیاده و نقصان دیده شده و آن نسخ در این مطلب متفق که اهلبیت جلالت را از زمان حرکت از
کوفه از راه تکریت بموصل و نصیبین و حلب بشام بردند و آن راه راه سلطانیست و غالبا آباد و بلکه
بسیار و شهرهای معموره عبور میکند و از کوفه تا شام از این راه قریب چهل منزلست و قضایای عدیده
و بعضی کرامات در ایام سیر از این راه در انجا موجود و نشنود تمام آن از دست ضایعین باشد سیما که در

[illegible]

ازانها واضح بر وجهی نیست و علاوه بر آن شواهد بسیار بر صدق اصل این مطلب که سر از آن راه بود
یافت میشود از سائر کتب معتبره مثل قصه دیر راهب قنسرین و بروز کرامت باهره از سر مبارک
در انجا چنانچه ابن شهرآشوب در مناقب خود نقل کرده و قنسرین نزدیک منزل حلب است که در سنه
سیصد و پنجاه و یک بجهت غارت روم خراب شد و قصه یحیی یهودی حرانی و شنیدن او تلاوت
قرآن را از سر منور در وقت عبور از انجا و اسلام و شهادت او چنانچه جمال الدین عطاء الله بن السید
غیاث الدین فضل الله بن السید عبد الرحمن محدث معروف در کتاب روضة الاحباب نقل کرده
و گفته قبر یحیی در انجا است و معروف است بیحیی شهید و دعا در سر قبر او مستجاب میشود و حران
شهری بود در مشرق فرات در بلاد جزیره و آن بلادیست مابین فرات و دجله و نیز قریه ایست
از توابع حلب و احتمال هر یک میرود و نیز اکثر آن منازل را اسم برده و قضایا نقل کرده یا احتمال
در آن با آنچه ابو مخنف گفته و تصریح عالم جلیل بصیر عماد الدین حسن بن علی طبرسی صاحب
مولفات رائقه مثل اسرار الامامة و غیرها در کتاب کامل السقیفه که معروفست بکامل بهائی بر آنکه
در آن سیر آمد و موصل و نصیبین و بعلبک و میافارقین و شیزر عبور نمودند و آمد کنار دجله است
شمال موصل چهار منزل و سه منزلی شام است و نصیبین نزدیک بدو یار بکر است که از بلاد جزیره است
و شیزر قریب بحماة بین حلب و شام است و بعضی قصص و حکایات برای آن منازل نقل کرده
و محل گذاشتن سر مبارک در معره که در دو فرسخی حلب است و از قرای او است چنانچه بعضی
از علمای اعلام نقل کرده‌اند و ذکر این منزل و چگونگی رفتار اهل آن با لشکر ابن زیاد در سفینه [illegible]
موجود است و نیز ملا حسین کاشفی قضایای متعدده در بعضی عبور از بسیاری از آن
منازل در کتاب روضة الشهدا نقل کرده و غیر اینها جمع که حال در نظر نیست و غرض تمسک
و استشهاد به هر یک از اینها نیست هر چند بعضی از آن در نهایت اعتبار است بلکه از مجموع آن

منصف اطمینان تام پیدا خواهد کرد که سیر از آن خط بود علاوه معارضی و خلافی از اخبار و کلمات
اصحاب تا کنون بنظر نرسیده و چون عاقل تأمل کند سیر از کربلا بکوفه و از آنجا بشام با ملاحظه اقل
ایام توقف در آن دو بلد و از شام تا بکربلا در مدت چهل روز از ممتنعات خواهد شمرد و اگر از آنچه
گفتیم اغماض کنیم و فرض نمائیم که سیر از بریه غربی فرات بود اهم بعد از تأمل صادق نظر اول است
چه از کوفه تا شام بخط مستقیم یکصد و هفتاد و پنج فرسخ است روز دوازدهم ورود کوفه سیر دهیم تا
انعقاد آن مجالس مشئوم و ایام رفتن قاصد بشام و مراجعت بکوفه کمتر از بیست روز چنانچه در اخبار
گفته نشود و این استیذان ابن زیاد از یزید و حمل اسرا بشام بعد از آمدن جواب سید بن طاوس
نیز ذکر کرده و ابن اثیر در کامل نقل کرده که چون آل حسین علیه السلام بکوفه رسیدند ابن زیاد ایشان را
حبس نمود و قاصدی نزد یزید فرستاد و اخبار کرد بحال ایشان روزی سنگی در آن مجلس افتاد
که مکتوبی بآن بسته بود و در آن نوشته بود و قاصدی بجهة امر شما نزد یزید رفته روز فلان بآنجا میرسد
و روز فلان بر میگردد پس اگر آواز تکبیر شنیدید پس یقین کنید که شما را خواهند کشت و گرنه شما را امان
دادند چون دو روز یا سه روز بآمدن قاصد مانده بود باز سنگی که بآن نوشته بسته بود بآنجا افتاد
و در آن نوشته بود وصایای خود را بکنید که زمان رسیدن قاصد نزدیک شده چون قاصد
رسید معلوم شد یزید امر کرده که ایشان را نزد او فرستند و اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی
بحار احتمال داده که استیذان و جواب بتوسط کبوتر بود که ملوک سابق از این جهة قاصدی برای بردن
از بلدی ببلدی تربیت میکردند فاسد است زیرا که در عصر بنی امیه و اوائل بنی عباس این کار
متداول نبود بلکه شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الله العمری تصریح کرده در کتاب تعریف
که اصل آن قسم که از حمام هدی و حمام رسائل میگویند در موصل بوده و ملوک فاطمیین بسیار باو اعتنا
داشتند و از کتاب مسالک الحمائم محیی الدین ابن عبد الظاهر نقل کرده که اول ملوک که از آن حاصل

نقل کرد نور الدین محمود ابن زنگی بود در سنه ۵۶۵ و بالجمله از اقبال گذشت که یکماه در حبس شام بودند
بعد از بیرون آمدن هفت روز مشغول عزاداری بودند چنانچه در کامل بهائی است و محمد بن جریر طبری
در تاریخ خود گفته که یزید ده روز ایشان را در خانه خود نگاهداشت و بعد از آن ایشان را روانه کرد و
مراجعت با نهایت جلال و اکرام و تانی و وقار در شب سیر میکردند چنانچه از کلام شیخ مفید ره که
گذشت و دیگران معلوم میشود و اگر در هر شب هشت فرسخ بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند بسیر
قریب بیست و دو روز خواهد بود و حال آنکه از آنجا بجهت قلت آب و سایر اسباب این سیر میسر نباشد
خصوص برای قافله زنان و کودکان و ضعیفان ششم آنکه با رسیدن حضرت سجاد علیه السلام در
آن روز بکربلا و جماعتی از مردان بنی هاشم و مشرف شدن ایشان بزیارت حضرت ابی عبدالله
علیه السلام با جابر در یک روز بلکه در یک وقت مناسب نبود جابر را اول زائر آنحضرت گویند و این را
از مناقب او [illegible] شیخ مفید قدس ره در مسار الشیعه چنانچه گذشت گفته و هو اول من زاره و شیخ
طوسی در مصباح [illegible] و هو اول من زاره من الناس و شیخ ابراهیم کفعمی ره در حاشیه فصل
چهل و یکم جنة خود گفته و انما سمیت زیارة الاربعین لان وقتها یوم العشرین
من صفر و ذلک لاربعین یوما من مقتل الحسین علیه السلام و
هو الیوم الذی ورد فیه جابر بن عبد الله الانصاری صاحب النبی
صلی الله علیه و آله من المدینة الی کربلا لزیارة الحسین علیه
السلام و هو اول من زاره من الناس زیارت مذکور در متن کتاب را زیارت
اربعین میگویند زیرا که وقتش در روز بیستم صفر است که چهل روز از شهادت حضرت ابی عبدالله
علیه السلام گذشته و از روزیستکه وارد شد در آن روز جابر انصاری از مدینه بکربلا بجهت زیارت
آنحضرت و او اول کسی است که آن جناب را زیارت کرد [illegible] شده

زائر اوّل جناب جابر است — جان فدای آنکه اول زائر است

هفتم آنکه بر هر ناظری در کتب مقاتل مخفی نیست که بعد از ندامت ظاهری رجس پلید یزید و عذر
خواستن و مجهز نمودن آل الله را بعد از ماندن در شام و برگشتن بوطن اصلی مدینه طیبه و اختیار کردن
ایشان مراجعت را اهلبیت بعزم مدینه از شام بیرون رفتند و از عراق و کربلا ذکری در اینجا نبوده
بنابر نقل الصواب نبوده و راه شام بعراق از خود شام از راه حجاز جدا میشود و قدر مشترکی ندارند
چنانچه بسیر دیده و شنیده شده و از اختلاف طول این سه بلد با یکدیگر معلوم میشود پس هر که بخواهد از
شام بعراق رود از اینجا عازم و بخط عراق خواهد سیر کرد و اگر اهلبیت از آنجا با این عزم بیرون آمدند
چنانچه ظاهر عبارت ملهوف است پس اطلاع آن خبیث و بی اذن او هرگز برای ایشان میسر
نبوده و نمیشود و در آن مجلس ذکری از این عزم نشده و ظاهر است که در سیر بعراق جز زیارت تربت مقدسه
مقصدی نداشتند و گمان نمیرود با آن خبث سریره یزید پلید و پلیدی فطرتش اگر اظهار میکردند
و اذن میخواستند راضی شود و اذن دهد و مصارف سفر را دو چندان کند با آن دنائت
طبع و بیحیائی که دویست دینار ده و بگو بدا این بعوض آنچه از شما رفته بهر حال این استبعاد بتنهائی که
بالمرّه وثوق را از کلام آن راوی مجهول که در ملهوف از او نقل کرده و البته یکی از اهل سیر و تواریخ
است میبرد و چون منضم شود بآن شواهد متقدمه اساس این احتمال از اصل خراب خواهد شد
و با این حال اخبار جزمی روضه خوانان بوقوع این قضیه بمجرد کلام مذکور کاشف از نهایت
جهل و تجریست و کاش بهمان چند سطر ملهوف یا مقتل ابی مخنف قناعت میکردند و آنرا مانند
ریشه درخت در زمین شورزار قلب ویران نمی کاشتند تا این همه شاخ و برگ از او
نمی رویانیدند پس از آن این همه میوه های گوناگون اکاذیب از آن نمی چیدند و از زبان
حجت بالغه خداوند حضرت سجاد علیه السلام نمیشنیدند در وقت ملاقات خیالی با جابر

نقل نمی نمودند کار باینجا رسیده که عطیه کوفی محدث تابعی را علامه ملوک بابر انصاری مدفن کردند
انگاه او را آزاد کرده چون مژده ورود اهلبیت را برای آورد لنعم ما قیل

چه خوش گفتست سعدی در زلیخا الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها

ما اجراهم علی الرحمن و علی انتهاک حرمة الرسول و آله علیهم السلام تشنیع و وهم مخفی نماند که اما
آنچه از خبر شخص ثقه و نقل او بلکه نقل مومن عادل پیدا میشود برای سامع ظن یا اطمینانست بصدق او
چون ناقل مذکور عمدا دروغ نمیگوید و احتمال نسیان و خطا دران امور محسوسه که از او ان خبر میدهد
بعید است و اعتنائی بان نیست اگر واسطه بعید از او نباشد و اگر واسطه یا وسائط عدیده و بعید
از او باشد بلکه سلسله زیاد و عهد طولانی و نقل از کتاب عالم ثقه شود و او از کتاب دیگر و همچنین اهل
ناقلین این اعصار تا عصر ائمه علیهم السلام و مولفین آن طبقه از روات و ارباب سیر و تواریخ پس
اسباب عدم اطمینان بان خبر بجهة کثرت وجود خطا و نسیان و سقط در نسخ و تحریف و تصحیف
کاتب و معلوم نبودن کتاب فلانی از مولفات آنکه باو نسبت میدهند و معلوم شدن عدم وثاقت
صاحب کتاب بلکه ناقل بجهة عدم خبرت و بصیرت یا اطمینان داشته و غیر اینها بسیار شود لهذا ناقل
شدن درست کار نباید بمجرد دیدن خبری و حکایتی در کتابیکه بعالمی نسبت میدهند قناعت کند
چه بسا شود که انکتاب را در اوایل سن نوشته و هنوز بمقام تمیز دادن صحیح از سقیم و ثقه از غیر ثقه
نرسیده چنانچه در تنبیه گذشته بان اشاره شد و از نیجهة اخبار موهونه بی اصل و ماخذ و مخالف روایات
ثقات بلکه اخبار کاذبه یقینی دران یافت میشود مثل کتاب محرق القلوب تالیف عالم جلیل آخوند
ملا مهدی نراقی که از اعیان علماء دهر و یکی از مهدیین خمسه عصر خود بود علاوه بر آنکه بزرگان دین
اعتراف به علو مقام علم و فضل او کرده اند مولفات شریفه او در تمام رشته ها مثل لوامع و مشکلات العلوم
و غیر ان خود شاهد بسیت صادق و وافی در اثبات اینمرام با اینحال یافت میشود در این کتاب مطالب منکره

که ناظر بصیر متعجب میشود از نوشتن چنان عالمی چنین مطالبی را مثلا با خبار جزمی بدون آنکه
نسبت دهد بعالمی یا کتابی نوشته در قضایای روز عاشورا که چون بعضی از یاران بجنگ رفته
شهید شدند ناگاه از میان بیابان سواری مکمل و مسلح پیدا شد بر مرکبی کوه پیکر سوار بود خود عادی
فولادی بسر نهاده و سپر مدور بر کتف در آورده و تیغ یمانی جوهردار چون برق لامع حمائل کرده
و نیزه هجده ذرعی در دست گرفته و سائر اسباب حرب را بر خود آراسته کالبرق
اللامع والبدر الساطع بمیان میدان رسید و بعد از طرید و جولان روی بسپاه
مخالف کرد و گفت هر که مرا نشناسد بشناسد منم هاشم بن عتبه ابن ابی وقاص پسر عم عمر سعد
پس روی با امام حسین علیه السلام کرد و گفت السلام علیک یا ابا عبد الله اگر پسر عمم عمر سعد
بجنگ شما آمده من آمده ام جان خود را نثار شما کنم تا آخر قصه مبارزت و کشته شدن او که تمام
ان دروغ است جز انکه هاشم از شجاعان معروف بود و از جهت او را مرقال میگفتند و
از خاصه ملازمان رکاب ظفر انتساب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و علم بزرگ اردوی جلالت
و رایت عظمائی عساکر منصوره در جنگ صفین در دست او بود و در همان روز که از جند الله
عمار یاسر و جماعتی بدرجه شهادت رسیدند و از لشکر معویه ذو الکلاع معروف و عبید الله پسر
عمر هلاک شدند هاشم نیز شهید شد باتفاق علما رجال و مولفین غزوه صفین و در کتاب صفین
نصر بن مزاحم بروایات عدیده کیفیت شهادت و شجاعت و قوت ایمان و جلادت
او را ذکر کرده حتی بعضی مراثی که برای او گفته‌اند و شبهه در کذب آنچه در محرق و قبل از او در روضة
کاشفی است نیست و از این عجیب تر آنکه نوشته چون پسر سعد هزار سوار برای مقاتله
با هاشم فرستاده حضرت نیز برادر خود فضل را با ده نفر از انصار برای اعانت هاشم فرستاده الی
آخر قصه مجعوله که بایست از کتاب محو کرد سبحان الله اینهمه رنج و تعب علما انساب و مولفین

حالات ائمه علیهم السلام کشیده‌اند و فرزندان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از ذکور و اناث جدا
نموده‌اند و اگر نادری فرزندی دیگر از آنجناب نام برده بآن اشاره کرده‌اند فضل نامی تاکنون در آن
شماره دیده نشده و از این رقم در آنکتاب مکرر است بلکه در ترجمه عبارت عربی گاهی کلامی دارد
که کاشف است از نالیت آن در او اثل سن قبل از دخول در مقامات علمیه مثل آنکه گفته عابس را
غلامی بود شوذب نام تا اینکه میگوید غلام گفت ای مولا الخ و متن خبر این است و جاء عابس
بن شبیب الشاکری ومعه شوذب مولی شاکر الخ شاکر قبیله ایست یمنی
از طائفه همدان که از اولاد شاکر بن ربیعة بن مالکند و عابس از آن قبیله بود و برای مولی معانی
عدیده در لغت عرب است در هر جائی بمناسبت انجا یکی از آنها اراده میشود و لکن چون از الطائفه
و قبیله نسبت دهند مثل آنکه بگویند مولی بنی اسد مولی از دو موالی ثقیف غالبا مراد یکی از دو معنی
است اول حلیف یعنی هم قسم باینکه شخصی از طائفه بجهة تقویت و حفظ خود از دشمنان
نزد قبیله با قوت و شوکتی میرود و با آنها هم قسم میشود چنانکه در جاهلیت و اسلام در میان قبائل
عرب مرسوم بود پس آن قبیله در وقت شدت و سختی و هجوم اعادی او را یاری میکنند
دوم نزیل یعنی آنکه از قبیله خود بجهة بعض اغراض مثل وسعت معاش یا فرار از ناملائمات
مثلا هجرت میکند و در قبیله دیگر منزل میکند و برفتار و کردار و رسوم زندگی آنها عمل میکند
و در بیشتر قواعد مرسومه موالیان هر قبیله باین دو معنی در حکم آن قبیله است و شوذب مولی شاکر
یعنی حلیف یا نزیل طائفه عابس بود لهذا در آن سفر مبارک با او مصاحب بود نه آنکه غلام و تابع
او بود چه شاید مقام او از عابس بالاتر بود چه در حق او گفته‌اند وکان متقدما فی الشیعة
و برای مثال همین یک مورد بس است و آگاه شود که مؤلف کتاب بجهة اظهار طول
باع و کثرت تبحر و اطلاع و داشتن کتاب بحصر و احصار و جامعیت کتاب هر کتاب و هر کتابی نوشته ضبط کند

و در اینجا ثبت نماید و از مفاسد عظیمه مترتبه بر آن غفلت نماید و اهون آن مفاسد سخریه و استهزاء بیگانگان
از دین و ایمان است بر متناقضات و اکاذیب واضحه جمع شده در آن و تمسک کردن ایشان به آنها در ابطال جمله
از اخبار موجوده در آن کتاب در غرابت و دوری پایه سایر اخبار را به آن چنانچه گاهی خود استماع می شود نسبت بعضی
کرامات از ثقات سلسله ائمه طاهرین علیهم السلام جعل کنند و نشر دهند و بعد از مدتی معلوم شود دروغ
و بی اصل بود و غرض ایشان از این نشر و ظهور خلاف آن نادان عوام کالانعام است که سایر کرامات و
معاجز که این طایفه برای ائمه خود نقل کنند همه از این رقم است پس چنین مطالب واهیه و اخبار
بی اصل و بی پایه را در کتاب درج کردن و به دست خود دشمن را بر خود چیره و مسلط کردن خلاف عقل
و دیانت است و از این رقم کتابست جمله از مؤلفات آقایان برغانی قزوینی رحمهم الله لکن
در بعضی از اینها کار را بر ناظر بصیر سهل کردند زیرا که در اینها مأخذ روایات و حکایات را ذکر می کنند
لهذا تمییز غیر معتبر از معلوم و صحیح از سقیم جدا می شود و آنچه بی مأخذ است یا از ذکر آن از کثرت
بی پایی شرم کنند مثل آن رقم را به لفظ و در روایتی و در روایتی و بعضی گفتند و امثال اینها بیان می کنند و لکن
بهتر آن بود که اصلاً متعرض نشوند چه هر ناظری بهره از تمیز ندارد و لهذا علمای درست کار از آن روایات
اعراض کردند با داشتن یا دیدن آن مأخذ و اشتغال به تألیف در تمام عمر و گاه شود مؤلف
کتاب از کثرت اخلاص و شوق نشر فضائل و گریستن بر مصائب سادات انام علیهم السلام با داشتن قوه تمیز
صحیح از سقیم التفاتی به آنها نداشته و فرقی بین آنها نگذاشته چه غرض اعظم دادن و بزرگ شمردن
آن مصائب و سوزانیدن قلوبست پس هر چه سبب آن باشد به قول بعضی از ظرفای این طایفه خوش آید
بلکه کار را به آنجا رسانند که اخبار واهیه و حکایات کاذبه را به ذکر پاره اعتبارات ضعیفه و نکات سخیفه و استحسانات
پاره به اعتقاد خود محکم کرده و در عداد احادیث معتبره درج نماید به خاطر دارم در ایام مجاورت کربلای معلی
و استفاده از علامه عصر خود شیخ عبد الحسین طهرانی طاب ثراه که به تجرد فضل و اتقان عدیل نداشت معاصر

روضه خوانی از اهل علم و پدرش از معاریف این طائفه بود و اجزاء کهنه از میراث پدر داشت خدمت شیخ استاد آورد و غرضش استعلام اعتبار و عدم اعتبار آن بود و آن اجزاء را اول و آخر نبود و در حاشیه آن نوشته بود که این از مولفات فلان و یکی از علماء جبل عامل از تلامذه محقق صاحب معالم را اسم برده بود چون در تراجم حالش مذکور بود مراجعه نمود و اصلا در مولفاتش اسمی از مقتل نبرده بودند و چون در خود اجزاء مطالعه کردند معلوم شد که از کثرت اشتمال آن بر اکاذیب واضحه و اخبار واهیه احتمال نمیرود که از مولفات عالمی باشد پس آن سید حامل اجزاء را نهی فرمود از نشر آن و نقل از آن ولکن بعد از چند روزی بمناسبتی مرحوم فاضل دربندی آخوند ملا آقا مطلع شد و آن اجزاء را از آن سید گرفت و چون مشغول تصنیف کتاب اسرار الشهاده بود روایات آن اجزاء متفرقه را در آن کتاب درج کرد و چند اخبار واهیه مجعوله بقیاس آن افزود و برای مخالفین ابواب طعن و سخریه و استهزاء باز نمود و بهمتش اوراق را با آنکه عدد لشکر کوفیان را به ششصد هزار سوار و دو کرور پیاده رساند و برای جماعت روضه خوانان میدانی وسیع مهیا نمود که هر چه بخواهند در آن بتازند با عرض رسانند و در بالای منابر با نهایت قوت قلب ذکر کنند که فاضل دربندی چنین فرمود فاضل مذکور از علماء مبرزین و افاضل معروفین و در اخلاص بخامس آل عبا علیهم آلاف التحیة والثناء بی نظیر بود ولکن این کتاب در نزد علماء فن و نقادین احادیث و سیر بی وقع و بی اعتبار و اعتماد بر آن کاشف از خرابی کار ناقل و قلت بصیرت او است و اعجب آنکه خود در آن کتاب تصریح بضعف روایات آن اجزاء و ظهور علامات کذب و وضع در آن کرده ولکن برای نقل آنها در آن کتاب عذری خواسته که در خرابی یا روایات اجزاء شکسته و از مطالب عجیبه آنکه برای خودم مرحوم مذکور مشافهة نقل کرد که من در ایام سابقه شنیدم که فلان عالم گفت یا روایتی نقل کرد که روز عاشورا هفتاد ساعت بود و من در آن وقت این را غریب

ذکر اسرار الشهاده و عدم اعتبار آن

شمردیم و متعجب شدم از نقل آن و لکن حال که تامل در وقایع روز عاشورا کردم خاطر جمع یا یقین
کردم که این نقل بی اصل است و این همه وقایع نشود مگر در آن مقدار زمان این حاصل فرمودهٔ ایشان
است چون بجهت طول زمان عین الفاظ ایشان بخاطر نمانده و در آن کتاب نیز از آن غفلت کرده و از
این فقره پی به سلیقهٔ ایشان باید برد و گاه شود که بنای مولف کتاب بر اتقان و نقل از
کتب معتبره است لکن بجهت عدم مهارت و بصیرت بر حال علماء و ارباب سیر و مورخین و نداشتن
قوهٔ تمیز ثقات ایشان از غیر ثقات که باشد و بر کتابی از سیر و تواریخ اعتماد کند و بنا در نقل غالباً
خود را بر آن گذارد و لکن در نزد اهل خبره چندان اعتباری ندارد و مطالب واهیهٔ بسیار در آن
نشان دهند لهذا در کتاب آن مولف منکرات عدیده یافت میشود و با آن بنا و [illegible] یا افتخار
و طعن بر دیگران و از این قسم بعضی مقاتل یافت میشود چون ذکر آن خالی از مفسده نبود اشاره
نکردیم و نتیجهٔ تمام این کلمات آنکه چنانچه روضه خوان بنای درست کاری دارد و مشتاق است
که خود را در سلک ملازمان خاص در آورد در خود قوهٔ تمیز کتاب معتمد هرچند از تصنیف غیر عالم باشد
از کتاب غیر معتمد هرچند از عالم متقی باشد نمی‌بیند و باین مقام نرسیده از اساتید اهل فن جویا شود
و از گفتهٔ ایشان تجاوز نکند والا که با غوای شیطان رسم تازه گوئی را گذاشته و از هر کتابی هرچند
خنک و مزخرفات باشد نقل کند و از آنها هم بصورت جزم بیان کند البته خود را مهیا سازد برای تمام مفاسد
مذکوره در مقامات گذشته شخصی در شهر کرمانشاه خدمت عالم کامل جامع فرید آقا محمد علی صاحب
مقامع و غیره قدس الله روحه رسید و عرض کرد در خواب دیدم که بدندان خود گوشت بدن مبارک
حضرت سید الشهداء علیه السلام را میکندم آقا او را نمی‌شناخت سر بزیر انداخت و متفکر شد پس باو فرمود
شاید روضه خوانی میکنی عرض کرد بلی فرمود یا ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن [illegible]
که علماء یهود چنین اعتقاد دارند و دعوی کنند که در آن چهل شب و روز که جناب موسی علیه السلام

در بالای کوه طور سینا با خداوند تبارک و تعالی مکالمه داشت الواح توریة براو نازل شد و در آن
ششصد و سیزده حکم بیش مکتوب نبود و نیز قانون و مطالب عدیده لساناً براو القا شد و در سینه
آنجناب ثبت شد و آنها بمنزله معانی و شرح آن قانون مکتوبی بود و چون از مناجات فارغ و از
کوه طور مراجعت نمود هرون را در خیمه طلبید اوّلاً آن قانون مکتوب یعنی توریة را باو تعلیم نمود
آنگاه قانون زبانی در روایات لسانی را باو آموخت و هرون پس از آموختن آن دو قانون برخواست
در طرف راست جناب موسی نشست آنگاه دو پسر هرون الیعازار و ایتامار داخل شدند و آنها نیز
مثل پدر خود هر دو قانون را آموختند آنگاه یکی در طرف چپ جناب موسی نشست و دیگری در طرف راست
جناب هرون نشست آنگاه هفتاد شیخ آمدند که ایشان را مشایخ سبعین میگویند و هر دو قانون را یاد
گرفتند و در خیمه نشستند آنگاه کسانیکه مشتاق تعلم بودند آمدند و یاد گرفتند باین طریق که هرون برخواست
و هر دو قانون را برای ایشان خواند پس هر دو پسرش برخواستند و آن را برای آنها خواندند پس مشایخ
سبعین یکمرتبه آنرا خواندند و آن اشخاص چهار مرتبه آن دو قانون را شنیدند و حفظ کردند و رفتند
و چنانکه جناب موسی علیه السلام بدست خود سیزده نسخه از آن قانون مکتوبی نوشت و بهر فرقه نسخه
داد و اما آن روایات زبانی را پس بیوشع تفویض نمود و یوشع را چون وفات رسید بمشایخ سپرد
و مشایخ به پیغمبران تا آنکه رسید بجناب ارمیا و او به باروخ داد و باروخ به عزرا سپرد و عزرا به شمعون
صادق و شمعون به انتیجی کونوس داد و او به یوسی بن نحیان داد و او به یوسی بن یوسیر داد و به نتهان
اربلی و یوشع بن پرخیا و این دو به یهود ابن طبیا و شمعون بن شطاح و این دو به شمایا و ابطلیون
و این دو به هلل داد و او به پسرش شمعون داد و او به پسرش گملئیل که در عصر جناب عیسی بود داد و او به پسرش شمعون داد و او به
پسرش گملئیل داد و او به پسرش شمعون داد و او به پسرش یهود احق و شیخ یعنی مقدس پس از طول
ایامیکه آن روایات و قانون از سینه بسینه میرسید این یهودا آنها را در مدت چهل سال با مشقت

زیاده رکتابی جمع کرده نام او را مسنا گذاشت و این کتاب را یهود بغایت تعظیم کنند و معتقدند
که تمام آن از جانب خداوند و واجب التسلیم است و در بیان ایشان رواج تمام دارد به درس
و تدریس بلکه گویند قانون مکتوب یعنی توریة بمنزلهٔ آب است و مسنا بمنزلهٔ شراب ممزوج و بسیار بزرگان
آن و گاه تشبیه کنند اول را به نمک و دوم را به فلفل و بالاخره بزرگوار و علمای بزرگ یهود دو تفسیر برای
مسنا نوشتند یکی در قرن سیم در اورشلیم یعنی بیت المقدس و دیگری در اول قرن ششم در بابل
و این تفسیر را گمرا اورشلیم و گمرا بابل گویند و گمرا بمعنی کمال است یعنی کمال توریة است و مجموع
این دو تفسیر را گمرالان گویند و چون با مسنا جمع شوند آنرا طالموت گویند و بجهة تمیز گاهی گویند
طالموت اورشلیم و طالموت بابل و بجهة اغلاق اول و سهولت دوم رغبت یهود بثانی
بیشتر و اعتنای ایشان بآن زیادتر است این خلاصه معتقد ایشان است و از مجموع حاصل
آن آنکه کلمات بسیاری از جانب خداوند تبارک و تعالی در شب طور بر قلب جناب موسی
علیه السلام نازل شده و تا قریب بدو هزار سال محل این کلمات صدور انبیاء و اوصیا علیهم السلام
بوده از سینه بسینه نقل میگردیده و چون در منزل آخر به سینه یهوداحق دوش رسید آنها را از سینه
خود بیرون آورده در کتابی که نام آن مسنا است جای داد و صدق تمام این اعتقاد و دعوی
و کذب آن یا صدق بعضی و کذب بعضی بر ما معلوم نیست و از اهل بیت عصمت علیهم السلام در این
باب چیزی بنظر نرسیده بلی صدوق ره در کتاب خصال روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عز و جل راز گفت بیکصد و بیست و چهار هزار کلمه در سه شبانه روز
با موسی علیه السلام و در این مدت طعامی و شرابی نخورد و چون برگشت بسوی بنی اسرائیل از شنیدن
سخنان آدمیین متشمئز شد بجهة حلاوت کلام حق تعالی که در مسامعش جای گرفته بود و این خبر
فی الجمله تصدیقی از اصل دعوی ایشان میکند بهر حال برادران مؤمنین مخفی نماند که بملاحظه

اخبار متواتره در میان مسلمین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آنچه در امتهای سابقه گذشته نظیر
در این امت واقع خواهد شد و در اخبار اهل بیت علیهم السلام بعضی از آن وقایع و قصص را بعینه با آنها
منطبق کرده‌اند و وقایع امم سالفه خصوص بنی اسرائیل با بسیاری از قصص مذکوره نظیری
در این امت باشد و تا قریب بعصر ما بود و واحد را ندیدیم بآن اشاره نماید لکن جماعت روضه خوانان
چشم بازار را بشستن و روی ما را سفید و صدق اخبار نبویه را در مورد مذکور واضح و هویدا نمودند
و با قوال و افعال خود نظیر آن واقعه را در این امت بمقام حس و عیان در آوردند توضیح این
اجمال آنکه روایات بسیاری در این باب بزبان عربی که بهترین اسباب صحت سند و قوت
متن خبر است و نیز بسیاری از آنها جماعت که بعضی از آنها در نهایت فصاحت و بلاغت
است و رسیده و خوانان دائره آنها را با تمام قوت قلب بالای منابر خواندند و برای جمله از آنها
راوی مخصوص معین کردند و نام بردند و مجالس ماتم را با آن اخبار و حکایات رونقی تازه دادند و دلها
بسوزاندند چشمان را گریان ساختند و نالها را بلند نمایند و لکن در سنین متطاوله گذشته بقدر قوه و
بضاعت و بذل جهد و همت در صدد پیدا کردن مأخذ آن اخبار و کتابیکه از آن این طائفه
روایات را برداشته بر آمده خود و جماعتی از اهل اطلاع و خبرت و ارباب دانش و بصیرت تا کنون
اثری از آن پیدا نشد و در کتب اساتید فن حدیث و خبر و ارباب کتب عصر و هند و طبقات عصرها
گذشته نشانی از آنها نیست حتی در کتب جماعتی که نهایت مسامحه را در نقل اخبار ضعیفه و [illegible]
داشتند و مکرر سوال از مأخذ شد گاهی حواله کردند بکتاب بعضی از علما مثل سید جزایری و امثال
او که از [illegible] عمری صرف کرده و رنج بسیاری کشیده و آن کتاب بدست آمد
معلوم شد حواله بی محل بود و گاهی حواله بکتابی کردند که اصلا ذکری از آن در اهل فن نیست و گاه
بنقل عالم جلیل که احدی در مؤلفاتش اسمی از مقتل نبرده و گاهی حواله ببلادی مثل بحرین و قطیف و

کردند و اثیر بن عمرو ریه گوسفند را یاد کرده و داخل آن جراحت کرد بیرون آورد دید سفیدی مغز سر آلوده است

حاضرین چون دیدند فحز بس و تلجلج لسانه مردم فهمیدند و مایوس شدند پس صدا بزیر برآمد آنحضرت

می‌گریستند از بس آنکه زبان بشنوند خبر اصبغ بن نباته که طاقت نیاورد و نتوانست خود داری

کند دون ان شرق بعبرته پس حضرت چشم باز کرد و بعد از کلماتی جواب میگوید گفت

یا ابا الحسن لا یهولنک ما تری فان جرحک غیر ضائر فان البرد لا یزیل

الجبال الاصم و لفحة الهجیر لا تجفف البحر الخضم و الصل یقوی اذا

الهجیر صح

ارتعش و اللیث یضری اذا خدش بعد حضرت بنا بر داد و ام کلثوم شنیده اگر

حضرت او را خواست داخل شد خدمت پدر بزرگوارش و ظاهرا نقل چنین است که در

حضور همه جماعت آمد و عرض کرد انت شمس الطالبین و قمر الهاشمیین و بنا بر

کتبها المتهجدون قم اجبها المتفقد عن تا اذا شاهت الوجوه ذلا و جمعنا

اقل الوکب الکبیر فلا تا اخر این خبر صحیح و متفق که از شنیدنش نفس محظوظ میشود

و لکن صحیحت که اصل ندارد و در اصل شریف ثقه جلیل عاصم بن حمید خبر حبیب بن عمرو داده

جراح را داد و ابدا از این کلمات در آن چیزی یافت نمیشود و هم چنین ابو الفرج در مقاتل الطالبیین

معالجه اثیر بن عمرو را ذکر کرده بدون این شرح و حواشی و هم خبر طولانی در کیفیت بیرون آمدن

حضرت سید الشهدا علیه السلام از مدینه طیبه که در میان این جماعت دائر و متداول و منتهی آنرا

در اسرار میشود از بعض شاگردانش روایت کرده که او در مجموعه که آن را نسبت میدهد بعضی از

روضه خوانان را دیده که از عبدالله بن سنان کوفی روایت کرده و او از پدرش از جدش

که قاصد اهل کوفه بود و مکتوبی آورد و جواب خواست حضرت سه روز مهلت خواست روز سیم عازم

سفر شده گفت بروم ببینم جلالت شان پادشاه حجاز را که چگونه سوار میشود آمد و دید حضرت

یکی از طفلهای بنی هاشم دو شتر گرفته و مروان لعین [illegible] سپاهیان تعیین کرده و آن طفل که [illegible]
دو ساله بود [illegible] حاضر آنگاه کیفیت سوار شدن بر شتر عجیب نقل کرده که [illegible]
هر چند [illegible] هر دو بچه سوار [illegible] تا عصر روز یازدهم که این سوار گردیده شتران [illegible] حاضر
کرده برای سوار شدن اسیران و در اینجا خبر شتر تازه و [illegible] و بیاد عیش آنکه سواری
در آن روز با آن جلالت پس گریست تا آخر خبر که انسان عجب است از کیفیت یافتن
آن و از آن عجیب تر ضبط کردن چنین فاضلی آن را در کتاب خود و حال آنکه دیده که در ارشاد مفید
علیه الرحمه مروی است که چون خواست حضرت از مدینه طیبه بیرون بیاید این آیه را خواند فخرج
منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین و چون وارد مکه
شد این آیه را تلاوت فرمود و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان
یهدینی سواء السبیل و سیرت و زی مذکور در این خبر اصل زی جبابره و ملوک
است یا سیرت ائمه غایت منافات دارد [illegible] خبر طولانی و مشتمل بر قباحت
که خلاصه آن آنکه جناب زینب سلام الله علیها در شب عاشورا [illegible] هم و غم و خوف آنکه
در میان خیمها سیر میکرد برای استخبار حال اقربا و انصار دید [illegible] مظاهر اصحاب را در خیمه خود
جمع کرده و از ایشان عهد میگیرد که فردا نگذارند احدی از بنی هاشم قبل از ایشان به میدان رود
پس خبری طولانی آن مخدره مسرور آمد پشت خیمه ابی الفضل علیه السلام آنجا دید بنی هاشم
را جمع کرده و همان قسم از ایشان عهد میگیرد که نگذارند احدی از انصار پیش از ایشان
به میدان برود آن مخدره مسرور در خدمت حضرت رسید و تبسم کرد حضرت از تبسم او تعجب کرد
سبب پرسید آنچه دید عرض کرد تا آخر خبر که وضعش را در این خبر ها دیدی و بود تمام جمله [illegible]
نقل کنند با سوز و گداز که در روز عاشورا پیش از شهادت اهل بیت [illegible] حضرت [illegible]

امام زین العابدین علیهما السلام آمد پس از پدر حال معامله آنجناب را با عدا پرسید خبر داد که بجنگ کشید
پس جمعی از اصحاب را اسم برد و از حال آنها پرسید در جواب فرمود قتل قتل تا رسید به بنی هاشم و
از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل سوال کرد بهمان قسم جواب داد و فرمود بدان در میان خیمها غیر
از من و تو مردی نمانده این خلاصه این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در آنکه آنجناب
از اول مقاتله تا وقت مبارزت پدر بزرگوارش ابدا از حال اقربا و انصار و میدان جنگ خبری
نداشت پنجم خبر عجیب که متضمن است طلب کردن حضرت هنگام عزم رفتن بمیدان اسپ سواری را
و کسی نبود که آنرا حاضر کند پس مخدره زینب رفت و آورد و آنحضرت را سوار کرد و بر حسب تعدد
منابر مکالمات بسیار مابین برادر و خواهر ذکر میشود و مضامین آن در ضمن اشعار عربی و فارسی
نیز در آمده و مجالس را بآن رونق دهند و بشور در آرند و الحق جای گریستن است اما نه بر این مصیبت
بی اصل بلکه گفتن چنین دروغ واضح و افترا بر امام علیه السلام در بالای منابر و نهی نکردن آنانکه متمکنند
از نهی کردن بجهة بی اطلاعی یا ملاحظه عدم نقص در بعضی شئونات و متمکن نبودن ضعیف الحال
از عرض کردن بآن گوینده بی انصاف کذاب که ای متجری بر خداوند جبار نه در مقاتل معتمده
مسطور است که اول صبح عاشورا پس از آرایش صفوف حضرت بر شتری سوار شدند و آن خطبه
بلیغه را بجهة اتمام حجت خواندند آنگاه فرود آمدند و اسپ خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بجهة
سواری میشد و اسمش مرتجز بوده بود و آنرا مرتجز میگفتند که در السنه عوام بذو الجناح معروف شده
خواستند و سوار شدند تا آخر کار سواره بودند گاهی بجهة بعضی حوائج مثل نشستن بر بالین شهیدی
یا حمل نعشی یا نماز کردن یا تغییر لباس یا وداع بعضی فرود می آمدند و باز سوار میشدند مگر آنکه در جواب
بگویند و مضایقه ندارند که در آخر وداع اسپ فرار کرد کسی نبود بیاورد این هم جواب دارد که
بروایت معتبر با جناب ابی الفضل با هم بمیدان رفتند و شیخ مفید در ارشاد و در شرح مقاتل آنحضرت

بعد از قضیه عبدالملک بن التسیر و شهادت عبدالله بن الحسین علیه السلام و رسیدن زخمهای بسیار
در بدن مبارکش روایت کرده که سه نفر یا چهار نفر از اهلش با آن جناب بودند و دشمنان را
از آنحضرت دفع میکردند تا آنکه ایشان نیز شهید شدند الخ و صد سال باید از غلامان و موالیان
باشد ششم نقل کنند با اظهار حزن و اندوه بعبارات مسجعه که زینب خاتون علیها السلام آمد
ببالین حضرت در قتلگاه و رأته یجود بنفسه و رمت بنفسها علیه و هی تقول
ءانت اخی ءانت رجاءنا ءانت کهفنا ءانت حمانا الخ و قدری از
آخران در اقسام دروغ گذشت هفتم خبر بیست لطیف و لکن باعتقاد ما قابل احتمال در دروغ
از ذهن سامعین محو کنند و سند را به ابو حمزه ثمالی بیچاره منتهی کنند که روزی آمد در خانه حضرت
امام زین العابدین علیه السلام و در را کوبید کنیزکی آمد چون فهمید ابو حمزه است خدا را حمد کرد
که او را رساند که حضرت را تسلی دهد چون امروز دو مرتبه بیهوش شدند پس داخل شد و تسلی داد
بانیکه شهادت در این خانواده عادت و موروثی است جد و عم و پدر عم پدر همه شهید شدند
در جواب او را تصدیق نمودند و فرمودند و لکن اسیری در این خانواده موروث نبود آنگاه شمه از حالت
اسیری عمها و خواهران بیان کردند و اگر خبر اصلی میداشت برای مجالس مصیبت بسیار با
فائده بود هشتم خبری از آن سوزناک تر که جز استاد فن کسی نتواند او را با این نحو ترتیب
دهد و سند او را به هشام بن الحکم مظلوم رسانند و خلاصه آن آنکه گفت ایامیکه حضرت صادق
علیه السلام و بعد او ابو الحسن [illegible] صاحب الامر بالبیت در محضر عالی باشم روزی بعضی از
شیعیان او را دعوت بمجلس عزای جد بزرگوارش کرد عذر خواست که باید در آن محضر حاضر باشم
گفت رخصت بگیر گفت نشود که اسم این مطلب را در حضورش برد که طاقت ندارد گفت
بی اذن بیا گفت روز بعد که مشرف شدم چو پا میشود و نتوانم راست گفت بالاخره

او را برد بعد از آن مشرف شد حضرت یا شد بعد از آنکه او عرض کرد فرمود گمان داری من
در آنجا بودم یا در چنین مجلس حاضر نشوم عرض کرد جناب تو را در آنجا ندیدم فرمود
وقتیکه از حجره بیرون آمدی در محل کفشها چیزی ندیدی عرض کرد جامه در آنجا افتاده بود
فرمود من بودم که عبا بر سر کشیده بودم بر زمین افتادم و چون درست حفظ نکردم شاید تحریر لفظی
در آن کرده باشم خبر متصل و بسیار کرده اند کاش پا پیدا شت و احتمال صدق در آن نیز هست
همین مقدار بهتر آنکه اکتفا کنیم و این قصه را ختم نمائیم بذکر خواب عجیبی که برای جماعت روضه خوانان
موعظه اهل البیت بلیغ و مناسبت تامی بمقام ایشان دارد چنانچه در کتاب دار السلام نقل کردیم این است
که سیدی فاضل از معتبرین روضه خوانان شبی در خواب دید که گویا قیامت برپا شده و خلق
در نهایت وحشت و حیرت و هرکس بحال خود مشغول و ملائکه ایشان را میبرند بسوی حساب
و با من نیز دو موکل بودند من چون این واهمه را دیدم در اندیشه عاقبت کار خود که با این بزرگی
امر کار بکجا خواهد کشید افتادم در این حال دو نفر از جماعت در امر نمودند که چه شد در محضر حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله چون حال کار خطرناک بود مسامحه کردم تو امر اکتفا نمیدیدند یکی در پیش و دیگری
در عقب من و در وسط هراسان و ترسناک سیر میکردم که دیدم عماری بسیار بزرگی بر دوش
جماعتی از طرف راست راه میبرند بالهام الهی دانستم که در آن عماری سیده زنان عالم است
صلوات الله علیها و چون بعماری نزدیک شدم فرصت را غنیمت دانسته دست موکلان از
وجود را بزیر عماری رساندم پس از آن قلعه محکم محل عظیمی دیدم که پیش از من جمعی از گناه کاران پناه
برده بودند و موکلین را دیدم از عماری دور و قدرت بر نزدیک شدن بعماری ندارند و بهمان
اندازه دوری با ما سیر میکنند و باشاره التماس کردند برگردیم قبول نکردیم آنگاه باشاره ما را تهدید
کردند چون تکیه گاه خود را محکم دیدیم ما نیز ایشان را تهدید میکردیم و با همین قوت قلب سیر میکردیم

گناهکار و رسولی از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و آن منتظر از جانب آنجناب گفت
که جمعی از گناهکاران است شو پناه آورده اند ایشان را روانه کن که بحساب ایشان برسیم پس آن
حضرت اشاره فرمود و موکلان از هر طرف رسیدند و ما را بموقف حساب کشانیدند در آنجا منبری
دیدیم بسیار بلند که پلهای زیادی داشت و سید انبیا صلی الله علیه وآله بر بالای آن نشسته
و امیر المؤمنین علیه السلام بر پله اول آن ایستاده و مشغول است برسیدن حساب خلائق و آنها
در پیشروی آنحضرت صف کشیده چون نوبت حساب من رسید مرا مخاطب کرد و بنحو سرزنش و توبیخ
فرمود چرا ذلت فرزندم حسین را خواندی و او را بذلت و خواری نسبت دادی پس در جواب
متحیر شدم و جز انکار چاره ندیدم پس منکر شدم که نخواندم پس دیدم در روی بیاد دیدم رسید گویا
هیچ آهی در آن فرو رفته ملتفت شدم بطرف خود مردی را دیدم که در کفش طوماریست از آن
داد استشهاد دیدم صورت مجالس من در آن بود و هر جا هر چه خوانده بودم در آن
ثبت شده بود و از آنجمله همان فقره که از من سوال کردند پس حیله دیگر بخاطرم آمد گفتم مجلسی آنرا
در جلد دهم بحار ذکر کرده پس یکی از خدام حاضرین فرموده برو از مجلسی آن کتاب را بگیر پس ملتفت
شدم دیدم از طرف راست منبر صفوف بسیاری است که اول آن جنب منبر و آخر آن
خدا میداند که بکجا منتهی میشود و هر عالمی مؤلفاتش در پیش رویش گذاشته شخص اول در صف
اول مرحوم مجلسی است چون رسول حضرت پیغام را باو رسانید در میان کتب آن کتاب را برداشت
باو داد گرفت آورد اشاره فرمود بدهد گرفتم و در [illegible] زیرا که غرض از آن حیله اقرار
خلاصی از آن موقف بود پس پاره اوراق آنرا بیهوده بهم زدم و در آنحال حیله دیگر بخاطر آمد پس گفتم
از ان منتقل حاجی ملا صالح برغانی دیدم باز بخادمی فرمود برو باو بگو کتاب را بیاورد رفت گفت
در صف هشتم یا هفتم شخص ششم یا هفتم حاجی مذکور بود کتاب را خود برداشت و آورد پس امر فرمود

آن فقره باد ران پیدا کنیم دوباره خوف گرفت و مضطرب شدیم و راه چاره از هر طرف بسته شد
بیهوده مشغول برگردانیدن اوراق بودیم با قلب پریشان تا آنکه سلطان چون از خواب بیدار شد
جماعتی از اهل صنعت خود را جمع کرد و آنچه در خواب دیده بود نقل نمود گفت اما من پس در خود
قوة آنها ندیدم و ظاهر شد خوانی را نمی بینم آنرا ترک سکنیم هرکه در تصدیق سلطان سزاوار است
کم خیر دست از آن کشید با آنکه سالها به مبالغه خطیری از این راه یافو میرسید از آن چشم پوشید
در دست از وقت خوانی کشید تنبیه چهارم در ذکر چیزها که بسبب تجری این جماعت
با بعضی از ارباب تالیف شده در نقل کردن اخبار و حکایات بی اصل و ماخذ و اختیار بلکه احتمال
صدق در آنها نیز و در بیان احتمال بنهایت ضعیف است بلکه در بافتن دروغ و جعل
اخبار و حکایات متضمن پاره مصائب وارد شده بغرض گریانیدن مومنین و رونق دادن
مجالس تعزیه و جواب از آن اوهام و شبهه آن دو چیز است اول آنچه از بعضی از دروغ
پردازها نقل شده که در اخبار مدح البکا و ترغیب گریانیدن شیعیان ذکر نشده که بچه قسم بگریانند
و چه بگویند و چه بخوانند و از این ذکر نکردن معلوم میشود هر چه سبب گریانیدن و وسیله سوزانیدن
دل و بیرون آوردن اشک باشد از دیدگان ممدوح و مستحسن است هر چند دروغ باشد پس
بمقتضای این اخبار باید گفت که مراد از آن اخبار بسیار که در مذمت دروغ گفتن وارد شده
هر چند در نهایت اعتبار است دروغ گفتن در غیر مقام تعزیه داری و ذکر مصیبت است نظیر
آنچه بعضی در باب غنا گفتند و بهمین بیان آوازه خوانی و خوانندگی را در مراثی بلکه در تلاوت
قرآن مجید جائز کردند و باین بیان توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح بلکه مستحب کرد و برای
فساق جاده وسیعی بسوی آن معاصی باز نمود زیرا که اخبار فضیلت مدح و ادخال سرور در قلب
مومن و قضای حوائج و اجابت خواهش او و سعی و کوشش در انجاح آن اضعاف اضعاف

اخبار ابکا است پس هر فاسقی هر زنی را که بیند و خواهش نمود بوسه برویش نهد یا دستی بسینه‌اش
بمالد یا کار را بجای نازک برساند برزن رواست بمقتضای اخبار استحباب ادخال سرور یا اخبار
استحباب قضای حاجت و غیر اینها اجابت نماید و خود را تسلیم کند و آن ثوابها را بروح والدینش
برساند و همچنین در لواط و مقدمات آن و امثال آنها از معاصی شهوانی و بر هر ذی شعوری پوشیده
نیست که این رشته سخن خلاف ضرورت دین و مذهب و سبب بیرون رفتن از آیین کیش و
ملت است و جواب اصل شبهه در فقه کتاب مکاسب مشروح شده و اجمال آن که در اینجا
توان گفت آنکه مستحب هر چند بسیار بزرگ باشد یا حرام هر چند در نظر بسیار محقر باشد نمی‌تواند
معارضه کند و طاعت الهی را نتوان بوسیله امری که سبب غضب و سخط او است بجای آورد و باین
نزد خداوند تبارک و تعالی متقرب شود بلکه مورد و محل تمام مستحبات آن فعلی است که بسبب
ذات جائز و مباح باشد پس اگر حرام شد و دارای مفسده عظیمه شد که بجهت آن مفسده نهی فرموده‌اند
از کردن آن کار خصوص اگر آن کار از مقدمات مستحبی باشد که نتوان آن مستحب را بجای آورد
الا بکردن آن حرام حقیقی برای آن مستحب نمی‌ماند و این مطلب بعید نیست مرکوز اذهان تمام اهل
شرع باشد آیا هیچ عامی متدینی احتمال میدهد که اگر رفتن بکربلای معلی برای زیارت حضرت
ابی عبدالله علیه السلام منحصر شد در سوار شدن بر اسب غصبی یا نشستن در کشتی مغصوب یا عبور کردن
در خانه و بستان غیر بی‌اذن مالک آن و امثال این از محرمات آن رفتن جائز بلکه مستحب باشد بجهت
اخبار فضیلت زیارت آنحضرت که صد مقابل اخبار ابکا است حاشا که چنین توهم فاسدی
کند و ارتکاب آن کبائر را بجهت احتمال درک آن مستحب جائز داند و حاصل مقصود آنکه ابکاء مؤمن
مثل اعانت او بر نیکی و قضای حاجت او است که باجماع علماء چنانچه استاد اعظم شیخ مرتضی
اعلی الله مقامه نقل فرموده باید اول جواز و اباحه آن وسیله و سببی که بان ابکاء و اعانت و قضای حاجت

محقق میشود و معلوم کرد تا بشود از جمله داخل در اسباب آن سه کار کرده نشود که بآن اخبار آن
وسیله باشد اگر حرام باشد مباح کرد مثل آنکه ظالم یا دزدی حلال شود چون بان اعانت مؤمن میشود
در اداء دینش یا انجام امر ترویجش و بگذارد از قبیل مفاسد که بر این مترتب میشود ان در دروغ پرداز
که از اینها مترتب میشود و آنکه ناچار باید هر حرامی که وسیله گریاندن باشد مانند دروغ گفتن
جایز باشد زیرا که فرقی در این باب مابین دروغ گفتن و سایر محرمات نیست و آنچه در اینجا باقی
اینجا باید این شبهه اگرچه قابل ذکر نبود اما شاید در ذهن بعضی عوام بیچاره داخل شود لازم بود که
مفاسد آنرا بدانند و نیز بدانند که معصیت در دروغ گفتن و غنا خواندن در مراثی و تلاوت قرآن
و نظایر اینها از طاعات و قربات بزرگتر و عقاب آن سخت‌تر است و از نظایر آن حکایات
مناسب انتقام آنکه یکی از ثقات اهل علم نزد برادری من نقل کرد که وقتی از یزد پیاده در رفتم بمشهد مقدس
از راه بیابان که مشقت بسیار دارد و در سیر از منازل وارد قریه از دهات های خراسان شدم قریب باو
چون غریب بودم رفتم مسجد آنجا چون مغرب شد اهل ده جمع شدند و چراغی نهادم روشن کردند پیشنماز
آمد نماز مغرب و عشا را بجماعت کردند آنگاه پیشنماز رفت بالای منبر نشست پس خادم مسجد دامن
را پر از سنگ کرد و برد بالای منبر نزد جناب آخوند گذاشت تحیر بازهم برای چیست آنگاه مشغول روضه خوانی
شد چند کلمه که خواند خادم برخواست و چراغ را خاموش کرد تعجبم بیشتر شد در این حال دیدم صدای سنگ
انداختن شد از بالای منبر بر جماعت و فریاد ها بلند شد یکی میگوید ای وای سرم دیگری فریاد از بازو
سینه و بعضی اگر گریه و شیون ها بلند شد قدری گذشت سنگ تمام آخوند مشغول دعا شد و چراغ
روشن کردند مردم با سر و صورت خونین و دیده های اشکبار رفتند پس نزد پیشنماز رفتم و از حقیقت
این کار شیخ پرسیدم گفت روضه میخوانم و جماعت بغیر از این قسم عمل گریه نمیکنند لابد باید باین نحو
ایشان را بگریانم و وهم استقرا سیرت و علما در مؤلفات خود در نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایات

حکایت [illegible]

خبر صحیح در ابواب فضائل و قصص و مصائب و مساعی ایشان در این مقامات خصوص مقام اخیر چنانچه
مشاهد و محسوس است ابا می نمی شیخ مفید طاب ثراه و دیگر ارشاد در تمام ابواب متعلقه بحالات ائمه
علیهم السلام سوی باب مقتل حضرت ابی عبدالله علیه السلام از سایر کتب اصحاب اعتبار را باشد در او
اصل نقل میکند و اما در باب مقتل تمام وقایع از ابو مخنف کشیده و از کلبی و مدائنی و غیر این دو
از اصحاب سیر نقل نموده ابوالحسن مدائنی از معروفین علماء اهل سنت است و کلبی نیز چنین است
اگرچه بعضی او را شیعه میدانند ولکن هر دو در سلک ارباب تاریخ و سیر اند و کذا غیر شیخ مفید و با آنکه
میکنند سیرت علماء در این مقام به پیسته احادیث که آنها را اخبار تسامح میگویند و حاصل مضمون
آنها آنکه فرموده اند هر کس بشنود عملی را یا باو برسد که ثوابی برای آن مقرر نموده اند و وعده داده اند پس آن
عمل را بجای آرد بامید رسیدن بآن ثواب آن ثواب را باو خواهند داد هرچند پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا
نفرموده باشد و معلوم است هر کس برای دیگری بان نحو خبری نقل کرد و آن را نسبت داد بآن بزرگوار
یا آنرا انسان در کتابی دید داخل در آن اخبار میشود و میتوان گفت که باو رسیده یا آنرا شنیده پس اگر
آنرا عمل کرد باجر آن خواهد رسید و پوشیده نیست که عمل بخبر در هر جائی بمناسبت آنجا و آنخبر است مثلا
عمل کردن بخبر ضعیف متعلق بنماز مخصوص بجا آوردن آن نماز است و بروزه مخصوص گرفتن آن است
و بصدقه معینه دادن آنست و با فطار دادن مؤمنی خوراندن او است و عمل بخبری که در آن فضیلت
پاره ماکولات است خوردن آن است و هکذا و عمل باخبار ضعیفه در ابواب فضائل و قصص
و مصائب گوش دادن و حفظ کردن و ضبط نمودن و ثبت کردن و نقل نمودن آن است پس
در اینمقام خبر هر قدر ضعیف باشد بمقتضای آن سیرت معلومه علماء و این اخبار معتبره تسامح نقلش
جایز و بر گوینده و خواننده و نویسنده حرجی و ایرادی نیست بلکه بمثوبات ذخیره شده برای آن اگر راست
بود و واقع داشت البته خواهد رسید و این کلام که از فرموده بعضی علما میشود خدشات بسیاری دارد که

تفصیل آن منجر بتطویل است و هرگز مسلم و تمام نیست تا بحال عمل فاسد این جماعت روضه خوانان که
کلام در آن است مفید و برای ایشان تمسک صحیح باشد چه این کلام با آن بیان که ذکر شد
یعنی بر مسئله الست که چون مکشوف شود دیگر رونقی از بازار کساد و سوق فساد این جماعت
در نخواهد کرد و توضیح آن متوقف بر ذکر مقدمه الست و آن اینست که علمای اعلام که از عصر ائمه علیهم السلام
و عصر رواة و محدثین قریب بآن بزرگواران دور افتادند و اخبار و احادیث موجوده در کتب
بسیار بود و عمده اسباب تمیز دادن حدیث سالم از غیر سالم در راوی راست گو از راوی دروغ گو از
میان رفته و دست بآن نمی‌رسید ناچار شدند و بآن اسبابیکه برای آن کار باقی مانده بود بقدر قوه
و تیسیر میزانی درست کردند و از روی آن میزان احادیث و اخبار را بر چند نوع کردند اول
صحیح و آن خبریست که تمام سلسله راویان آن خبر شیعه اثنا عشری عادل باشند دوم حسن و آن خبریست که
تمام این سلسله اثنا عشری ممدوح باشند یعنی ایشان را ستایش و مدح کرده باشند و لکن بحد عدالت
نرسیده و مثل آنکه فلان آدم خوبی است یا صادق است یا زاهد یا عابد و امثال این اوصاف یا بعض
از این سلسله چنین باشند و بقیه باقی مانده از صنف اول باشند سیم موثق و آن خبریست که سلسله
راویان او عادل باشند اما در مذهب غیر امامی باشند مثل سنی و زیدی و کیسانی و واقفی و فطحی و ناووسی یا
بالبعض چنین باشند و لکن تتمه امامی عادل باشند یا امامی ممدوح بنا بر احتمالی چهارم آنکه تمام
سلسله راویان یا بعضی اگر چه یکنفر است فاسق باشد یا آنکه حالش معلوم نباشد یا آنکه او در کتب
رجال اسم او را اصلا نبرده باشند یا برای خبر اصلا سلسله سندی ذکر نکرده باشند یا از سلسله راویان
یکی یا بیشتر در اول سند یا وسط آن یا آخر آن افتاده باشد و معلوم نشود آن شخص کیست تمام این
اقسام داخل در ضعیف است بانی اصطلاح و تمام اخبار از این چهار نوع بیرون نرود اگر چه
بعضی قوی گفته‌اند و سلسله که تمام آن ممدوح غیر امامی باشند یا بعض آن با شرط سابق از قوی

تا بیند بهر حال در میان این اعلام اختلاف شده که دلیل برای اثبات واجب و حرام در
فقه از سنت که یکی از ادله است کدام نوع از این انواع چهارگونه است بعضی فقها بر آن
نوع صحیح کرده‌اند بعضی حسن بعضی موثق و بعضی هر دو را با آن ملحق نموده‌اند و بعضی قسم چهارم
نیز بر آن افزوده‌اند مشروط بر اینکه علما در مورد آن خبر ضعیف بآن عمل کرده باشند پس ضعف آن خبر بجهت عمل ایشان
قوت گیرد و شکستگی آن بموافقت اجماعات بسته ظاهر شده و اما در غیر واجب و حرام پس مشهور علما در
شرکت دارند در عمل بحدیث ضعیف هر چند در آن مورد عامل و جاری نداشته باشد و بر این
شیوه سیر کنند در ابواب مستحبات بلکه مکروهات و همچنین در ابواب فضائل و مصائب و قصص و [illegible]
در سیرهٔ ایشان تأمل بسیار کردیم و در موارد عمل ایشان نظر نمودیم معلوم شد آنچه بایشان نسبت
داده‌اند در این مقام راست است بلکه بعضی از اعلام بآن تصریح نموده‌اند اما در بیان نحو اطلاق و
عموم که زیادی نظر در کلمات ایشان توهم رفته و در بعضی از زبان غیر مستقیم داخل شده با اینکه
در ابواب مذکوره هر خبر از هر کس شنیده شود چه شنونده گوینده را بشناسد یا نشناسد و پس از
شناختن چه آنکه فاسق لاابالی باشد یا نباشد بآن عمل کنند بلکه سابقاً ذکر شده و نیز از هر کتابی که
بدست ایشان رسد چه صاحب آنرا بشناسد یا نشناسد مؤلف آن لاابالی یا گولی یا نویسی باشد
یا نباشد بعضی اکاذیب واضحه در آن دیده باشند یا ندیده باشند یا بهیچ حال از آن کتاب نقل کنند
و باخبار آن در ابواب مذکوره عمل نمایند بلکه باخبار ثبت شده در پشت کتابها و در دیوار
مساجد و مشاهد متشبث شوند حاشا و کلا که چنین اطلاق و عمومی در کلمات ایشان باشد
یا از سیره و طریقه مرسومه ایشان در آید بلکه بنا و سیره ایشان بر همان قانون و دستور العملی است
که از جانب شرع رسیده و سابقاً بآن اشاره شده که نقل نباید کرد مگر از ثقه در مقام نقل زبانی
و تلقی زبانی یا در مقام اخذ از کتاب و گذشت که مراد از ثقه در اینجا چه ناقل باشد یا مؤلف مخصوص

متحرز از کذب دارای بلکه راست گوی است که مخلّط و بی ضبط و کثیر النسیان والسهو نباشد
و چون خبری از چنین شخصی شنیده‌اند یا در کتابش دیدند اگر راویان آن خبر تا آخر یا از اوصاف
گذشته متصف باشند حجت شرعی و دلیل فقهی بدست آمده هر کس حسب طریقه خود شان در همه موارد
بان عمل کنند و اگر تمام راویان یا بعضی از ایشان را بدست نیاورند یا راوی در نزد این شخص
شنونده و گیرنده از کتاب یا آن اوصاف متصف نیست هر چند احتمال میدهد در نزد آن شخص
ثقه ناقل یا مؤلف ثقه باشد یا او را میشناسد هر چند روا دارد که مؤلف او را شناخته و ثقه دانسته
اینهمه اقسام ضعیف باصطلاح جدید است نزد مشهور علمای متأخرین و مورد و محل اذن ایشان
است در عمل یا نهادر باب فضائل و مصائب پس معلوم شد که نقل نکردن علما خبر را مگر از کسی که اطمینان
بصدق او دارند و نگرفتن ایشان خبر را مگر از کتاب چنین شخصی منافات ندارد با ضعف آن خبر
بان اصطلاح در نزد آن عالم که خواسته خبر را نقل کند و حاصل کلام آنکه علما از راوی اول یعنی
آنکه از او خبری می‌شنوند اگرچه در این اعصار بسیار کم است یا صاحب آن کتاب قصد کرده
خبر را از کتاب او بردارند نشده و نمیشود که آنرا از او بگیرند و بگویند و در کتاب خود ضبط کنند مگر
بعد از آنکه بوثاقت او مطمئن شوند و خبر از جهت ادعیه نداشته باشد و اگر خبر ضعف دارد در سلسله
ابعد از او است و از اینجا است که هرگز علمای درست کار که سیره‌شان در خطوط مستقیمه و موازین
عدلیه است از کتابیکه صاحبش را نشناسند نقل نکنند و نیز از کتابیکه مؤلفش بی مبالات در فرق
میان خبر موهون و غیر موهون گذاشته در مقام نقل تمیزی برای آنها مقرر نداشته خبر
بیرون نیاورند و از شواهد حقیقیه این دعوی آنکه عالم جلیل متبحر شیخ حر عاملی با آنکه حسب مذاق
اخباریه اعتنائی باین اصطلاح جدید ندارد و همه اخبار موجوده را معتبر بلکه قطعی داند جمله از
کتب اخبار در نزد آنمرحوم بود که صاحبان بعضی از آنها را نشناخته و بعضی را که شناخته بی اعتبار

وموهون دانسته ودر آخر کتاب هدایه وکتاب امل الامل سامی آنجماعت را ثبت کرده ودر بیشتر مولفات
خود ابدا از آنها نقل نمیکند وبرای اثبات مکروهی یا مستحبی هر چند حقیر باشد بروایات آن کتب استشهاد
نموده مگر بعضی از آنها را در اواخر عمر شناخته واز آنها بنای نقل را گذشته ایشان باین مذاق که
چنین رفتار کنند طریقه وسلوک مجتهدین البته باید خیلی سخت تر باشد بلی گاه شود کتاب کهنه صحیح شده
که از نظر علماء گذشته باشد بدست آمده که اطمینان بوثاقت مولف بلکه جلالت او از مطالعه آن
پیدا میشود لهذا البا شود از آن نقل کنند ولکن دائمی ونه همه علما و بالجمله فرقی است ظاهر میان
اخبار موهونه یا واخبار ضعیفه باصطلاح متاخرین از علما چه بسیار اخبار ضعیفه باین اصطلاح
که موهون نباشد بلکه بملاحظه بعضی قرائن در نهایت اعتبار است مثل قریب نصف اخبار
کتاب شریف کافی و بسیاری از اخبار من لایحضره الفقیه واخبار کتاب تهذیب شیخ طوسی که بی سند
است ودر اصطلاح آن را مرسل گویند ودر عداد ضعیف مندرج است وهکذا اخبار کتب بسیاری
از معتمدین مثل ابن شهرآشوب وقطب راوندی وابن طاوس وامثال ایشان که از قسم ضعاف است
ولکن موهون نیست ونقل از آنها در ابواب گذشته جائز ومورد اذن علما است ودر آن قسم
سخنی نیست بلکه سخن در اخبار موهونه وکتب غیر معتمده است که سابقا در میان بوده واز نظر بزرگان
علما گذشته و با آنها اعتنا نکردند ومراجعه نمودند حتی مثل علامه مجلسی ومحدثین عصر او وقبل از او وبعد از او نه
آنست که آنها را ندیده وبر آن کتب واقف نشدند قصه زعفر جنی وعروسی قاسم از نظر ایشان مخفی
نشده بود هر دو در روضه کاشفی موجود ودوم در منتخب شیخ طریحی که مشتمل است بر موهون مثل
دفن کردن دشمنان جناب عبد العظیم حسنی را زنده در ری وغیر موهون که گاهی علامه مجلسی قدس سره
در بحار از آن قسم نقل میکند باین عبارت که دیدم در مولفات بعضی از اصحاب ما واز آن رقم موهون اعراض
فرموده که از جمله آنها است قصه عروسی قاسم که قبل از روضه در هیچ کتابی دیده نشده از عصر شیخ مفید

قدوة تا آن عصر که بحمد الله مؤلفات اخبار ایشان در هر طبقه فعلا موجود و ابدا اسمی از آن در آن کتب برده
نشده چگونه میشود قضیه باین عظمت و قصه چنین آشکارا محقق و مضبوط باشد و بنظر تمام این جماعت
نرسیده باشد حتی مثل ابن شهرآشوب که تصریح کرده اند که هزار جلد کتاب مناقب نزد او بوده و علاوه بر آن
آنکه بمقتضای تمام کتب معتمده سالفه مؤلفه در فن حدیث و انساب سیر عنوان برای حضرت سید الشهدا
علیه السلام دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا کرد تا که این قصه قطع نظر از صحت و سقم نقل وقوعش
ممکن باشد و اما قصه زبیده و شهربانو و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف آن که در السنه عوام
دائر شده پس آن از خیالات واهیه است که باید در لیست کتاب رموز حمزه و سائر کتابهای
مجعوله نوشت و شواهد کذب بودن آن بسیار است و تمام علمای انساب معتقدند که قاسم ابن الحسن
علیه السلام عقب ندارد و بهر حال نظیر این دو قصه در بی پایی و اعراض بزرگان فن حدیث از آن
زیاد است و از اینجهت بر وهن و بی پایی او افزوده شود و اگر علاوه بر این معارضه کند با نقل
علما و اخبار باینکه خلاف او را نقل کرده باشند ایضا بر وهن افزوده شود و اگر علاوه بر آن مضمون
آن خبر بی پا خلاف امور عادیه باشد و بحسب عادت نشود آنرا باور کرد مثل آنکه عدد لشکر مخالفین
قریب پانصد هزار بود بلکه ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده و در اینها مطابق خبر معتبر شامی و حجاز
نبود و همه از کوفه بودند و حال آنکه تهیه چنین عسکری برای شداد و نمرود در مدت طولانی میسر نبود چه جای
در ظرف چند روز برای پسر مرجانه که هنوز استقرار تمام پیدا نکرده بود میسور میشد مصارف عسکر
و جمع آوری ماکول و علوفه دواب و حفظ اینها نیز بحسب عادت محال است البته سستی و ضعف
بغایت خواهد رسید و چون این رقم اخبار ضعیفه بی اصل و ماخذ باین اسباب وهن در کتابی
جمع شود بجهة بعضی اغراض فاسده مثل اظهار کثرت تتبع و اطلاع و آوردن مطالب تازه و برتری
بر مقاتل سابقه سنائی برای این مذهب پیدا شود که نتیجه واضحه و ثمره ظاهره آن وهنی باشد عظیم

ذکر اعداد و اظهار لشکر مخالفین در کربلا

بمذهب و ملت جعفریه و سپردن اسباب سخریه و استهزا و خنده بدست مخالفین قیاس کردن ایشان
سایر احادیث و منقولات امامیه را باین اخبار موهونه و قصص کاذبه تا کار باینجا رسید که در کتب
خود نوشته اند که شیعه بیت کذب است و اگر کسی منکر شود کافی است ایشان را برای اثبات
این دعوی آوردن کتاب اسرار الشهاده بسیار است چه رسد بنظائر آن مثلا اگر از بزرگان دین باید پرسید که
شیخ جلیل علی بن الحسین مسعودی که از ثقات است و در عصر کلینی بوده نهایت مبالغه در کشتهای حضرت
سید الشهدا علیه السلام کرده در کتاب اثبات الوصیه آن است که گفته و در وی انه قتل بیده
ذلک الیوم الفا و ثمانمائة پس مقتولین هزار و هشتصد تن باشند و ابن شهرآشوب
با آن کثرت کتب و تبحر و اطلاع و محمد بن ابی طالب چنانچه در بحار نقل کرده عدد را بهزار و نهصد
و پنجاه رسانده بود و این کتاب که تقریبا هزار سال بعد از مسعودی تالیف شده مقتولین آن حضرت
را سیصد هزار و کشتگان ابی الفضل را بیست و پنج هزار و از سائرین نیز بیست و پنج هزار رسانده حکم
این تعارض چیست غیر از اعتراف بکذب صریح بودن ثانی چاره ندارد سبحان الله چه غرض
در این اغراقات و نقل اکاذیب است اگر بیان شجاعت بشریه انجناب است اثبات آن مطلب حقی
محتاج بتمسک بامثال این اباطیل نیست اگر در آن روز صد نفر را کشته بودند باز اشجع ناس بودند
سراج منیر و چراغ عالم افروز که خداوند منان برای بندگان مهیا فرموده زینت فتیله و مدد نوران
از عالم غیب و شجره مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغربیه خواهد رسید محتاج بامداد به لفظ گندیده سیاه دزدی
شده نیست از کافر صلیب پرستی نکته گوئی را باید آموخت چه یکی از کارکنان انگلیسی نیز او کتابی در تاریخ
چین نوشته بزبان اردو که زبان متعارف حالیه اهل هند است و آنرا چاپ کردند در جلد دوم
در صفحه ۱۱۱ چون مناسبتی ذکری از شجاعت شده بود این کلام که ترجمه عین عبارت او است
در آنجا مذکور است چون بهادری و شجاعت از حد گذشته ثابت است لکن در ... [illegible]

مقابلشان نام رستم قابل بیان نیست چنانچه حسین بن علی که شجاعتش بر همه شجاعان رتبه
تقدم یافته چرا که شخص که در میدان کربلا بر ریگ تفته با حالت تشنگی و گرسنگی مردانگی بکار برده باشد
بمقابل او نام رستم کسی آرد که از تاریخ واقف نخواهد بود ظلم گرایا راست که حال حسین بر نگارد
زبان کرا طاقت که مدح ثابت قدمی هفتاد و دو نفر در مقابله سی هزار فوج شامی خونخوار و
شهادت هر یک را چنانچه باید ادا نماید نازک خیالی کجا اینقدر رسا است که حال دلهای اینها را
تصور کند که بر سر شان چه پیش آمد از آن زمانیکه عمر سعد به ده هزار سوار فوج دور آنها گرفته
تا زمانیکه شمر ملعون سر اقدس را از تن جدا کرد مثل مشهور است که دوا ای یکی و دو باشد یعنی یک
نفر را اگر دو نفر دشمن احاطه کند لا بد او عاجز خواهند آید مبالغه بالاتر از این نیست که در حق کسی گفته شود که
فلان کس را دشمن از چهار طرف گیر کرده است مگر حسین و هفتاد و دو تن را هشت قسم دشمنان
تنگ کرده بودند با وجود آن ثابت قدم سپر از دست نداد چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج
یزید بود که بارش نیزه و تیر شان مثل بادهای تیره طوفان ظلمت بر انگیخته بودند دشمن پنجم گرمی
و حرارت آفتاب عرب بود که نظیرش در زیر فلک صورت امکان نپذیرفته گفته میتوان شد که
تمازت و گرمی عرب غیر از عرب یافت نمی تواند شد دشمن ششم ریگ تفتیده میدان کربلا بود که در
تمازت آفتاب شعله زن مانند خاکستر گرم تنور گرم سوزنده و آتش افگن بود بلکه دریای قهاری
میتوان گفت که جابهایش آبلهای پای بنی فاطمه بودند واقعی دو دشمن دیگر که از همه ظالم تر یکی
تشنگی و دوم گرسنگی مثل همراهی دغاباز سلسله عمر جدا نبودند خواهش و آرزوی این دو دشمن بهمان
وقت کم میشد که زبانها از تشنگی چاک چاک میگردیدند پس کسانیکه در چنین معرکه هزارها کفار را مقابله
کرده باشند بهادری و شجاعت برایشان ختم است تمام شد محل حاجت از کلام متین این نصرانی هندی نویس
کنکاشی [illegible] دلربا [illegible] در شمار سفید کاغذ و سزاوار است که در ستائش او گفته شود.

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را ؛ با موهوسه علوم شجعیت آنحضرت بلکه سائر انصار را که
تمام شجاعان روزگار ثابت کرد بدون دست آویز نمودن با موریکه در سستی چون خانه عنکبوت
و در بی ثباتی مانند حباب بر روی آب است شجاعت قوت قلب و ثبات قدم است در
صف کارزار و از صفات نفسانیه است که طریق معرفتش بیان آثار و علاماتی است که گفته
نه بزیادی کشتار که محتاج بمراجعت دفترهای کهنه و اوراق بی پایه و مایه باشد که در حاشیه کدام
یک عدد مقتولین بفلان اندازه رسیده آنگاه مانند غریق با دو دست بان متشبث شده و علمای که
عالی را مفتضح نموده با حجت با اعتراف بکذب بودن مطلب مذکور و امثال آن که احصا نتوان کرد
شایسته چنان بود که فقهای راسخین و حارسان شهرستان دین مبین قلعه متین مذهب احمدی
و طریقه علوی را بهتر از این حفظ نمایند و این رقم ننگ و عار را از ان بردارند و دامن پاکیزه
کیش جعفری را از تلوث با امثال این قذارات و کثافات پاک نمایند و از نشر امثال آن کتاب
و نظایرش و نقل از انها را نهی کنند و نگذارند روضه خوانان که قوه تمیز میان صحیح و سقیم و با اصل
و بی پا را ندارند بانها رجوع کنند و اگر نپذیرفتند در مجالس و ماتمکده ها دعوتشان نکنند و اگر بمجلس
دیگران خوانده شدند بانجا نروند و اگر ندانسته در انجا حاضر شدند چون مشغول خواندن شوند محض
اعلاء کلمه حق و نهی فعلی از منکر بی ملاحظه احدی از جای برخیزند که در ان فائده عظیمه ایست برای
تنبیه انجماعت و بهتر رفتن انچه با ایشان گفتند و بناگذاشتن بر درست کاری نه آنکه بنشینند و
گوش دهند و بعد از فراغ دعا خواننده را بکلمه احسنت و طیب الله فاک در جائیکه باید بفرما فضض الله
فاک تمجید و توصیف کنند بلکه علاوه او را دعوت کنند و انچه گوید در ان محضر بخواند اگرچه از جمله
بافتهای بالای منبر باشد بسکوت و تقریر و ایراد نکردن امضا فرمایند آنگاه داخل در اخبار صحیحه
انجماعت شود بنحویکه اگر وقتی در بلاد دیگر در مجلسی ان خبری یا حدیث مجعول را خواند و اخوند

برگشته که فی الجمله خبرت وبصیرتی در این فن دارد ایرادی کند چنان نهیبش دهد که بیچاره سخن گفتن
از یادش رود و آنچه دانسته فراموش کند و یا نهایت جلادت و قوت یاد بگوید تو بهتر میدانی
یا فلان که علو مقامش امر و چنین وچنان است در مختصر شرح نفیس خواندم ایها الشیخ نفرموده ایرادی
نمود تو که باید مثلا صرف میر بخوانی در معقولات چرا تصرف میکنی با امثال این کلمات آن بیچاره
دل سوخته را رسوا نماید اینها همه شرح آن دو کلمه الیست که در خطبه این رساله بآن اشاره شد
که تمام خرابی از سرچشمه است چه خوب بود که بزرگان این مذهب که قولشان مسموع و حکمشان
مطاع است طریقه علمای سلف را از دست نمیدادند و در این مرحله با نهایت تشدید و جد اکید
اهل علم و طالبین احادیث وجامعین وحافظین وناقلین آنرا بحال خود نمیگذاشتند و استحکام این
رشته از دین را از مهم عظیم خود قرار میدادند و نقل از کذاب و وضاع ولی با کودن تا قل اخبار منکره را مانند
جماعت سلف بزبان و نوشتن در رسالهای عملیه منع میکردند و اگر اطاعت نکنند طردش کنند و
دیگران را از مصاحبت وشنیدن سخنان منبریه او منع نمایند شیخ نجاشی در رجال خود در حال
عبدالله بن زید که معروف است به ابوطالب انباری گفته که او شیخی بود از اصحاب ما و ثقه بود در نقل
حدیث و عالم بود بان و در قدیم از واقفیان بود آنگاه از شیخ خود ابوعبدالله حسین بن عبیدالله غضائری
نقل کرده که ابوغالب زراری که از بزرگان علما و از راویان ثقة الاسلام کلینی است گفته که من
ابوطالب را میشناختم و در بیشتر عمرش واقفی و با واقفیان مخلوط بود آنگاه برگشت و امامی شد و
اصحاب ما او را جفا کردند و عبادت و خشوعش نیکو بود و ابوالقاسم بن سهل واسطی عدل میگفت
ندیدم احدی را که عبادتش نیکوتر و زهدش محکمتر و جامه اش نظیف تر و تنهائیش بیشتر باشد از ابوطالب
و از عامه خلق واسطا خائف بود که مشاهده نمایند نماز او را و عارف شوند به عمل او پس خود را
منتشر میکرد در خرابها به تیغ و کنائس پس اگر در آنجاها کسی او را میدید چیزی یافته از او در بهترین حال

از تجار و عباد و علمای ما از اهل بغداد او را نقل نسبت میدادند حسین بن عبید الله غضائری فرمود
ابوطالب انباری در بغداد شهر حیرتی کردم که اصحاب ما مرا نگذارند که او را ملاقات کنم و از او حدیث بشنوم
مرا اذن ندادند از این رقم حکایات بسیار دارند و مذهب را باین قسم حفظ و حراست میکردند و اینکه
گاه تنگ گرفتن ایشان بی محل بود ان هم از سوء اختلافات علمیه بود مثل آنکه دائره غلو باعتقاد بعضی
بسیار وسیع بود حتی نفی کردن سهو و نسیان را از نبی و امام صلوات الله علیهما غلو میدانستند یا اشتباه
در موضوع بود مثل آنکه بعضی بکسی نسبت داده میشد که سبب کفر یا فسق او بود و این نسبت نزد بعضی
اصل داشت و نزد بعضی دیگر بی اصل هر دو مأجور و مثابند و خدمت بدین کردند بجهت اغراض
نفسانیه تنگ گیری نمیکردند و سخن ما در این رقم مطالب نیست که قابل خلاف و اشتباه باشد
و پیوسته میان علما در آنها نزاع بود بلکه سخن در مطالب مشترکه بین تمام علما است که احدی را در آن
خلاف نیست مثل دروغ گفتن و دروغ بستن و آنچه در حکم آن است چنانچه سابقا بآن
اشاره شد و این ربطی بفهم متن حدیث یا اشتباه در موضوع ندارد و غرض سدّ این باب است
که در نزد کل بایست سد و شود در همه موارد خصوص در اینمقام که علاوه بر حرمت سبب وهن
مذهب و افتضاح ملت است که روز بروز بجهة واگذاشتن این جماعت بحال خود در تزاید است
و قبح اصل دروغ بالمرّه از میان رفته شعر ملیح ابو الحسن تهامی شاعر که در سنه ست عشره و اربعمائه
وفات کرده در مرثیه فرزندش ساخته در ضمن قصیده طولانی یا کوکبا ما کان اقصر عمره:
وکذاک عمر کواکب الاسحار صریحا در بالای منبر نسبت دهند بحضرت که در بالای سر
جناب علی اکبر خوانده خود و در بعضی از کتابهای یافته جدیده دیدم که در قصه شهادت انجناب
بآنحضرت نسبت داده با چند بیت دیگر از آن قصیده و برای جناب ابی الفضل در جنگ صفین
و نهروان قضایای عجیبه ذکر کنند که یک کلمه آن راست نیست و ابدا ذکری از انجناب در آن غزوات

نیست جز در مناقب خوارزمی چند کلمه که روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام لباس خود را تغییر
داده بود و لباس او را در بر کرده بود و عجب انیست با این نقل قصه دیگر نقل کنند که فکر هر قدر عمیق شود
در جمع آن متحیر ماند و خلاصه آن انکه روزی امیر المومنین علیه السلام در بالای منبر خطبه میخواند حضرت
سید الشهدا علیه السلام تشنه شد آب خواست حضرت بقنبر امر فرمود آب بیاور و عباس در انوقت
طفل بود چون شنید تشنگی برادر را دوید نزد مادر و آب برای برادر گرفت در جامی و از بر سر
گذشت و آب از اطراف میریخت ببین قسم دارد مشک چشم پدر بر او افتاد گریست و فرمود امروز
چنین و روز عاشورا چنان و قدری از مصائب او ذکر نمود تا آخر این قصه البته در کوفه بوده اگر در
مدینه بود باید در اول خلافت آنحضرت باشد زیرا که قبل از ان مسجد و منبری برای آنحضرت نبوده
و عمر شریف حضرت ابی عبد الله علیه السلام در ان زمان زیاده از سی سال بود اظهار تشنگی کردن
در ان مجلس عام و تکلم کردن در اثنای خطبه که مکروه است یا حرام با مقام امامت بلکه با اول درجه
عدالت بلکه با رسوم متعارفه انسانیت مناسبتی ندارد و جنگ صفین دو سه سال بعد از ان بود
اگر جناب ابو الفضل در ان روز طفل بود اینهمه قضایای او در صفین چگونه محقق شد انداختن
کودک هشتاد نفر را بهوا چونکه هشتاد مرا که انداخته هنوز او لی بر نگشته بود و هر کدام ریگشت با شمشیر
دو حصه مینمود از خوارق عاداتی است که از پدر بزرگوارش نیز هرگز ظاهر نشده بود و... و هکذا مطابق
بعضی اخبار گذشته حافظه ندارد و حال معلوم میشود حرص جمع کردن زر و سیم ادراک را نیز از ایشان
برده و پرده شرم و حیا را بالمره از ایشان برداشته علم النسب را از اصل خراب کردند و علمای انساب
هاشمیین را که سابقا چه قدر در این باب رنج کشیدند و عمر صرف کردند بی پا نمودند و برای تهییج آه
شرکائی بهم بافتند خصوص برای حضرت ابی عبد الله علیه السلام بعضی را در مدینه گذاشتند و بعضی را
در کربلا شوهر دهند و بعضی را بجهت صدق کلام حضرت جبرئیل صغیره هم بیتیم العطش در کربلا از تشنگی بکشند

قصه ضعیفه در باب حضرت عباس علیه السلام

ولبعضی را در قتلگاه شبیه عبد الله بن الحسن علیه السلام شهیدش کنند و یکذا حدای و اند عدد آنها
بحساب اینها بکجا رسیده باشد بهر حال این رشته سخن قابل تمام شدن نیست بر فرض در مجلداتی
تمام شود چندی نخواهد کشید که اضعاف آن ازینها پیدا شود و اگر بمطالعه و تدبر در این اوراق که
امید است خبر واقعیات چیزی در آنها نباشد اثری ظاهر و بندی گرفته شد یا در علمای اعلام
شوق ردع و سعی به پیدا آمدن پالیست شکر خداوند منّا ترا بجای آورد و الا هر که در بود دین دارد
باید در خلوات بر مظلومی و غربت اسلام بگرید و از حضرت حق تعالی تعجیل در فرج را از صمیم
قلب بخواهد و با این فصل را با کرچند فرع تمام کنیم **اول** در عدم جواز نقل دروغ از دیگری
هر چند ثقه باشد و این بر دو قسم است **اول** آنکه نقل آنرا بدون بیان آنکه این خبر دروغ است
چنانچه رسم بعض است که چون فی الجمله در مقام حفظ ظاهر خود هستند و لکن میل دارند خبر دروغی را
که در آن سوزی است نقل کنند و مجلس را شور دهند آنرا نقل کنند و بناقل دیگر نسبت دهند
و گویند فلان چنین خوانده یا در فلان کتاب چنین نوشته و در این نسبت دادن صادق باشند
و لکن دروغی را باین لباس بجلوه در آرند و آن را نشر دهند و از آن نتیجه گیرند و حکم این قسم
حرمت است چه در قبح کذب عقلا فرقی نباشد میان این دروغ و آن دروغی که خود گوید
و شیخ اعظم استاد الاساتید شیخ مرتضی طاب ثراه در رساله التسامح فرموده ولا یبعد عدم
الجواز الا مع بیان کونها کاذبة و دور نیست جایز نبودن نقل اخبار کاذبه مگر بعد از
بیان آنکه اینها دروغ است و در امالی ابو علی پسر شیخ طوسی قدس الله روحهما مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود هر کس از من حدیثی روایت کند و او میداند که آن حدیث دروغ است پس او
یکی از دروغگویان است و مجلسی قدس سره در بحار گفته که این خبر دلالت میکند بر عدم جواز نقل
خبری که میداند آن دروغ است هر چند نسبت دهد آن خبر را بآن کس که از او روایت کرده **دوم**

آنکه بیان کند که آن دروغ است یا دروغ بودن آن برای شنوندگان معلوم باشد و ظاهر شیخ معظم متقدم در آن رساله جواز آن است ولکن علامه مجلسی رحمه الله در کتاب عین الحیوة گفته باید دانست که از چیزهائیکه مذموم است بلکه و عمده حرمت در آن میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سائر قصه‌های دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بدترین روایتها روایت دروغ است آنچه و هوئیه کلام ایشان است آیات و اخبار یکه خواهد آمد انشاء الله تعالی در مذمت گوش کردن خبر و قصه‌های دروغ بلکه اطلاق خبر متقدم و الله العالم

دوم متولیان اوقافیکه منافع آن معین شده برای اقامه مجلس عزای حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و روضه خوانی کردن باید مراقب و ملتفت تکلیف خود شوند و منافع اعیان موقوفه را بحسب قانون شرع انور و دستور العمل واقفین در محل مذکور صرف نمایند و بعضی مجلس عزا و مصیبت محفل عیش و معصیت برپا نکنند که علاوه بر آلوده شدن بگناه خیانت و صرف مال حلال در سبیل معصیت مبتلا خواهند شد باشتغال ذمه تمام یا جمله از آن منافع که در غیر محل صرف کرده و چون بموعد رسیدگی بحساب خود رسد در او قاتیکه باید در دنیا بحساب خود رسد مکشوف گردد که نامه عملش سیاه و دارائیش در مقابل آنچه در ذمه‌اش جمع شده تهی است و اگر حساب باخرت کشید حسنات خود را در نامه عمل واقفین خواهد دید و اگر دستش از حسنات تهی است بار گناه ایشان را بر دوش خویش خواهد کشید و پوشیده نماند که برای صرف آن منافع در غیر محل بعضی افراد واضحه و موارد معلومه است که جای شبهه کاری و عذر خواهی نیست مثل آنکه روضه خوان غنا خوانی را دعوت کند و اجرت دهد و بهمان خواندن گی او قناعت نماید و مجلس عزا را بگذرانند دیگر بهای ارزدی و جد و طرب را بعوض گریه‌های از سوز قلب در مصیبت هدیه برای روح واقف فرستد یا روضه خوان دروغگوئی را که در نزد اهل دیانت و خبره این فن بدروغگوئی معروف است

[Margin note:] [illegible] ... من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله وان کان الناطق عن الشیطان فقد عبد الشیطان ... [illegible]

دعوت نماید و مجلس را بدر و غمهای او یا بانجام رساند و غیر اینها از معاصی که بجهة اقامه آن
مجلس در انجا پیدا شود و طاعت را بعصیان و ثواب را بعقوبت مبدل نماید و چون شرح
آنها مناسب وضع رساله نبود اعراض نمودیم و بعضی افراد مشتبه دارد که برای آن میزانی نتوان
بیان کرد هر کس که در راه دین است در وقت حاجت از اهل علم با دیانت و بصیرت پرسید
و تکلیف خود را بفهمد و مثل متولی وقف بجهة روضه خوانیست و وصی که بحسب الوصیه از ثلث
میت باید روضه خوانی کند و همچنین آنکه نذر کرده اتیدار یا بعد از برآورده شدن حاجتش چند
مجلس روضه خوانی کند و آنانکه در نزد ایشان از بلاد خارج مالی بفرستند بجهة اقامه عزای آنحضرت
چه همه این جماعت شریکند با متولی مذکور در رعایت آن مجلس بنحویکه گفته شد و الا همه بدرد آن
او مبتلا خواهند شد خداوند تبارک و تعالی چشم دل را باز و لمعات غیبیه همه را سرفراز نماید چهارم
کتبی که تالیف شده در ذکر قصههای دروغ و غیر قصص از مجعولات هر چه باشد بر دو قسم است
اول آنکه برای تمثیل و توضیح بعضی از مطالب علمیه و تکمیل صفات نفسانیه تالیف شده مانند
کلیله و دمنه و رساله مقالات حیوانات و کتاب اخوان الصفا و درة التاج قطب شیرازی و نظایر
آنها پس حکم جواز گفتن و نوشتن آن گذشت و چون نوشتن آن جایز شد معامله با آن بجمیع اقسام
جایز است دوم آنکه تالیف آن برای افاده مطلب حقی نباشد پس در غالب احکام مثل حرمت
تالیف و نشر آن میان مردم و غیر آن و کتابت آن و خریدن و فروختن آن با کتب ضلال
شریک خواهد بود بلکه معامله با آن بعنوان حرام و آنچه در مقابل آن داده میشود بر دهنده و گیرنده
حرام است مگر مجلدات اگر در آن نفع قابلی باشد یا کاغذ در بعضی صورتهای بسیار نادر و اما حفظ
و نگاه داری آن پس اگر علاوه بر دروغ بودن در آن مفسده باشد و مصلحتی در آن نباشد که بتوان
بلاحظه آن مصلحت از آن مفسده اغماض نمود مثل کتابیکه برای ذکر اخبار فضیلت بد نظاهری زید

تالیف شده و البته در این صورت داخل در کتب ضلال خواهد بود پس نگاه داشتن ان جایز
نباشد و بایست ان را تلف کرد و اگر در ان مفسده نباشد مثل کتاب رموز حمزه و الف لیله و نظایر
اینها پس وجوب اتلاف و حرمت حفظ ان معلوم نیست بلکه ظاهر جواز نگاهداری انها است اگرچه
جز جلد قیمتی ندارد و داخل در اموال نیست پس اگر کسی آنها را تلف کرد همان ضامن قیمت جلد است
و علامه مجلسی قده در عین الحیوة بعد از ان کلامیکه در فرع اول ذکر شد فرموده بلکه قصهای
راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصهای مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند که حرام
است انگاه خبری در تائید ان نقل کرده که در خاتمه بیاید و صدر الشیان عالم جلیل میر محمد صالح
خواتون آبادی نیز در کتاب رواد یع النفوس ایشان را متابعت نموده خاتمه در مذمت گوش
دادن باخبار کاذبه و حکایات و قصص دروغ و تکلیف شنوندگان مجالس تعزیه داری
در گوش دادن باین صنف از سخنان جمله از روضه خوانان متجری و بی مبالات
در مقام سخن گفتن خدای تعالی در مقام مذمت یهودان بلکه و منافقین و بیان صفات خبیثه
و افعال قبیحه ایشان میفرماید سماعون للکذب سماعون لقوم اخرین
و بفاصله یک آیه باز اهتمام نموده و فرموده سماعون للکذب اکالون للسحت
آنجماعت شنوندگانند مر دروغ را یا شنوندگان دروغند برای دروغ گفتن یا بنحو قبول کردن
و پذیرفتن گوش دهند بدروغ بهر حال در این دو آیه کریمه تهدید بلیغی است در گوش دادن بسخن دروغ
چه برای نقل کردن ان باشد یا نباشد و چه باپذیرفتن آن باشد یا نباشد و نیز در مقام تعداد نعمتها
که در بهشت بمتقیان مکرمت نموده میفرماید لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا بنابر
تفسیر بعضی که مراد از کذاب همان کذب باشد پس بهشتیان در بهشت جاودان سخن پوچ بی فائده
و کلام دروغ نشنوند پس هرگاه نشنیدن سخن دروغ از جمله نعمتها بهشتی شد که جزای مؤمنان است

برندگان خود منت گذارد البته شنیدن آن نعمت باشد و بقانون مقابله مضاده خاصه دوزخیان
خواهد بود چنانچه دروغگوی را که در دنیا عادت داشتند در آخرت و موقف قیامت نیز ترک نکنند چنانچه
خدای سبحانه میفرماید و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة کذلک
کانوا یؤفکون آن روز که قیامت برخیزد کافران سوگند خورند که ایشان در گور درنگ
نکردند جز ساعتی در دنیا نیز چنین دروغ میگفتند و نیز بعد از ذکر بعض منافقین که در دنیا در محضر نبوی
قسم دروغ خوردند و ذکر عذابیکه برای ایشان مهیا فرموده میفرماید یوم یبعثهم الله جمیعا
فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم
الکاذبون یاد کن ای محمد آن روزی که خدا تعالی زنده کند و برانگیزاند ایشان را پس
سوگند خورند برای او یعنی حق سبحانه تعالی هم چنانکه سوگند خوردند برای شما در دار دنیا و پندارند گمان
برند که ایشان بر چیزند یعنی بر حقند و مشرک و منافق نیستند آگاه باش بدرستیکه ایشانند دروغگویان
و آنچه گویند و بر آن قسم خورند و نیز میفرماید در سخنان دوزخیان روز قیامت ثم لم تکن
فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا
علی انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون پس نبود عاقبت کفرشان
یا عاقبت معذرتشان مگر آنکه گفتند بحق خدای پروردگار ما که نبودیم ما از اهل شرک ببین که چگونه
دروغ گفتند بر خویشتن و گم و غائب شد از ایشان آنچه بودند که دعوی شرکت الهیه و شفاعت
ایشان را میکردند و عمل و عبادت که برای ایشان می نمودند باطل و نابود شد و نیز چون کلام دوزخیان
را در آنگاه که آتش را بر ایشان عرضه دارند نقل فرموده که کاش برگشتیم بدنیا و تکذیب آیات پروردگار
خود نمی کردیم و از اهل ایمان میبودیم میفرماید و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم
لکاذبون و اگر بازگردانیده شوند بدنیا هر آینه بازگردند بآنچه ایشان را از آن نهی کرده بودند

و بدرستیکه ایشان دروغ زنندگانند و نیز دلالت کند بر مذمت و قبح گوش کردن بدروغ آیه
شریفه فاجتنبوا قول الزور از قول زور اجتناب کنید بنابر آنچه گذشت در مقام دوم
از فصل دوم که مراد از قول زور دروغ است و بعضی لغویین نیز تصریح نموده‌اند و اگر مراد مطلق
کلام باطل باشد که شامل فحش و غنا و غیبت و بهتان را نیز شامل باشد کذب نیز داخل در آنها باشد
و اجتناب متحقق نشود مگر بدوری کردن از دروغ بهمه جهت چه گفتن باشد یا نوشتن یا گوش
دادن و اگر کسی دروغ نگوید و لکن آنرا گوش دهد نشود گفت که از دروغ اجتناب نموده و از آن
جهت است که بزرگان فقها استدلال کرده‌اند باین آیه بر حرمت حفظ کتب ضلال که بر گشت
غالب آنها بدروغ است هرچند دارای آن کتب گوینده و مؤلف آن نباشد و بنابر
آنکه معنی زور دروغ باشد بآیه شریفه والذین لا یشهدون الزور که در عداد صفات
عباد الرحمن خدا تعالی ذکر فرموده توان استشهاد نمود چه آنانیکه در مجالس دروغ حاضر شوند
دو صنف باشند صنفی برای دروغ گفتن و صنفی برای دروغ شنیدن و شاید دلالت
آن بر صنف دوم ظاهرتر باشد بلکه والنسبی زور بمعنی باشد دروغ را شامل است و شیخ
صدوق علیه الرحمه در کتاب اعتقادات روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از قصه خوانان که آیا گوش دادن بایشان حلال است حضرت فرمود حلال نیست
و فرمود هر کس که گوش دهد بکلام سخن گوئی پس بتحقیق که او را پرستیده پس اگر از جانب
خدا تعالی سخن گوید یعنی راست و حق گوید آن گوش کننده خدای را پرستیده و اگر
از طرف ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش کننده ابلیس را
پرستیده و شیخ عیاشی در تفسیر خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول
خدا تعالی واذا رایت الذین یخوضون فی ایاتنا فرمود گفتگوی در خدا تعالی

است و مخاصمه در قرآن یعنی مراد از خوض در آیات این است آنگاه خواندند فاعرض
عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره پس روی بگردان از ایشان تا که شروع کنند
در سخن غیر آن آنگاه حضرت فرمود از جملهٔ آنها است قصه خوانان یعنی آنها نیز از کسانیند که باید
از مجالستشان اعراض کرد و سخنانشان را گوش نکرد و در قصه خوان اگر دروغ بر خداوند
و رسول و ائمه صلوات الله علیهم نبندد داخل در صنف اول است و اگر حکایات کاذبه
گوید داخل در صنف ثانی و شیخ صدوق ره در کتاب صفات الشیعه از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام خبری طولانی روایت کرده که آنجناب برای احنف بن قیس صفات خاصان
اصحاب خود را ذکر فرموده و در صفات آنها فرمود و سمحوا اسماعهم ان یلجها خوض
خائض حاصل ترجمه گوشهای خود را بستند و باز داشتند از آنکه داخل شود در آن دروغ
و باطل یاوه گویان و مجلسی رحمه الله در عین الحیوة بعد از آنکه قصهای راست بیهوده
را ملحق نمودند در مذمت گوش دادن بآن بدروغ های آن و از بعض علما حرمت
آنرا نقل کرده گفته چنانچه در بعض کتب معتبره امامیه مسطور و مروی است از حضرت
امام محمد تقی علیه السلام که آنحضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرمود ذکر علی بن ابی طالب علیه السّلام عبادة و من علامات
المنافق ان ینفر عن ذکره و یختار استماع القصص الکاذبة
و اساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قرء علیه السّلام و اذا ذکر الله
وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الذین
من دونه اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله علیه عن تفسیره
قال اما تدرون ان رسول الله صلی الله علیه و اله کان یقو

اذکروا علی بن ابی طالب علیه السلام فی مجالسکم فان ذکره ذکری و ذکری ذکر الله فالذین
اشمازت قلوبهم عند ذکره واستبشروا عند ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالآخرة لهم
عذاب مهین یعنی یاد کردن علی بن ابیطالب علیه السلام عبادتست و از آنجا معلوم است که هر که تنفر نماید
از یاد کردن او و اختیار میکند شنیدن قصه‌های دروغ و افسانه‌های مجوس را بر شنیدن فضائل آنحضرت
بعد از آن امام علیه السلام خواندند این آیه وافی هدایه را که اذا ذکر الله وحده تا باخر پس پرسیدند از آن
حضرت صلوات الله علیه از تفسیر این آیه فرمود که آیا میدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود
که یاد کنید علی بن ابیطالب علیه السلام را در مجلسهای خود پس بدرستیکه یاد کردن علی بن ابیطالب
یاد کردن من است و یاد کردن من یاد کردن خدا است آنکسانیکه میرسند و گرفته میشود دلهای ایشان
از یاد کردن علی بن ابیطالب علیه السلام و شادمان میشوند از یاد کردن غیر او ایشان آنانند که ایمان
ندارند بآخرت و مر ایشان راست عذابی خوار کننده و نیز در عقاید شیخ صدوق ره مروی است
که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قول خداوند عزوجل والشعراء
یتبعهم الغاوون فرمود هم القصاص ایشان قصه خوانانند مخفی نماند که
اگر سائل از معنی شعراء در این آیه پرسیده باشد چنانچه ظاهر است و در بعض اخبار دیگر تصریح
فرمودند که مراد شعراء معروف نیست پس در اینحال مراد از ضمیر هم یعنی از ایشان شعراء باشد
یعنی مراد از شعراء قصه خوانانند چون ایشان مثل شاعر و ناظم دروغ بافند پس مراد از غاوون
که ایشان را متابعت میکنند گوش کنندگان بقصه‌ها و دروغهای ایشان باشد و نیز دلالت
میکند بر مذمت و قبح استماع دروغ آن آیات و اخباریکه نهی فرمودند در آنها از
اعانت بر اثم و عدوان و گناه و عصیان زیرا که اگر گوش کننده نباشد کمتر دروغ گو
دروغ گوید پس گوش دهنده اعانت نموده دروغ گو را در ارتکاب معصیت دروغ

خصوص اگر او را بجهت انچه گفته مدح کند و شیخ صدوق ره در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از
حماد بن عثمان گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قول زور یعنی از تفسیر آیه شریفه
واجتنبوا قول الزور فرمود از جمله او است یعنی داخلست در قول زور گفتن مرد بانکه
غنا میخواند احسنت و ظاهر است که غرض آنحضرت مثال است پس مدح روضه خوانان
دروغگو یا انچه شائع است که بعد از فراغ باو میگویند احسنت یا طیب الله فاک
داخل است در قول زور و نیز دلالت کند بر قبح و مذمت ان استقرار غالب اقسام گناهای
زبان مثل غیبت و غنا و سب و بهتان و استهزاء و نظائر آنها زیرا که چنانچه
غیبت در شرع حرامست گوش دادن بان نیز حرامست و خواندگی حرامست گوش
دادن بآن حرامست و سب اولیاء خداوند یا مومن کفر یا معصیت است گوش دادن
بان نیز حرام است خدا تعالی میفرماید وقد نزل علیکم فی الکتاب
ان اذا سمعتم ایات الله یکفر بها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم
حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم و تحقیق که فرو فرستاد
خدا تعالی بر شما در قران که چون بشنوید آیات خدا تعالی را که بان کفر می ورزند و استهزاء میکنند
بایشان منشینید در ایحال تا آنکه از ان سخن دست کشند و داخل در سخن دیگر شوند که اگر بایشان
بنشینید در انحال که بایات خداوندی استهزاء میکنند پس شما مانند ایشان باشید و برای این
آیه مبارکه بیانی است وافی که بان ظاهر میشود دخول تمام معاصی در ان و اینکه هر کس مرتکب
گناهی شد بایه از ایات الهیه استهزا کرده چون بسطی داشت که مناسب رساله نبود بحال خود
گذاشتیم و چنانچه معلوم شد که شنیدن استهزاء بایات الهیه و غنا و غیبت و تهمت و سب مومن
حرام شد نتوان گفت که کذب سیما اگر بر خداوند و رسول و خلفایش صلوات الله علیهم باشد

محسوب از کبائر و گفتنش حرام و گوش دادن بآن جائز باشد و امّا آنچه در کتاب جعفریات در باب حسن معاشرت روایت کرده از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که هر گاه مردی در محضر شریفش دروغی میگفت تبسم میکرد و میگفت که او سخنی میگوید پس بظاهرش نتوان واگذاشت چه نشود بآنحضرت نسبت داد که در حضور مبارکش گناهی کنند و منع نفرماید پس شاید مراد دروغ در امور عادیه بی مفسده بوده که بغیر عمد گفته مثل آنکه خبری شنیده و درست نفهمیده یا بعضی از اجزای خبر را فراموش کرده یا بد فهمیده بود و امثال این موارد که اصل خبر دروغ است امّا گوینده معصیت نکرده و چون تحمّل حاجت نبود و تکلیفی بآن متوجه نبود و مفسده نداشت ردعش لازم نبود نظیر آنچه شهید ثانی طاب ثراه و دیگران نقل کرده‌اند از ابی موسی محمد بن مثنی عنزی که او گفت ما قومی هستیم که برای ما شرافتی هست ما از عنزه ایم یعنی از آن قبیله ایم شاید همین قبیله باشد که حال معروفند بعنیزه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز کرد بسوی ما و این دروغست و حضرت بسوی قبیله ایشان نماز نکرده و لکن او دروغ حرام نگفت بلکه اشتباه کرد چون عنزه معنی دیگر دارد و آن عصای دستی است که در پائینش آهنی است و حضرت آن را داشت و گاهی که در صحرا نماز بجای می‌آورد و آن عصا را در پیش رو بجهة استحباب ستره نصب میفرمود و او در خبر دید که صلی رسول الله صلی الله علیه و آله الی العنزة حضرت بسوی عنزه نماز کرد یعنی بسوی آن عصا او عنزه را قبیله فهمید پس چنان نقل کرد و ندانسته بآن افتخار نمود پوشیده نماند که آنچه در این خاتمه گفتیم بیان حکم شنیدن دروغ بود برای متعارف خلق که در شنیدن ایشان دروغ را مفسده و ضرر بخود چیزی نباشد و مفسده دیگری پیدا نشود و امّا آنانکه پیشوایان بندگان خدا و راهنمایان خلقند بسوی خدا و نعمای همه و عیاد بایست پیروی کنند ایشان را در گفتار و رفتار و سیره و کردار و یاد گیرند از ایشان حلال

وحرام وطاعت وعصیان را پس در شنیدن ایشان در مجالس تعزیه داری دروغهای بی اندازه را از روضه خوانان خصوص آنچه متعلق بسیره وکردار وگفتار ائمه طاهرین علیهم السلام است مفاسد دیگر مترتب شود که یکی از آنها است داخل شدن این پیشوای دانای که گوش کننده دروغ است در زمره دروغ گویان پس هردو بلا مبتلا شده هم دروغگو شده هم گوش دهنده دروغ زیرا که ما در اقسام دروغ توضیح نمودیم که کذب در اصل لغت اگرچه از صفات لفظ وسخن است اما در شرع حکم آن جاری است در افعال که از جوارح غیر زبان صادر شود مثل دست وچشم وسر وپا وهم چنین در سکوت وتقریر چنانچه مثال آن گذشت واینمقام نیز از آن قسم باشد زیرا که دانای مطاع مسموع القول هرگاه شنید که روضه خوان خبری دروغ گفت ونسبتی بی اصل بامام علیه السلام داد وچون نهی از این منکر بی ضرر برای او میسر بود با اینحال ساکت شد ومنعی نکرد بلکه حالش منقلب نشد ولامحاله سکوتش را باو تغییر نداد که پست ترین مراتب نهی منکر است معلوم میشود از دروغ ندانسته بلکه بسکوتش امضای نقل آن را کرده پس چنان است که گویا خود گفته ولهذا روضه خوان بسکوتش تمسک کند وآنرا برای آنکه بر او انکار کند وبدروغش نسبت دهد دلیل صحت خبر دروغش قرار دهد وآن منکر را مخذول ومحجوج وشرمنده کند وغیر این مفاسد که در ذکرش مفاسد دیگر است اجمالا سکوت متمکنین سبب تجری وبی مبالاتی این طائفه بی انصاف شده حتی در حرمهای شریفه وروضات متبرکه خصوص حرم صاحب عزا حضرت سید الشهداء روحنا وارواح العالمین له الفداء در غالب اوقات سیما در اسحار که موسم گریه وناله واستغفار است باقسام دروغهای عجیبه وگاهی با آوازهای مطربه آن محضر انور را تاریک نمایند وافواج ملائکه رحمت را حسب اخبار گذشته از آنجا بیرون کنند وبندگان خدا را از حالت عبادت وانابت وتضرع بیندازند ودر زمره صادین عن سبیل الله داخل شوند با اینحال کسی ایشان را منعی نکند وعلاوه

گاهی تعجب کنند از عدم استجابت دعا تحت ان قبه سامیه و ندانند قبه نمانده حرمی نمانده ملکی نمانده
فیضی نمانده بلکه ملعب بعضی است و ملهی بعضی و مکسب بعض گاهی بسرمایه مال دنیا و گاهی بسرمایه
امور دینیه و خرابی انجماعت سرایت بدیگران کرده نقالها یا قصص کاذبه طولانی بساط نقالی
وکلاشی را مدتیست در صحن مقدس می اندازند دو سه ساعت مشغول گفتن دروغهای معلومه
واضحه و جمعی از اوباش و اراذل دورشان جمع شده اگر این محفل کثیف محل لعن و سخط حضرت
جبار منتقم جل جلاله در بیابان دور از آبادی منعقد میشد بر مسلمین لازم بود از استفرق کنند و ازان
عمل قبیح منع نمایند چه رسد در صحن شریف که در زیر پا قبور هزارها مومنین و اخیار و محل عبرت و
پند گرفتن و برای انها دعا کردن و قران خواندن و بالا معراج ملائکه و محل تردد ایشان و
اشتغال مجاورین بگریه و ناله و نماز و استغفار برای زوار امانه ان زوار که خود مشغول ان منکر قبیح است یا معین
و یاور او است یا چنین قبیحی را در چنان انجمن الهی می بینند و میگذرند و اصلا ملتفت بقبح ان نمیشوند چه رسد
بانکه متاثر و غمگین شوند چه رسد بانکه در مقام منع در آیند پس حال سزاوار است که ارباب دانش و بینش مجالس محنت
جناب حضرت ابی عبدالله علیه السلام را ترتیب دهند و صدماتیکه بر آن وجود مبارک سید ابرار از زوار و مجاور و خادم
و حامل علوم آنحضرت و متعبدین ساکنین آن از مومنین و غیر ایشان بانواع و اقسام در شب و روز جمع کرده بدست بند ازان
دلسوز دهند که در مجالس اهل تقوی و دیانت و غیرت و عصبیت بخوانند و بسوزند و بگریند و از خدا تعالی
تعجیل فرج و ظهور سلطان ناشر عدل و امان و باسط فضل و احسان و قامع کفر و نفاق و طغیان
را بخواهند اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و صل علیه و علی آبائه الغر البررة

تمام شد این رساله شریفه در روز دحو الارض بیست و پنجم ذی القعده یکی از ایام متبرکه
که وعده ظهور در ان داده اند از سنه ۱۳۱۹ هجری و در آن جمعه و قربان و نوروز جمع شده در نجف اشرف
حرره العبد المذنب المسیئ حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی حامدا مصلیا مستغفرا

ذکر مصنفات مصنف علام حجة الاسلام احله الله دار السلام از افادات صفوة الاماجد الکرام اسوة الاماثل الفخام سلیل الاجلة والاکابر وارث المجد والشرف کابرا عن کابر الصارم المشهور المنتضی جناب المولوی السید محمد مرتضی دامت معالیهم و بورکت ایامهم ولیالیهم

مخفی نماند که جناب مستطاب مصنف علام اعنی فخر الفقهاء والمحدثین وسند الرواة والمسندین عماد العلماء العاملین وسناد الافاضل المجتهدین فخر الشیعة ومصباح الشریعة ظهیر الملة والدین آیة الله فی العالمین طود الفضل الشامخ وعلم العلم الباذخ اعلم علماء العصر وافقه فقهاء الدهر سند العلماء الاعلام وسید فضلاء الاسلام علامة البشر مجدد دین الائمة الاثنی عشر علی راس المائة الثالثة عشر اعرف اهل العصر باخبار الائمة المصطفین شرکار شرعتیدار مولانا میرزا حسین النوری اعلی الله درجاته فی اعلی علیین وجعله مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین در نشر احادیث واخبار اهلبیت اطهار جد و جهد بلیغ داشتند و روز و شب در جمع انها مشغول بودند کسی از علماء زمان وفقهاء دوران درین باب بر انجناب سبقت نگرفته و کتب نفیسه و مجامیع لطیفه که آنجناب در احادیث واخبار تالیف فرموده اند هر چند تمامی آن پیش نظر حقیر نیست اما انچه بر آن واقف شدم باجمال ذکر میکنم پس از ان جمله است کتاب **نفس الرحمان فی فضائل سلمان** که ذکر فرموده اند دران احوال جناب سلمان را رضی الله عنه از ابتدای عمر تا وفات و این کتاب را بمعیت بصائر صفار رحمه الله در طهران چاپ زده اند و حقیر آن را از نزد بعض تجار کتب بمبئی طلب کرده بودم و از ان جمله است کتاب **معالم العبر فی تتمة البحار السابع عشر** و ان مجلد ضخیم است در مواعظ انچه در بحار فرو گذاشت شده آن را جمع فرموده و هر دو را یکجا در طهران در سنه ١٢٩٧ هجری طبع نمودند و حقیر انرا

در غرّہ ماہ رمضان سنہ ۱۳۳۱ ہجری از ایشی طلب کردم وازان جملہ است رسالہ
الجنۃ الماوی فیمن فاز بلقاء الحجۃ فی زمن الغیبۃ الکبری ودران پنجاہ
ونہ حکایت ذکر فرمودہ وآنہا غیر آن حکایتہا است کہ در مجلد سیزدہم بحار مذکور است رسالہ
مذکورہ را در آخر سیزدہم بحار در سنہ ۱۳۰۵ ہجری طبع کردہ اند وآنرا حسب ایماء جناب مصنف رحمہ اللہ
از طہران نزد حقیر فرستادند وازان جملہ است کتاب فصل الخطاب فی تحریف
کتاب ربّ الارباب کہ دران احادیث تحریف واقوال قائلین ومنکرین آن را جمع
فرمودہ وباحسن جواب کلمات منکرین تحریف را دفع فرمودہ کتاب مذکور را در سنہ ۱۲۹۸ در طہران
طبع کردہ اند وجناب مصنف علام آنرا ہدیۃً از عراق نزد حقیر ارسال فرمودند وبتاریخ ۲۶ ذی الحجہ
روز پنجشنبہ سنہ ۱۳۱۱ ہجری در جونپور وطن مالوف حقیر واصل گردید وازان جملہ است۔
کتاب دار السّلام فیما یتعلق بالرؤیا والمنام در دو مجلد ضخیم در مجلد اول منامات
انبیاء واوصیاء وعلماء وسائر ناس کہ در آنہا معجزۂ از معجزات یا کرامتی از کرامات برای انبیاء و
اوصیاء ظاہر شدہ ذکر فرمودہ ودر مجلد دوم تحقیقاتیکہ متعلق بمنام است مع فوائد بسیار
دیگر ذکر فرمودہ اند واین ہر دو جلد را در طہران در سنہ ۱۳۰۵ ہجری وسنہ ۱۳۰۶ ہجری طبع کردہ اند وخود جناب
مصنّف مرحوم ہر دو جلد را ہدیۃً نزد حقیر فرستادند وبتاریخ یازدہم جمادی الثانیہ سنہ ۱۳۱۱ ہجری در
وطن حقیر جونپور رسید وازکمال لطف ومحبت ومکرمت نام حقیر القلم مبارک خود بر سر صفحہ اولین
کتاب نوشتند کہ مایۂ فخر حقیر است وازان جملہ است صحیفۂ ثانیہ علویہ کہ جمع فرمودہ
دران یکصد وہشت دعا از ادعیہ امیر المومنین صلوات اللہ وسلامہ علیہ وابنائہ المعصومین
علاوہ ایراتکہ علامہ محدّث شیخ عبد اللہ بن صالح سماہیجی قدس اللہ روحہ در صحیفۂ علویہ نقل
فرمودہ واین صحیفہ را در سنہ ۱۳۱۲ ہجری در طہران چاپ زدہ اند وہم جناب موصوف آنرا ہدیۃً نزد حقیر

فرستادند و در ماه رجب ۱۳۱۲ ہجری در جونپور واصل گردید و از ان جملہ است صحیفہ رابعہ سجادیہ و جمع فرمودہ دران ہفتاد و ہفت دعا از ادعیہ جناب سید الساجدین صلوات اللہ و سلامہ علیہ علاوہ بر انکہ از ادعیہ آنجناب در صحیفہ کاملہ و در صحیفہ ثانیہ محدث حر عاملی و در صحیفہ ثالثہ علامہ عبد اللہ اصفہانی رحمہما اللہ مذکور است و این صحیفہ شریفہ را ہم در طہران در ۱۳۱۲ ہجری طبع نمودند و ہم آنرا جناب ممدوح بطریق ہدیہ نزد حقیر فرستادند و بتاریخ ہفدہم صفر ۱۳۱۲ ہجری در جونپور رسید و اگر کتابی از تصنیفات جناب موصوف نباشد محض این صحیفہ اول دلیل است بر وسعت نظر و تبحر جناب ممدوح در اخبار و احادیث اہلبیت سلام اللہ علیہم اجمعین و از ان جملہ است رسالہ کشف الاستار عن وجہ الغائب عن الابصار کہ ذکر آن مے آید و از ان جملہ است کتاب مستطاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل در شش جلد دران جمع فرمودہ احادیثے را کہ از علامہ محدث حر عاملی عطر اللہ مضجعہ در وسائل الشیعہ فرو گذاشت شدہ و این کتاب اجمع و احسن و افضل تالیفات جناب ممدوح است کہ مثلش دیدہ نشدہ وکسی از علما زمان درین باب مثل آنجناب در جمع و تالیف آن زحمت نکشیدہ بلکہ احادیث انرا بچشم ندیدہ و چون علامہ محدث حر عاملی رحمہ اللہ در مدت بست سال کتابی نوشت کہ در جامعیت و حسن ترتیب و خوبی تہذیب نظری نداشت و مدار علماء و فقہا و محدثین بران بود از ان زمان تا این زمان کہ زائد از دو صد سال است کسی از ایشان مثل آن بہم نیاوردہ تا انکہ نوبت بسر کار شر تعتیدار علامہ محدث نوری نور اللہ مرقدہ رسید و انچہ علامہ محدث حر عاملی رحمہ اللہ در بست سال کردہ بود جناب ممدوح کمتر از ان زمان مثل آن آوردہ پس اگر وسائل و مستدرک آن را مثل بحضرۃ الامام گویند چنانچہ نام فہرست وسائل است را خواہد بود

که مدار سائر احکام شریعت بر همین دو کتاب است وطالب را بغیر رجوع آنها چاره
نیست که آنچه از جاهاے دیگر بزحمت شاقه وتعب بسیار حاصل خواهد شد جمیع آن ازین هر دو
کتاب بلا زحمت وتعب ممکن است فی الواقع که آنجناب از تصنیف این کتاب شریف بر فقهاء
اسلام بلکه بر جمیع انام از محدثین کرام احسان فرموده اند جزاه الله عن الاسلام واهله
خیر الجزاء کتاب مذکور هر شش جلد را در سه مجلد مثل مجلدات شش گانه وسائل در سه مجلد
چاپ کرده اند وضخامت هر یک از آنها مثل هر یک از وسائل است مجلد اول ودوم را
که دریک جلد کرده در ماه رجب ۱۳۱۸ هجری چاپ زده اند ومشتمل است بر کتاب طهارت
تا آخر اعتکاف در سال گذشته ومجلد سوم وچهارم را که آنهم دریک جلد کرده در ربیع المولود
۱۳۱۹ هجری چاپ زده اند ومشتمل بر کتاب حج تا آخر نکاح وابواب نفقات است درین سال
حسب هدایت جناب مصنف علامه اعلی الله مقامه از طهران نزد حقیر فرستاده اند و
مجلد پنجم وششم را که نیز دریک جلد است چاپ میکنند در طهران وجناب مصنف
علام وعده ارسال آن را هم فرموده بودند واین جمله کتب که بر آنها واقف شدم در زبان
عربی است وهمه آنها را در طهران طبع کرده اند۔

اما کتب فارسیه پس از جمله آنها رساله مختصره در رد ایرادات فصل الخطاب
فی تحریف کتاب رب الارباب است که قلمی نزد حقیر بطریق هدیه فرستاده اند واز جمله آنها
کتاب نجم ثاقب در احوال امام غائب است در مجلد ضخیم وکتابے است بسیار
لطیف ومشتمل بر معارف حقه امام زمان روحی فداه وبا وجود آن محض در مدت یکماه
تصنیف فرموده چنانچه در آخر آن فرموده الحمد لله واله المنة والشکر که این بنده ضعیف
عاجز را توفیق عنایت فرمود که این خدمت را با توارد اسباب مغرقه حواس در مدت

قریب ۳ ماه به انجام رسانده و جناب حجة الاسلام میرزا محمد حسن شیرازی طاب ثراه
باین الفاظ آن کتاب جلیل را ستوده که کتابی است در نهایت تمامیت و متانت و
جامعیت و حسن ترتیب و خوبی تهذیب که در نظر ندارم در این باب باین خوبی نوشته شده باشد
در دفع شبهه و تصحیح عقیده مرشدین مراجعتش لازم است تا آخر و کتاب [illegible] در طهران در
ماه صفر سنه ۱۳۰۶ هجری چاپ شده و حقیر آنرا از نزد بعض تجار بمبئی طلب نموده بودم و از جمله
آنها است کتاب کلمه طیبه که آن را در آخر ماه رمضان سنه ۱۳۰۳ هجری در بمبئی طبع
کرده اند و حقیر از آنجا طلب نموده بودم و مشتمل است بر مضامین کثیره و مذکور است در آن
عنایت اهل هر مذهبی در ترویج دین و آنچه نافع است و در لزوم احترام علماء و مؤمنین
و در ذکر سائر صفات موجوده در اهل علم و در تدبیر صلاح این طائفه و در مدح صدقه
و در شروط و آداب آن و اقسام آن و احکام آن و در فضل اعانت سادات و در شرح
حال فقراء و مساکین و در شمه از تکلیف مسئولین و آداب ایشان و در انفس و املاکی که بآنها
دارند در انفاق کردن در آنها و در این مطالب شواهد از آیات و اخبار بسیار نقل کرده و در
تحقیق آورده خیلی خوب و بطرز بسیار مرغوب آورده و از جمله آنها است تشیع در حال
فرقه موسوی مبرقع است که از ادر بمبئی در سنه ۱۳۱۰ هجری که سال تالیف است چاپ شده اند
و گویا این رساله شرح فتوای جناب مرحوم علامه میرزا محمد حسین شیرازی رحمه الله است که
باجمال بر استفتاء سادات کشمیر ارقام فرموده اند و از جمله آنها جواب استفتای سید محمد حسن
کمال پوری است و چون مشتمل بر احادیث عدیده است باید که در تالیفات محسوب شود
و آن رد است بر شخصی از اهل هند که با وجود ادعای تشیع نبی و امام را مستجاب الدعوه نمی داند
و استعانت و استغاثه را با ائمه علیهم السلام شرک دانسته و هفواتی چند دیگر در رسائل خود نوشته

که حقیر در رساله جواب انها را نوشته ام و این جواب استفتاء را با اجوبه دیگر علمای عراق و هند
بماه محرم سنه ۱۳۲۰ هجری در لکهنؤ طبع کرده اند و از جمله انها رساله لؤلؤ و مرجان
در شرط پله اول و دوم منبر روضه خوانان است که جناب علامه حضرت تالیف فرموده اند و همه آن
را از نامه این گنامی اینجا فرستاده بالفعل الان آن نزد من یاد فرموده اند و در صحیفه عالیه صحبت
رساله مذکوره ارسال داشتند و تصریح فرموده اند که در رساله لؤلؤ و مرجان چند جا از کتاب موقوف
نقل شده بعد از تفحص معلوم شد که موقوف علیه است باید موقوف باشد محبت فرموده آن موضع
را اصلاح بفرمائید انتهی و حقیر حسب الامر جمیع مواضع را درست کردم امید است که ان شاء الله تعالی
روضه خوانان هند و قاریان فضائل و مصائب ائمه اطهار رجوع باین رساله شریفه کنند و از بیان
اباطیل و اکاذیب بر سر منابر که ذریعه معاش کرده اند توبه کرده و از این بدل بزخارف
دنیوی میکنند باز آیند. و چون رساله لؤلؤ و مرجان در پانزدهم ماه ربیع الاول روز یکشنبه
سنه ۱۳۲۰ هجری از نزد مصنف علام رسید و بنای طبع آن گذاشتیم ناگاه هوای ظلمانی از عراق عرب
و عالم را تیره و تاریک گردانید و خبر رسید که بتاریخ ۲۸ جمادی الاخری روز چهارشنبه سنه ۱۳۲۰ هجری
جناب مصنف علام اعنی ثقة الاسلام حجة الله فی الانام مولانا محدث میرزا حسین نوری
نور الله ضریحه در نجف اشرف برحمت حق پیوستند افسوس صد هزار افسوس که این حادثه جانکاه
قلوب جمیع اهل ایمان را شگافت بلکه باید گفت که دل امام زمان روحنا فداه را بدرد آورد
و اگر آنجناب ظاهر بودی هر آینه علی رؤس الاشهاد فرمودی والله لقد اوجع قلبی
موت حسین کما قال جده الصادق علیه السلام لما
اتاه نعی ابان که آن مرحوم حجت بالغه آن جناب بود و آیتی بود از آیات الهی
فانا لله وانا الیه راجعون وحشره الله مع ساداته حجج الرحمان

قاعالی درجات الجنان نجابت انتساب جلالت انتساب حاوی الفضائل
الزاهره وحائز المناقب الفاخره المولی الجلیل والعطریف النبیل جناب میرزا محمد نوری
ایده الله فرزند ارجمند آن غریق رحمت ربانی تحریری که بجواب تعزیت نامه حقیر فرستادند در تفصیل
کتبی که آنها را از تصانیف آن مرحوم چاپ زده اند کتب ذیل را اضافه فرموده اند
میزان السماء - رساله مولودیه که منظوم است سلامة المرصاد اعمال مسجد کوفه
شرح حال کمیره غیر معروفه و ارقام فرموده اند اما کتبی که چاپ نخورده از این قرار است
تحیة الزائر مزاری است فارسی مشتمل بر زیارات مخصوصه ظلمات الهاویه فی
مثالب معاویه شاخه طوبی کتابی است لطیف متعلق بروز نهم ربیع المولود که الیوم
می شود چه دان است رد شبهه فصل الخطاب که سابقاً ذکر آن گذشت
ترجمه جلد ثانی دار السلام ناتمام مستدرک مزار بحار ناتمام تعلیقه بر رجال
ابوعلی مقدار کمی شجره اجازه مسلسله مواقع النجوم و چون جناب مصنف علام قدس الله سره
جمیع الائمة الکرام وعده ارسال رساله سابقة الذکر یعنی کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار فرموده
بودند و نوبت آن نیامد که داعی اجل را لبیک فرمودند فرزند ارجمند آنجناب وعده والد را وفا
فرمودند جزاه الله عنا خیر الجزاء رساله مذکوره در طهران در جمادی الثانیه سنه ۱۳۱۸ هجری
چاپ زدند و تاریخ سواد نسخه روز ... سنه ۱۳۲۰ هجری اند کتابه چون بعد وصول گردید و آن
رساله ایست در لغت عرب در رد قصیده بعض مخالفین بغداد که استبعاد در طول عمر امام زمان
عجل الله فرجه و عدم ظهور آنجناب با وجود مملو شدن دنیا از ظلم و جور کرده در مقدمه این رساله
اصل قصیده را و در فصول روایات و اقوال اهلسنت را در ولادت امام زمان روحنا فداه
و در اینکه آنجناب دوازدهم از ائمه علیهم السلام است نقل فرموده و در خاتمه جواب شبهات قصیده

باذکر فرموده است و در آخر رساله جواب منظوم از جناب ملا محمد حسین ایده الله بن علامه
شیخ جعفر صاحب کشف الغطا چاپ شده است و این چند سطر را بطریق شکریه ادای
حق جناب مصنف علام اظله الله دار السلام نوشتم هر چند ادای حق الجناب از فحول علمای اعلام
تا روز قیام ممکن نیست چه جائیکه از مثل این گمنام و ما توفیقی الا بالله وقد کتب
هذه الاحرف بیده الداثره محمد مرتضی الحسینی الجعفری
الامامی الجونفوری عفی عنه فی یوم الخمیس
الخامس والعشرین من ذی الحجه
سنه ۱۳۰۲ ہجری

تمت

حال مصنف رفع الله درجته منقول از کتاب المآثر و الآثار تصنیف ناقد جلیل و بارع مثیل نطّیس اجل و منطیق اکمل عین الاعیان و رکن الارکان الدستور العریف المعظم و الیهفوف الغطریف المفخم جناب جلالتمآب میرزا محمد حسنخان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و دار الترجمه همایونی ممالک محروسه ایران تدارکه الله برحمته الواسعة

حاج میرزا حسین طبرسی

از عظمای علما میباشد بجلالت قدر و علو شان از اقران ممتاز است ترویج اصول مذهب جعفری و تشیید بنیان طریقه اثنی عشری و نشر اخبار و آثار اهلبیت عصمت علیهم السلام را از معاصرین کمتر کسی بقدر او موفق شده اند و در علمی حدیث و تفسیر و معرفت احوال رواة و طبقات رجال سلف و تراجم علمای اسلام همانا امروز نخستین دانای ایرانیان است پدر جلیل الشانش میرزا محمد تقی مازندرانی از فحول مجتهدین و مشاهیر روسای عهد خاقان مبرور فتحعلی شاه رحمه الله بود و تعرفه تام و اظهار مقام او تحصیل حاصل است مقام تقوی و ورع و عبادت و تقدس این فرزند هنرمندش مسلّم مسلمین میباشد و هم از تبحر تام و تتبع عام در مصنفات علمای اسلام با علی مقام رسیده و صیت فضل و وثاقت و درجه استعداد و لیاقتش برای هرگونه تعظیم و اکرام و توقیر و احترام تا همه جا کشیده است تصنیفات سودمند دارد منها نفس الرحمن فی ترجمة سلمان و دار السلام - فیما یتعلق بالمنام - و النجم الثاقب فی احوال الامام الغائب - و الکلمة الطیبه - و رساله میزان السماء و الصحیفة الرابعه - و جنة المأوی که فی الحقیقه باب من رای القائم عجل الله فرجه را از جلد سیزدهم بحار الانوار بدان تالیف

تالیف شریف تذییل ساخته وکتابی حافل که دراستدراک وتکمله وسائل تصنیف کرده ازجملهٔ دلائل
آثار این عهد همایون است فی الحقیقه جمع واستخراج وتتبع واستقصاء آن احادیث وادلهٔ سنت
احیاء سنت رسول صلعم نموده ودرجه توفیق وتائید ورتبه احاطه وتبحر خویش را برهانی قاطع اورده
واین عالم وفقیه فاضل ومحدث کامل درحضرت حجة الاسلام ثقة الانام مجدد الاحکام نائب
الامام علیه السلام حاج میرزا محمد حسن بسیار موثق ومعتمد وموکس است ادام الله ایام افاضاته

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمة المصنف اعلی الله مقامه ماخوذة من کتاب

الیم العجاج فی سانید السراج تالیف البحر الزاخر

والسحاب الهامر جامع العلوم العقلیة وا

قاموس المعارف النقلیة وحسنة الزمان ونادرة

الاوان واحد الدهر وفرد العصر غرة وجه

اللیالی فی الایام ودرة تقصار الشهور والاعوام

الحافظ الحجة فی علوم الاحادیث والاخبار

والعلم العلم فی فنون الروایات والآثار

المحدث الكبير الشهير الصيت في الاقطار والحجة النحرير المنوه باسمه في الامصار جناب الشيخ محمد سراج الدين حسن بن عيسى اليمني اليماني

ادام الله مجده بحق السبع المثاني

هو الشيخ الامام الثقة الحجة الحاكم سيد الحفاظ والمحدثين طراز العلماء
المسندين امام ائمة الجرح والتعديل وسمى من فدى الله سبحانه
به سيدنا اسماعيل بن ابراهيم الخليل صدوق اوانه ووحيد زمانه
وشيخ الطائفة الامامية في دورانه اكمل اضرابه لسيد علي بن
طاوس وابن تراب المحققين المنسوبين الى الحلة وطوس علم اندية
الفقهاء والمجتهدين وناشر الوية الشرع والدين والجادة الناهج في
الذب عن شريعة الائمة الاطائب المعصومين والقرية المباركة
الطاهرة من القرى التي امرنا بالسير فيها ليالي واياما امنين بنص
القران المبين نضاء استار المعقول وكشاف اسرار المنقول الخائض في غمار
العلوم والسابر لاغوار كل سر مكتوم منقطع القرناء ومنتهى الاكفاء
ويافوخ المحدثين السادة الكبراء وعرنين المسندين القادة العظماء
وتاج الشريعة الطيبة الغراء وناصر الملة المصطفية البيضاء صاحب
المجد والسودد والعلاء والراغب بنفسه عن الدنيا الدنية

الشوهاء خير الحاضرين الا من استثنى منهم من نسل آدم وحواء الاضوء
غرة وجهه الميمون من قمر التناء المشمر عن ساق جده الاذيال في اكتناه الاثار
المنقولة عن امناء ذي الجلال والمشهر سيف طبعه الوقاد الذي لا يعيب عن الصقال لاستنباط
الاحكام الالهية المتعلقة بالحرام والحلال لنقاد الاثار المروية عن الائمة الاطهار
واجل المجتنين لجياد الثمار عن غصون تلك الاشجار اليانعة الاثمار الدائمة
الاخضرار النافحة الازهار فارس حلبة المضمار الذي لا يشق له غبار ولا يدانيه
في افاضة الخير الهاطل لمنار العالم العلم الهمام والبدر الزاهر البازغ التمام
رئيس العلماء السادة الكرام وشيخ المحدثين السامي المقام واس حملة العلوم
المأثورة عن امناء المفضل المنعام ذو الكرامات المبهرة للاحلام وصاحب
الايات الزاهرة المدهشة لالباب الصناديد الاعلام امام ائمة الاسلام
المضروب بفضله المثل في الاقطار والافاق سيدنا ومولانا وشيخنا مسند ديار العراق
الحاج ميرزا حسين بن العلامة المحقق محمد تقي النوري الطبرسي رضي الله عنه
وارضاه وجعل في اعلى عليين منقلبه ومثواه ولد في الثاني عشر من
شهر شوال سنة اربع وخمسين بعد الالف ومائتين في بعض قرى النور احدى
كور طبرستان ومات ابوه وهو ابن ثمان سنين فبقى سنين لا يجد من يتفقد احواله الى
ان بلغ اوان الحلم فوفقه الله سبحانه لملازمة المولى الامام العالم الزاهد المولى
محمد علي المحلاتي وكان من الائمة المتبحرين البارعين في الفقه والاصول واعلم اهل زمانه
في تدريس الروضة والقوانين والشرح الكبير واضرابها ثم عكف على العالم الفقيه المحقق
الشيخ عبد الرحيم البروجردي فلازمه ما شاء الله في مشهد الرضا سلام الله عليه فيها

الى العراق في سنة ثلث وسبعين والف ومائتين وبقي في المشهد الغروي الى مدة تقارب اربع سنين ثم ارتحل الى بلاد العجم ثم رجع ثانيا الى العراق في سنة ثمان وسبعين بعد الالف ومائتين ولازم العالم النحرير افضل اهل عصره الشيخ عبد الحسين الطهراني طيب الله رمسه وهو اول من اجازه في بلد الكاظم عليه السلام فبقي معه سنتين في قبره ووفقه الله سبحانه لحج بيته المكرم في سنة ثمانين ورجع الى المشهد الغروي وحضر مجلس بحث الشيخ الاعظم الشيخ المرتضى الانصاري رضي الله عنه الى ان قبضه الله سبحانه اليه ثم سافر الى العجم في سنة اربع وثمانين وزار الرضا صلوات الله عليه بخراسان ورجع الى العراق في سنة ست وثمانين وفيها توفي شيخه المذكور اولا وفيها حج بيت الله تع مرة اخرى ورجع الى المشهد الغروي وبقي سنين الى ان ساعده التقدير على المهاجرة الى الناحية المقدسة سنة بسر من رآى لما هاجر اليها السيد الامام حجة الاسلام ناشر اعلام الحق والشرع مجدد المذهب في القرن الثالث عشر المنتهي اليه رياسة الشيعة في ذلك العصر الحاج الامير زا محمد حسن الشيرازي قدس الله تربته الزاكية فمكث هناك عدة سنين ورزقه الله فيها الحج ثالثا فلما اتى منه وقفل راجعا من مكة سافر الى العجم سنة سبع وتسعين وزار مشهد الرضا عليه السلام ورجع مسافرا الى بيت الله الحرام رابعا ثم رجع وبقي في سامرا الى سنة اربع عشر بعد الالف وثلثمائة ثم هاجر الى المشهد الغروي وعند ذلك عزم على التوطن فيه وبقي فيه رحمه الله سبحانه يتدارك التوفيقات الالهية بنشر العلوم الشرعية والاحاديث النبوية ولم تسعه المنبث منها في زوايا الارضين الخاوية واقاصي العمران النائية فاول ما برز من مصنفاته بعد التحرير المونقة العجيبة في سلسلة اجازات العلماء المسماة بمواقع النجوم كتاب نفس الرحمن في فضائل سيدنا سلمان وتلاه بعد ذلك تصنيف عدة كتب اخر بالغة الحد في نصرة الدين واعلاء كلمة الائمة المعصومين نحو كتاب دار السلام فيما يتعلق بالرؤيا والمنام في مجلدين كبيرين هما آيتان عظيمتان من آيات علمه

وتبحره في المعقول والمنقول رضي الله عنه ومنها كتاب فصل الخطاب في تحقيق نقل الكتاب احسن
فيه القرآن العظيم بإيصاله الى النبي الكريم على رغم انف كل شيطان رجيم ورض خرطوم كل ملحد اثيم
وكتاب معالم العبر في استدراك البحار السابع عشر من كتاب البحار وكتاب جنة المأوى فيمن
فاز بلقاء الحجة في الغيبة الكبرى ورسالة الفيض القدسي في حق العلامة المجلسي والصحيفة
الثانية العلوية والصحيفة الرابعة السجادية التي ما عثر العقول فيهما السيد اطلاعه واستقرائه
على شوارد الادعية المأثورة عن مولانا الامام سيد الساجدين التي فاتت عن اقلام من
سبقه من العلماء والمحدثين الماهرين بالتتبع البالغ والاستدراك الواسع من المتقدمين
والمتأخرين ومنها كتاب المعرب بالفارسية سماه بالكلمة الطيبة في الحكمة الخلقية ورسالة
ميزان السماء في تعيين مولد خاتم الانبياء وكتاب آخر سماه بالنجم الثاقب وكتاب في
الرد على بعض الشبهات على كتاب فصل الخطاب وكتاب آخر اسمه البدر المشعشع في ذرية موسى المبرقع
وكتاب مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل في مجلدات ثلاث تقرب حجم مجلدات الوسائل ولعمري ان هذا
الكتاب من اجل ما صنف في ايامه وادل دليل على فضل مؤلفه البحر وكمالاته وعلو كعبه السامي في
علوم الحديث مما لا يعلوه امر من سائر مصنفاته وله عدة رسائل اخر لم نقف عليها ولم
نوفق للاستفادة منها الى الآن بيد ان الشيخ العالم العلامة الغني بشهرته عن الوصف والعلا
امتاز بين فحول العلماء السادة من اقرانه الاكرمين محمد رضا بن محمد حسين آل العلامة
الشيخ محمد تقي الاصفهاني صاحب الحاشية على المعالم ابقاه الله وادامه وايده الى بقاء الفنا
اخبرنا عنهما وعن عدة حواشيه على رجال ابي علي لم نتمكن منها كتب الينا من اصفهان وله رضوان الله
عليه كتاب مستدرك مزار البحار لم يتم وله كتاب آخر سماه بكشف الاستار عن وجه الغائب
عن الابصار رد فيه على بعض علماء العامة من اهل بغداد في قصيدة له خاطب فيها علماء الشيعة

والتي فيها ابتسم واهية على وجود الحجة سلام الله استأصل فيه شأفة تقولات بعض الملاحدة
وغواياتهم ولم كان اخر جليل الشأن في اثبات وجود الحجة المنتظر عجل الله ظهوره سماه بالنجم
الثاقب في احوال الامام الغائب لم يصنف مثله في هذا الموضوع الطاهر من عهد الائمة الى هذا
الدهر ولا يرجى ان ياتي بمثله احد الى انقراض العصر والى الله عجائبه لو استحلفني اساتيذ الركن
والمقام لحلفت على ان جناب هذا الشيخ رضي الله من جملة الواصلين الى حضرة الحجة والمتشرفين
بلقائه عليه السلام والمستفيدين من فيضه عجل الله ظهوره في الغيبة الكبرى والى اقاطع على ان من
هذا الشيخ رضي الله عنه بنفسه لمن اوضح البراهين الوحدانية على امامة الائمة حيث
كان يذكر الله سبحانه رؤيته الطلعة المباركة ويزيد الموحد تقوى وخشية من الله تعالى
الى غرة الميمونة ويرغب في الاخرة سيرته المحمودة وله رضي الله عنه كتاب اللؤلؤ والمرجان
لتصحيح فيه رضوة الذاكرين لرزء الحسين عليه السلام بنصائح شافية ووعظهم بمواعظ
ونهاهم عن الجفاء وخوف المتأكلين بذكر ال محمد عليهم السلام والمفترين عليهم الاكاذيب
ولقد اشار فيه البتة من طرائق ذكرهم واستكمالهم ويعدهم الى التدليس من خلاص
النية وتزكية الوجهة وتصفية الروية ووضعهم الروايات المختلفة والحكايات المختلقة
عليه الافضل وحسبنا الى الرؤساء الجهال الى غير ذلك مما يتوجه من شنائع الافعال ورذائل
الاعمال وهذا المصنف الشريف عمله رضي الله عنه بعد كتاب ورد عليه من بلدة بمبئي احد
بلاد الهند من جهة بعض اهل العلم الذين لهم عناية شديدة وسعي مشكور في رفع امر الائمة
واعلاء كلمتهم وطمس رسوم البدعة وخفض اعلام اصحابها وحضهم وقال فيه
ان الوانا من البدع القطيعة قد تسربت الى اخواننا الشيعة في محافل اقامة التعزية
وتذكار ما جرى على سيدنا الحسين عليه السلام يوم الطف وان كثيرا من العادات الاصيل

في ذلك كما انهم هم الاصل في سائر الوان البدع حسبما بيناه في صدر كتابنا المعروف باكمال
المنة في نقض منهاج السنة وكتاب الكشف عن الخيانة وكتاب عبرات العين وغيرها في الكتب
الرجالية والحديثية وذلك ان هذه الطائفة معروفون بالوضع والاختلاق في عهدها القديم
قد نشأ فيهم الوضاعون وترعرع بينهم الافاكون فوضعوا كثيرا من الاخبار والاثار واختلقوا ما لا يحصى
كثرة في متفاوتات الازمان والاعصار حتى ان جماعة من علماء المخالفين اجتهدوا وجمعوا تلك الاخبار
المجعولة والاثار المنحولة في كل باب من ابواب العلم فافردوا لها كتبا مستقلة واسفارا مخصوصة كما هو
غير ذاهب على من له يسير الالمام بكتب الموضوعات والواهيات نحو كتاب الموضوعات لابن الجوزي
واللآلي المصنوعة وذيلها للسيوطي وكتاب تنزيه الشريعة لابن عراق وكتاب الموضوعات لمحمد بن طاهر
الفتني الهندي وموضوعات الشوكاني وعلي القاري وغيرهما من كتب الضعفاء والمجروحين لابن
ابي حاتم وابن حبان وابن عدي وممن نسج على منوالهم نحو الذهبي والعسقلاني وغيرهم فاما
في خصوص هذا الموضوع اعني مقتل الحسين عليه السلام فاول الكتب الموضوعة في هذا الشأن
هو كتاب روضة الشهداء تاليف الواعظ الكاشفي العامي التي لا تزال العامة او هذه الى الان ينسجون
على منواله ويذكرون المراثي والاخبار على عين منطقه ومقاله وتبعهم في ذلك جهلة الشيعة
وضعفاؤهم وعامتهم وجهالهم وتلقوا هذا الكتاب بالقبول مبلغا عرف من تبرع منهم في
بلادنا التعزية باسم روضة الشهداء خوان ثم استثقلوا ذلك فخففوا باصطلاحهم وصار روضه خوان
على ما ذكره هذا الشيخ المحدث اعني صاحب الترجمة في كتابه هذا الذي نحن في صدده فاما تخليط هذه
الاحاديث الشنيعة والاراجيف الفظيعة وتصنيعها بالوان الغناء والمزامير وغيرها من الملاعب
الشيطانية فهذا ايضا من جملة اثار العامة لكونهم معروفين بذلك ومتقربين الى الله سبحانه
بها في اعمالهم وعباداتهم كما هو ليس بذاهب على من له نظر في الكتب المفردة عندهم لذلك كلها

الامتناع للادقوى وغيره من الكتب المبسوطة والاسفار المطولة ولم يزل علمائنا الاعلام

رحمهم الله واعلى منازلهم في دار السلام يجتهدون في نفي هذه البدع المنتشرة الى ملك الاعمال

الشريفة والعبادة المبرورة التي لا يدانيها عبادة اخرى لحصول النجاة عند قيام الساعة

واحراز تلك الوسيلة العظمى لفكاك الرقاب من النار يوم القيمة ولكنهم مع ذلك لم يتفقوا

قط بأن يأتوا بمثل ما اتى به هذا الشيخ الاجل في هذا الكتاب المسطور من الافادة العامة التامة

الحاسمة لمواد تلك البدع المرهقة الهاشمة الهادمة لهذه الصلاة الموثقة التي اتم الله سبحانه

بها الحجة على عباده واوضح بطريقها المجدد لخلقه وشيعته وليّه انا محمد الله اروي هذا الكتاب كلها عن

هذا الشيخ رضي الله عنه بحق الاجازة العامة التي كتبها الي من ارض الغري في ليلة الجمعة الثالث عشر من

شهر شعبان من شهور سنة ١٣١٥ حين كان حاضرا بالمشهد الغروي ولله الحمد على ذلك وقد صاحب هذا

الشيخ رضي الله عنه مشايخ كثيرين واستفاد منهم من العلوم والمعارف ما الله سبحانه اعلم به والاكثر

الذين استجازهم فاجازوه خمسة مشايخ (١) الفقيه النبيه الشيخ عبد الحسين الطهراني

(ب) خاتم المحققين الشيخ مرتضى الانصاري (ج) السيد الفقيه السيد مهدي القزويني

(د) الفقيه الزاهد الحاج المولى علي الكني (هـ) والسيد الجليل الامير زا محمد هاشم

الخوانساري هذا واما ما منحه الله سبحانه من مكارم الاخلاق وشدة الورع

والاجتهاد في احياء مراسم الشرع وتشييد مباني الدين وامانة رسوم البدع

واقامة دعائم الشرع والاشتغال بالعبادات والزهد في الدنيا والادبار عنها والاقبال على الاخرة

فهذه اشياء لا يسع لضبطها المقام وتكل عن اثباتها الانامل والاقلام وناهيك ما رواه العلامة

النوري عمدة المحققين وقدوة المدققين العالم العامل الرباني المولى محمد السلطان آبادي

صاحب التصانيف الرائقة في الفقه والاصول كالجوامع واللوامع وغيرها في ليلة التروية وقبلها

فی بعض مبشراته کان هذا الشیخ رضی الله عنه صعد الی السماء فی اسرع زمان ثم
الی فلک القمر واخذ شیئا منه ورجع من الحین ورأی بعض السادة الاخیار کان
بید هذا الشیخ شبیه کدح صغیر فی نهایة الصفاء واللطافة وفیه عند شیخه السید
بقلبه ایة الله العظمی فی وجهه الذی لا یغیر هذا الشیخ عن الثناء علیه بلسان الصدق له
لشدة الاعتقاد فیه وهو الذی فتح علی السلطان ابادی رضوان الله علیه وفیه لا
غریبة متعلقة بعلوم نافعة یتحیر فیها الناظر وروانفق له ذات یوم انه رأی صبح شیعة هذا
السلطان ابادی سیدنا اباعبد الله علیه السلام فی ایام عاشوراء من سنة ۱۲۹۰ قال کان ابصا
بنا جماعة فی المغرب والعشاء علی سطح الکفشداریة التی هی فی الجانب الغربی من الایوان
المطهر وفی لیلة عاشوراء شاوره هذا الشیخ السلطان ابادی فی تعیین زمان المراجعة
الی ان استوی رأیه ان یصلوا الظهر یوم الجمعة ویخرجوا بعدها الی النجف الاشرف لما کان
لیلة الحادی عشر رأی شیخنا هذا رضوان الله علیه وقت السحر فی المنام کانه واقف فی
سطح تلک الکفشداریة ولیس فیه احد غیره ولیس فی الایوان والحرم ایضا احد فانا
کلهم فی الصحن الشریف علی عادتهم فی ایام الزیارات المخصوصة من الاشتغال بالبیع والشراء و
سائر امورهم المعاشیة بینا هو قاعدا اذا برسول الله والحجة عجل الله فرجه خلفه قد صعدا من
الکفشداریة من الجهة التی تواجه القبلة والحجة علیه السلام اطول منه صلوات الله علیه وآله
وعلیهما عمامة بیضاء فمشیا الی ان قربا من الباب الاوسط الذی یفتح الی الرواق قبل ان
یجیئا من النعل فالتفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی هذا الشیخ فرجع من طریقهما
الیه فعلم رض انه یریده فاسرع الذهاب الیه فلما نزل من درجة واحدة من الدرج واذا به
صلوات الله علیه صعد الیها فسلم علیه هذا الشیخ رض فرد علیه وناوله یده الشریفة فقبلها

ثم قال صلى الله عليه وآله انا جئت هناك للقاء لك او لخاطرك فلما وقفت في هذه المدة
فبقي هذا الشيخ خجلا منفعلا من صحبة الدرج للقائه وقوله هذا لاجل لطفه وكرمه بحالات
لم تمر في خاطره غير انه ذكر صلى الله عليه وآله في جملة كلماته المولى السلطان آبادي المذكور بالخير ثم
نزل ورجع الى المكان الذي فارقه واما الحجة عليه السلام فكان واقفا في تلك المدة في مكانه متجها
الضريح المقدس فقام هذا الشيخ في نفسه واحضر ثيابا تامة فرفع خلفه ثم قصد هذا الشيخ رض نحوه فلما رآه عليه السلام
سار اليه واستقبله متبسطا فلما دنى منه سلم عليه واعطاه يده المباركة فقبلها ثم ساله رضي الله عنه
عن حال مرض المولى المعظم السلطان آبادي المذكور وكان هو قبله منذ خمس سنين في بعلائه مبتلى بالمرض
المزمن الصعب مشغولا في غالب الاوقات بشرب الدواء فقال الحمد لله ثم تلطف عليه السلام لهذا الشيخ وقضى ترجم
الى النجف قال ان المولى صح عن مرضه في الليلة السابقة على الرجوع بعد صلوة ظهر يوم الجمعة متبسما عليه السلام
وقال مرتين او ثلث مرات بالفارسية محمد راست و راستش نيست ونفهم هذا الشيخ رضي الله عنه
من هذا الكلام وحاله عليه السلام مع الاصلح في امر كذا في الوقت المذكور الا انه لما كان محتاجا
فلا بد ان يحمل برايه ثم سكت عليه السلام فتفكر هذا الشيخ رضي الله عنه في سعه لتسأله عنها فما
وجد في نفسه مجهولا فكانه وقع على نقطة العلم ثم فارقه عليه السلام ورجع الشيخ الى مكانه لكنه اشار
والناس كلهم على شغلهم وعملهم غافلين وآخر السحر شاكرا لله سبحانه ثم صادف في الصحن بعض اشياء ورا
منه شاهد حقه في اليقظة من يومه وهذا من جلائل مبشراته رضي الله عنه المنبئ عن عظم نورانيته وكمال
حقيقته عند اصحاب العصمة عليهم السلام ولقاه بذلك عزا وشرفا ثم توفي هذا الشيخ وقبضه الله اليه ونقله
الى رضوانه يوم الخميس لثمان وعشرين خلت من جمادى الآخرة من شهور السنة العشرين من المائة
الرابعة من الالف الثاني من الاف سني الهجرة المقدسة النبوية على صاحبها الاف التسليم والتحية
وكان بسبب وفاته انه اعلى الله مقامه زار الحسين عليه السلام ماشيا على قدميه من النجف الى الغري في المبارك

المبارك الى الحائر المقدس فى عدة ايام ثم اراد زيارة امير المؤمنين عليه السلام على مثل تلك الحالة فرجع على

راجلا من غير ركوب حتى وصل الى النجف وقد لحقه من التعب والنصب ما يجل عن الوصف فمرض

لذلك ونشبت به الحمى فلم تزل حتى انهكته فسافر رحمه الله الى الشريعة الكوفة بتشويق من الاطباء

فاقام بها مدة يسيرة وعالجه فيها بعضهم لكن لم ينفعه شئ وعراه الاسهال الكبدى فتوفى فيه وفاز

برتبة الشهادة ونال الغاية القصوى من السعادة ونقل الى ارض الغرى فدفن بها وصار فى مثواه

علمه وعمله وكان يوم دفنه يوما مشهودا لم يشهد مثله منذ اعصار ولم يتخلف بعده من يحوى

شاوه ويشق غباره وانثلم الاسلام لفقده بثلمة لا يرجى لها السداد الى قيام الساعة وصار المؤمنين

بذلك مصابا لا يصاب بمثله الا فى الدهر فانا لله وانا اليه راجعون وقد بقى له بعد وفاته منا ما

عظيم حسنة تدل على جلالة شانه عند الله سبحانه ولقد اخبرنى بعض ائمة العلم وانه من ايات الله

وحجة من حجج الله سبحانه بعد ابائه الاطائب اولياء العصمة على شيعتهم ومواليهم وكان ضده

على اعاديهم ومبغضيهم وغاصبى حقوقهم انه راى فى الليلة التى قبض فى صبيحتها هذا

الشيخ ان كان النجم انكسف فتوفى هذا الشيخ فى صبيحة هذه الليلة وجاء الخبر

اليه بوفاته فى الثانى عشر من شهر شعبان من سنة ٢ فالى الله المشتكى

من وقوع تلك الداهية الكبرى وطلب

هذه النعمة العظمى المامول من

فضل الله الواسع ان لا يحرمنا

عن ايام من تصانيفه وبركات

تواليفه فى القيامة

انتهى كلامه

صحتنامہ رسالہ لؤلؤ و مرجان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	رسائی	رسائی	〃	۱۴	اور درین	او دریں
〃	۶	رضائی	رضائی	۳۶	۱	آواز	اواز
۳	۱	المجتبیٰ	المجتبی	〃	۹	موسی جعفر	موسی بن جعفر
〃	۹	شدده	شده	〃	۱۶	لمضقول	لمصقول
〃	۱۰	تمیز	تمییز	۴	۹	گردن	گردش
۷	۹	مختصر	مختصر	۴۳	۲	او	و
۸	۴	غلاق	اغلاق	۵۵	۱۵	پیرو داشتس	پیروانش
۱۰	۱۴	ابواداشتن	بواداشتن	۵۶	۱۱	بر	برآنچه
〃	۱۳	پرورد گا	پروردگار	〃	۱۵	دوہای	دریای
〃	۱۴	نبیند	ببیند	۶۸	۱۱	گفتن	گفتی
۱۳	۲	دردست	دست	۶۹	۱۷	افزائی	افترای
۱۶	۴	توقیر واکرم	توقیر واکرام	۷۶	۱۹	سنیہ	سنیّه
۱۹	۱	جیب	حبیب	۷۷	۱۸	فرزندرش	فرزندش
۳۰	۱۵	دستورا	دستوررا	۸۰	۱۹۰	قدا متیقن	قدر متیقن
۳۵	۴	السّق	سن	۸۵	۷	وازنده	واوزنده
〃	۴	لبسته	بسته	۹۱	۴	انچه و	انچه در
〃	۵	ودرا	وذرا	۹۳	۳	تبیح	قبیح
〃	〃	بنقض	بنقص	۹۵	۱۹	توجہ	نوحہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰۰	۶	است	انّت	″	″	البید	الیہ
″	۱۶	صفائر	صغائر	″	۱۰	یکب اشقل لوا	یکب اذا قل لمو
۱۰۶	۳	ائمہ طاہرین علیہ السلام	ائمہ طاہرین علیہم السلام	″	۱۱	[illegible]	[illegible]
۱۰۷	۱۹	جالبشر	جابشرا	۱۳۳	۱۰	بھلیت	بھلیت
۱۱۰	۴	را	رہ	″	۱۲	زنیت	زینت
۱۱۲	۷	الیشان	الشان	۱۳۳	۱۴	سیکرد	سیگرد
۱۱۶	۱	نور	از	″	۱۹	گنداز	گداز
۱۱۸	۱۶	ابن یادر	ابن یادور	۱۳۴	۱۰	افتر	افترا
۱۲۳	۹	موتی لعقیت	موتی العقیت	۱۴۰	۱۹	استقرار	استقرار
۱۲۵	۱۱	پالی	پائی	۱۳۶	۲	در انجام	در انجا
″		آن	یا آن	۱۶۵	۹	شرکاسرکصیہ	شرکاسر لعیار
۱۲۸	۱۰	داو	واو	۱۷۰	۱۲	الاولی	الآخرہ
۱۲۹	۷	سنا	مسنا	۱۸۰	۲	فی	من
۱۳۰	۱۷	ضعف	صنف	۱۸۳	۱۷	بھادی	جمادی
۱۳۱	۴	بیادریم	بیاورکیم	تمت			
″	۷	کذالی	کذائی				
″	۱۳	پرواز	پرواز				
″	۱۹	سطایا	شظایا				
۱۳۲	۶	الهجرا	الهجیا				